

وَجَعَلْنَا هَؤُلَاءِ لِلشَّيْطَانِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ الْبَئِيسِ

الحمد لله الذي ذكر في كتابه العظيم القصة التي فيها امر وكتاب فيض استجاب
 ودر در ذم وحب و با بینه کتاب پروان ابن عبد الوهاب مردود و الاله اب



حسب الارشاد فيض بنسب و فاضل جليل عالم فيس جناب مولوي عمر الزبير صاحب دمام فيض
 باسمه و باسمي بالاكلام الراجي الى رحمة الله الخلاق حافظ و لي محمد صادق صاحبها الشرح و الاثاف

در مطبع سول ميسر افندي بجليطع محلي

بسم الله الرحمن الرحيم
بطل الباطل و
الاحقاق

و لا اولى له من
الصلوة على رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم
و لا اولى له من
الصلوة على ائمة الهدى
عليهم السلام

البوارق الحمد لله الشياطين النجدة

الحمد لله الرحمن الرحيم

وبه نستعين وصلى الله على خير خلقه محمد وآله واصحابه اجمعين
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على شيع المذنبين
باليقين محمد وآله اجمعين اما بعد اين رساله است در شرح حال نجديه و
بيان اصول وفروع مذهب ایشان مشتمل بر مقدمه و دو باب مقدمه و كيفيت
حدوث و شيع مذهب نجديه باب اول در عقايد نجديه باب دوم در عقايد
نجديه مقدمه در صحيح بخاري رحمه الله بن عمر رضي الله عنهما مرويت كه فرمود
رسول الله صلى الله عليه وسلم در حق نجدهنالك الزكاول والفاغن وها بطلع
قرن الشيطان يعني در نجده زلزلهها و فتنهها باشد في است و از نجدهها برآمد است
شيطان ظهور اين اعجاز بدین انداز گريده كه سال سيوم از صد سيزدهم نوبات
سلطان عبد الحميد خان و قتل برادر زاده اش سلطان سليم ثالث بر سلطنت و
بر هم شدن قوانين و ضوابط هر سومه آن دولت و فساد راى او در كشيت امور رياست
و طش و آويزش بجاى اولاد سلطان مرحوم و عدم مراعات واجبات با عساكر و
رعيا على العموم و امتداد سلطنتش به نوزده سال و قطع و قتل او از دست سلطان

الكرامه السلام عليك ايها النبى
الرسول الرحيم و ان و ان
كردن چندانى بر عهده شهادت
نفس تو كس مقدس او پناه

و تو من زودان مطهر حضرت
انبياء صلوة الله عليهم
جمعين شهادت و زيارت
اطلاع كن سر و دين قاي
و حكيم و فاضل و
آن پادشاهان و بندگان

له مولود نورى محمدى

آن نور بنده چنانكه سید است
مسلوم بنوین کفرین
مطالعته تاب تقوية الايمان

حق فقط خا کسا بنفیدار روزگار
 حق باین قدر افتاد که قضا
 صاحب بستان صاحب بستان
 صاحب بستان صاحب بستان
 صاحب بستان صاحب بستان
 صاحب بستان صاحب بستان

واحکام شعایر بر سینه همه موقوف بر باو شاه است و سلطان روم و شام که محض با
 نام هیچگونه قوتی حکم ندارند و گرفتار نامش در خطبه باوصاف سلطنت دروغ محض که
 حرام است مطلقا چه جای خطبه که از عبادات است باید که همه حاضرین متفق گردین
 شخصی را رئیس خود سازند و اطاعتش بر ذمه خود واجب دانند مگر مرا معذور
 دارند که غیبتی بدینا ندارم اول آنکه خواص او که درین کید بهارستان بودند و آخر اهره ما
 گفتند که بجزوات شریف و دیگری لایق این کار نیست گفت که عالم مجبور است
 مخالفت جماعه مسلمین چگونه کنیم مگر یک شرط که در عقاید و اعمال هم همه مطیع من
 باشی و از آنچه امر کنم باز نگرید و یا حاصل از بهیبت گرفته امیر المومنین لقب یافته
 بهماز و بجای نام سلطان نامش در خطبه داخل گردید و مجبوس دیگر در تمام امصار آن
 ملک نام او بجای نام سلطان جاری شد آن روز وطن خود را که در عین تمام داشت
 مقر اقامت قرار داده تا دوز نیست از آنجا حرکت نکرده و همسر و اولاد و اقارب
 خود را در بلا و تعین کرده بلفظ خلفار را شدین موسوم ساخته تا ضعیفان و محسبان
 و عاملان بجای نامی مناسب تعیین نموده باشند عدل و احیاء دین پرداخته چون
 این مقدمه که مقدمه بحیث ضلالت توان گفت محسدر گردید و در مقصود بالذات بجنب
 خزان حرمین بود شروع نمود و باین طوره که از ابتدای روز اجلاس اقامت
 که انتظام ملکی را تفویض بذریات خود ساخته و در کین فرصت با اختراع مذسب یک از
 مذاهب مشهوره اهل سنت و سایر فرق اسلامیه مباینت کلی و مخالفت قطعی که فرق
 کفر و اسلام میان باشد پرداخته بعضی مسائل متفرقه مشتته از مذسب معتزله
 و خوارج و ملاحده ظاهریه و دیگر اهل هوا بر چیده و برخی از مسائل را از طبیعت خبیثه طوی
 خود ایجاد ساخته مسائل بلفظ نامدلل بدلائل و احادیث سند آورده بد مذسب
 پیشین و دعای متمرعه را با دل تراشیده فکر محین بدلل نموده کتابی چون نامه اعمال

آنچه درایت و عاقله
 سنن خود از عاقله
 عنایات امر از رسول الله
 سلی الله علیه و سلم
 نزل الناس منافعه لازم
 دیانت و انصاف آن بود که
 عند التماس عار ترجیح

در کمال و اختیار و حسن
 و قوت جانند از این نیست
 مولوی و اهل بیت
 بسیار میفرمودند تا عاقل
 صحت و عاقله و عاقله
 بجز من حضرت محمد
 نماند و آنچه از عاقله
 است و آنچه از عاقله
 است و آنچه از عاقله

بنمودن این کتاب
 بنمودن این کتاب
 بنمودن این کتاب
 بنمودن این کتاب
 بنمودن این کتاب
 بنمودن این کتاب

خود سبب ساخته محمد نام پسرش از پیش مقدمه و سبب و تفضیلی کن رساله مختصره در نظم
و دیگر داده کتاب التوحید موسوم نموده بر دو باب منقسم کرد و باب اول در رد شرک
باب دوم در رد بدعت منقسم گشته و تفسیر تفسیق نام است مروجیه قدس پیش یکی بعضی افعال
محرره را که بعضی جهال متکبر باشند جلوه نمایند و داده با افعال مختلفه که در سوره بقره است
تجری یا تخریبی است و سوره ممتلئ ساخته و آیات و احادیث که از تفاسیر اصحابی است
نداشته باشند برای تمییس ذکر نموده همه را شرک و بدعت نام نهاده و حکم قطعی کفر
مترکمان اینهمه افعال که اکثر متعلق بتعظیم و ذکر عم افیاد و لیا و آثار مشرکات آنها هستند
داده تا نبی و قیل اهل حریم محترمین معجز تحریک و کرد و چیست نسخ آن کتاب بخلعار باشد
خویش که مار قین فی الدین توان گفت فرستاده خود مدار البوار فرار نموده مار قین مذکورین
بجرب لسانها با جبار و اعلان با بیجا با اتباع و تقلید آن کتاب دعوت نمودند و عامه
ناتسان بهوای نفس و اغوای شیطان بدل و جان قبول ساختند و سر خط آن
بنهادند و بهیبت خیر السلا و ثواب جهاد چون این بدعا گری نشین شد سجود نامسود داشت
و در بیت آن ناعاقبت محمود در سوره اواخر ایام سلطنت سلطان سلیم ثالث بنام هب
زیارت کعبه با جمیعت کشی غرم بیت الله نمود و اکثر اهل حریم که با دراک حال اولین از اتباع
سنت و رد بدعت و اشاعت عدل و احیای دین از آمدنش خورم و منتظر خیر مقدم
و مشتاق ملاقات با هم مگر کسی که در قرب زمان اختراع دین جدید و در آن بلاد رسید
و از چشم و گوش آنها با جزا دید و شنید و در که معظمه و شای حال آن گروه بد مال نمود
منهیان خبر شریف رسانیدند و در خواست نمودند که عکس ترک از شام و مصر طلب
سازند و با جمیع قبایل عرب بد و از دوسه حد حجاز را محکم و از آن اشهر را رد گذارند که در
حد و دله معظمه داخل شوند که کار بجایست و شوار و باز هر گونه تدارک بیکار خواهد شد شریف
در همه مخالطه اولین گفت که معاذ الله من زایلین خانه خدا را مانع ایم و بر گویندگان

در کمال و در کمال
نفس بود در دگر
بسیار عشق می بود کارش
علازی را به بیستند که در قیام
سوره الم شمس فرموده اند
یا صاحب اکمال میا سید البشر
من و تو یک بزرگوارانم

لا یکنی کس ز تو بی نصیب
بعد از خدا بدست استمانت کج
نیقال صبر است سلطان شکر
استقامت غیر علی الاطلاق
و حرام نیست در نفس عزیزی
ففسر فاحمه در ذیل آفاق
ایستاد کن

وہیجا با بدو است ایستاد
درینجا با بدو است ایستاد

ملا علی قاری در سرفه تشبیه و تمثیل
 در لفظ احتمال پیدا شد ملاقات باقی نماید
 در بار ادعای از خطاب باشند هرگاه
 از این خبر و دل کادایه درین بر خطاب و دعا
 است پس اگر چه هر چه در این علم فی
 در این مضمون و در این مضمون
 در این مضمون و در این مضمون
 در این مضمون و در این مضمون

لاشه های نایاب آن خجستان را همین که از حرم بیرون بروند آنقدر بوسه بدو او ن آغاز کرده
 که آن اشقیاراه تحمل نبود لب غسل و کفن و دفن بهم نرسیده بهزار وقت بیرون شهر برده
 انداخته آغشته آمدند و آن معالیه بخضر مخالف و موافق پیش آمده چنانچه فقیر هم در ششده و ششده
 از وقت حاضرین آن واقعه بگوش خود شنیده الحاصل بعد تکمیل و تمیم مراتب جور و ستم
 معتدلی را با فوج عظیم در آنجا گذاشته مع تمام احوال و احوال بکلی معطره معاونت نموده طعن
 و لشکر عظیم گردیده بر بلاد طوقه بجای و بجد دست تعدی در آن کردند آغاز نمود و بر بعضی بلاد عراق
 که هم از فوج خالی بود دست برد نموده از آنجمله که بلای معنی هم آنچه بدیده منوره نموده بود و بعل
 آور و بجنب و نوره او بر روز و رتی نایاب رجه قصد کردن توانست که مردم قتل الطریق را
 مجتمع گردیده بجهاد وضع تا این حد رسیده بودند و از قواعد حرب آگهی نداشتند از حرب
 قوت بنایت خائف و پراسان و شیرینی کامل و همیشه مشق بند و ق هم داشتند اما
 نه با قواعد آن و شریف هم قوت بیرون آمدن نداشت در همین حال زیانی نداشتند که
 که خیرت الهی بپوش آمده وقت تدارک آن ناپاکانی بے باک در رسیدن تحصیل اینک سلطان
 محمود خان غازی مرو با خدا صاحب مقامات عالی و حالات متعالیه خیم جادی الاخره
 ۱۲۳۳ تحت نشین گردیده بنامشید ذوالجلال و الاکرام پر گن گیمهای سلطنت را مجتمع
 و صوبه داران باغی را بکمت علی مستبح ساخته بدیافت حال این کوچک ابدال و حال
 امضاء حکم جهاد بر کفر و اهل غنا و منوره محمد علی پاشا والی مصر فرمان داد که تدارک فساد
 آن طائفه بدینا بود واقعی و بدو متفنی زنده گذارد و محمد علی پاشا ابرار بپاشا را که در فزون
 حرب گیمای زمان و شجاعتش بدیر توان حکم نمود آن شهسوار که ناز میدان کار آزمائی و
 جنگ و ریای مداب گیری و شورشهای سرعت را با گرفته بجناب استتجال برستی و خانی
 غلام بند رجه دیده و لشکر چار بر مرکب بیره متعاقب از عجب عجب و مغرب غراب و قه
 ایت واجب نسیان و آن اینک بعد تسلط آن جلاد برین بلاد و اطمینان ملاعین از آن و نیز

از جمعی که با او همسایه در آنجا
 رسول الله صلی الله علیه و آله
 بود و صید و الی و یوم از مملکت
 مسکین است این مقام کمال است
 است که هم در حدیث و تفسیر
 زبان عارف را ظاهر است

در این مضمون و در این مضمون
 در این مضمون و در این مضمون
 در این مضمون و در این مضمون
 در این مضمون و در این مضمون

در این مضمون و در این مضمون
 در این مضمون و در این مضمون
 در این مضمون و در این مضمون
 در این مضمون و در این مضمون

الحمد لله الذي هدانا لهذا...
 صلوات الله على محمد وآله...
 الحمد لله الذي هدانا لهذا...
 صلوات الله على محمد وآله...
 الحمد لله الذي هدانا لهذا...
 صلوات الله على محمد وآله...

هم همانند از گوشه نشین و شنیده مضطربانه بشکریه و در گذر خود افتاد و ذات حضرت شیخ که
 حجت است علی الارض بود از غلظت آن سفاک نایاک محفوظ ماند و بعد واقعه معلوم شد که جانوقت لشکر
 ابراهیم پاشا از منیج که بقاصیه ایست روزه راه است گذشت بود و دوم از زلزله طائفه خبیثه
 از که منظمه روان گردید بجزیره رسیده بر کنار و پانزده و ابراهیم هم همانروز قبل و رود این
 و جوشش با مصاحبان خاص از اثرک داخل قافله گردیده آن کشنی را جانوقت باز پس رشتاد
 که با میر مراب شکر حکم رساند تا نصف شب بربد ریکه از بده بفاصله شکر و ه است
 لشکر ساخته تمام فن را بر زمین رسانیده هم اک با تو بهای خاصی آنها را بر بند رجه رسانیده
 قبل از طلوع صبح صادق از تو بهای مراب که گویا بی برک که حبش پیکر نماید و فوج هم
 بر زمین رسیده آرام نمایند با بغایمی بر قلب شکر مخالف رسیده توپ بر او بارشان نرزد
 و بی تپ و جوری حرکت نموده بر سیه رسیده استاده مانده نگاه که روی فرار بدان شوند
 آنوقت لشکر که گشتند الغرض آخر شب چند سرب توپ از برج قلعه بزرگ آه رده با همان مصاحبان
 ترک بیرون قلعه قدم نهاده همینکه توپ باردار است که مراب از بند ضرب و شکر شروع
 گردن ازین طرف ابراهیم آتشباری نموده چهل و جوش ازین صدمه که گاهی ندیده بودند و مخالف
 از آب آتش میسبار و توبه بکسر بخمال می آید که چپ سینه و از طرف جده هم عذاب النار
 پی و پی می رسد آه و فرار نیست نموده و بیکه خیمه و بچها که گشته ابراهیم پاشا بنیم شان
 رسیده بر تمام امدان مخوفه تصرف گردیده آن مکان را از پشت خود گرفته که قلب لشکر رخ آن مخالف
 را از ضرب طیاره گول پشت بدل کرده و او این سوار ابراهیم پاشا همان معامله می کنند بر
 میمنه که دریای شومیر و غیره می رسد و ندیده رود بدان سو گرد و غبار می رسد همان خس سوزی شروع
 غرض از بر سره جانب حرکت آغاز گردیده و آن فراعنه چون غلبه بنشیند بر لب آب رسیده
 بعضی ناشر است بآب شور و اصل جنم گردید تا طلوع آفتاب مطلع مصاف صاف
 بود و محدود مسو... آن معدود راه گریز یافته راهی بخبر بداد احمد کلامی همانوقت فخره

در هیچ نماند...
 در هیچ نماند...
 در هیچ نماند...
 در هیچ نماند...
 در هیچ نماند...
 در هیچ نماند...
 در هیچ نماند...
 در هیچ نماند...
 در هیچ نماند...
 در هیچ نماند...

الحمد لله الذي هدانا لهذا...
 صلوات الله على محمد وآله...
 الحمد لله الذي هدانا لهذا...
 صلوات الله على محمد وآله...
 الحمد لله الذي هدانا لهذا...
 صلوات الله على محمد وآله...

[illegible]

دیگر از مسلم و غیره آمده و حکم کرده اند
 از آن که اینک در روز قیامت به وقت
 آنکه تو پسین چنین گفت آن پسین
 از منظر من پس فرمود آنحضرت
 که بگویند اللهم صل علی محمد و آل محمد
 فرموده السلام چنانچه دانستید باقیم
 روایات اگر گفت سلام ماورا که این
 اعانت کرده اند پسند معلوم شد
 حق است که این

[illegible]

در کتابی که فیاض از ابوالحسن ابن
 سنان او است که گفت مراد از این
 برای کسی که داخل شود در مسجد و در
 مسجد بر زمین خدایم و در مسجد
 نود و یک مرتبه در وقت دخول سجده کند
 از آنکه آن حضرت وقت دخول
 این فعل در آن وقت که در وقت دخول
 داخل شود در مسجد و در مسجد
 طبعی است که در وقت دخول
 صلوات الله و سلامه و تحیات
 و هم در وقت دخول و در وقت دخول
 طبعی است که در وقت دخول

نموده و یک یا شایان و ستاد و موجب این حکم فرج محبت علی رود و مصر گردیده و فرج سلطان
 به بنادین رسیده بود که سلوات زیدی مذنب باکن نوعی محاصره خود را امیر المومنین
 لقب نهاده همان و تیره تیره بخیر شاعر ساخته بر محاصره جدید تاخت آورده اموال تجار را غارت
 نموده حاکم شدند و تا اینکه فقیر در آنجا رسیده حکومت همین حضرات بود و مردم صحرائی از
 امور نظم و نسق محض نداشتند و فقیر امیر المومنین بخبر این علاج هم یافوده بود و فرموده داشت
 صحت یافت حالا شنیده میشود که برسدن فرج ترک بصحرای خود رفتند و همچنان صحرائیان
 بیاضیه که فرقه است از خوار و اطراف مسقط این مذنب را اختیار نموده شخصی را امیر المومنین
 نام نهاده سرگرم مذنب و قتل گردیده و چند مرکب تجار و حجاج را غارت نمود و قتل و آشوب در راه
 و ریایر با ساختن از خوار نام مسقط سعد نام که خیل بهوشیار و برخلاف آبای خود تعصب ندارد و
 بر او اذیت تنفی از رعایا و مسافران کدام ملت و مذنب نیست به تبعه قرار واقعی پرداخت که اثر
 و نشانی از آن طائفه باقی نگذاشت الحاصل بخیر حکم جیس پیدا کرده که بهر مذنب راه نموده و زور
 نام بر عرب از حجاز و شام و یمن و غیره بخیر صحرائیان زیدی با طراف ساحل من نشانی از آن
 مذنب و اهل مذنب نیست و در حرمین شریفین و سایر بلاد معظمه اسلامی متعلقه حاکم بود و مردم
 شام و مصر و غیره بی تفرقه گذشتان محال اینست آغاز و انجام بخیر عرب که از تاریخ و بین نظر
 اتفاق التقاط افتاده اما کیفیت شیوع آن در هندوستان پس بدین عنوانست که شاه
 عبدالعزیز صاحب در آخر عمر ملکات خود منقول و غیر منقول که هر قسم بکثرت بوده است بحرم
 و اولاد و خرد خویش سپرده نموده فالص و متصرف گردانید مولوی محمد اسماعیل برادر زاده شاه
 صاحب را سپرد گردیده اتفاق مولوی عبدالحی و اما و شاه صاحب که هم در آن ایام از کوکری
 محرمی عدالت انگریزی ضلع میر شکر موقوف گردیده بدین رسیده بودند سید احمد نام مرید شاه صاحب
 را پیری و مرشدی خود برداشته سیر و سیاحت شروع نمود و در اظهار کلمات پیر و مرشد
 ساخته خویش اعراق و مبالغه را بحال رسانیدند و درین خصوص کتابی بلیف ساختند و

طبعی است که در وقت دخول
 صلوات الله و سلامه و تحیات
 و هم در وقت دخول و در وقت دخول
 طبعی است که در وقت دخول

صلوات الله و سلامه و تحیات
 و هم در وقت دخول و در وقت دخول
 طبعی است که در وقت دخول

الملك و فی بعضی از اخبار
 فی بعضی از اخبار
 فی بعضی از اخبار

۱۵

و چون باب احادیث بسیار اند و سلام
 از حضرت سیدنا نام وقت و فعل بیرون
 ال اسلام ما و از آنکه گرام است
 علی قاری و در شرح تفاهر و تان و تان
 علیه السلام حاضر می بود
 اهل الکلام بدایت در حصن
 حصین در و است که من کافته
 ضروری و غلبه و صلح و صلح و صلح
 صلح و صلح و صلح و صلح و صلح
 صلح و صلح و صلح و صلح و صلح

وہود و کفر کے خلاف جو کتب لکھی ہیں ان میں سے ایک کتاب "الفتح المبین" ہے جس میں
مرد و عورتوں کے حقوق و فرائض کے متعلق تفصیلاً ذکر کیا گیا ہے۔

و متعلق عشق همان برگردن چای که از آکا این طریقی بر نموده که اگر حق مل و علاد غیر کسوت مرشد منجی فریاد بر آید
 مراد و التفات در کار نسبت افاده و چنانچه در حدیث آمده است چسبند و طاعات ظاهر
 افاده اول از هدایت رابده از غمات حب مشغول شده به جمال حضرت ذوالجلال و کمال و دست این معجزه الهی
 در لغت مکالمه و مسافره بدست می آید افاده دوم باز چوین تا به توفیق دست این معجزه الهی
 مشاهده را گرفته به بالایی کشد مقام فنا و بقا بطور می آید از مرز فنا محو و پس جنبه جنبی بوی اید از مرز
 نیز به ایضا و از لوازم این مقام از زودت و دوری از دنیا فیه چون حبس بیانی بکمال خود پس
 آن شخص خود گرفته و نیز سایه کفالت خود آورده چاره تدبیر کمونی و تشریحی خود می سازد
 ایضا فیه صدیق من و وجهه لایبیا می باشد و من و وجهه حق و در شریع اگر ذکر انقضا است پس فیلی او
 بسوسه کلیات حقه منفقه و در خطبه القدر کس که برای تربیت نوع انسانی هموتا تعیین کرده ه او را
 رنجونی میفرماید و آن کلیات در دین او علی هر المود و الاعصار محفوظ می ماند و مستطاب جزئیات
 از آن کلیات میکند پس علوم کلیه شریعیه بدو و واسطه میرسد و بواسطه توفیق و بواسطه انبیا پس
 در حکم احکام ملت و کلیات شریعت او را شکر و انبیا هم می توان گفت هم استاد و انبیا هم و هم طریق اخذ
 آنهم شعبه ایست از شعبه ای که از ادعای شریع بحث فی الذریع تغییر میفرماید و بعضی از مکالمات او بوسیله
 باطنی می نامند پس فرق در میان این کلام و انبیا هم غلام با قامت اشباح و مظان حکم و معنویت
 الی الامم است و پس نسبت ایشان با نبیا مثل نسبت احوان صغار با خان کبار با نسبت امای
 کبار با نبی خود است و ایشان احوال الناس بخلافه انبیا می باشد که تسلط بر خطایی نصیب ایشان
 نشود و گو که جمیع اهل ملت ریاست ایشان را مسلم ندارند و همین معنی را بوسیله و امامت تعبیر میکنند
 و علم ایشان را که بعد از علم انبیا است لیکن نوعی ظاهر می باشد که به حکمت نامند و عنایت و ولایتی
 مخصوصه که در باره انبیا کمر زده شده و ایشان را بسبب همان عنایت مخصوصه امتیازی و امتثال
 خود حاصل گردیده و بسبب همین اجتناب و اصطفا رضای حق در رضای ایشان مندرج و اتباع حق و اتباع
 ایشان منجر گردیده و خط حق با خط ایشان تلازمی و تلاصقی پیدا کرده نمونه از آن عنایت و عظمت و عزت

بر کمالین سابقین تفهیم چهل و بیالی هشتاد و مثال ذلک لغوات هر دو را گویند و در وی پنج طرز است
اعاز نما و شایسته و همان قریب ای جل الک گفتند و در انهای دو کتاب التوحید تجدید ملاحظه مولوی سمیع
الرشید بمقتضای کل جدید بنده ساخته و خاطر بر همان روش انداخته ام ای تمهید برین مسکات افزوده کتاب التوحید
بصرف علی تقویة الایمان نام نهاده باز در بندی ترجمه کرده که بجای رسان که دعا و دعا و دعا و طفل و امثال
در بلا و نشسته و محرک فساد گردید و ایمان عبارت از اعتقاد و ان کتاب فارق و کفر و ایمان و زریه
سمیع الیه بمقتضای آنکه که آمد بر آن فرد کرد و بر کتاب مذکور بنای تحسینات و تفریحات و تحسینات آغاز شد
تلفیظ تفهیم عامه هر دو سب طبع و تنگ و تیر و ایمان و ایمان نقد ریخته که حدیث ندارد و در و عطا
بر همان اوراق سیاه بندی زبان بدست که سبک افتاد و مجلس عظمی نموده هر جمله که پیش آمد و حکم
ان محتاج بقتل و سنده کرد و به هر کل و کو و روز و شب و سکان و بلا و شرفیه که در علم حدیث و تفسیر سیر خندان
حارست نداشتند و کتب این زن هم کیمیا کمال حاذق و شایسته صاحبین علوم معلوم بدین سبب اکثر
درین غارستان کشیدند و گمانیکه داخل نشدند باین تردد که عقل او بر نمی کشد که تمام کار بر خلفا و سلف
کافرا باشد و اسلام مخمور درین طریقه مستحیثه که صاحب آن طریقه سیر بندی ازین پیش نهاد نظر را
ساک و بهمان مسکات تا یک فقره الایمان را با حراط مستقیم بنجید و بغایت رنجیدند و عاقلان
نهایت خندیدند که نت شکستی گاه و بسجده زنی اش و از مذنب تو گویم و مسلمان گله دارد
ایمان خور آشوری با این بی گمانی که آن فرد ملک این امور بطاعت و باعد من هذا الباطل و الانا لیلطاف
نوبت نوح دین جدید درونی رسید بزرگان هزار مردم و انتمند از صمیمت یافتگان و مردمان شاکان
شاه عبه الغریز و مولوی رفیع الدین و مولوی عبه الفاد و بانشان در او پیچید که ما و شما بجنف و سادات
بعیت و تحیت آن حضرت امور را که ثواب دانسته میکردیم و شما هم در آن ابواب بر همان مخ
نوش میدادیم و مردم را تعلیم میکردید و درین سفر همه شرک کفر گردیده از چه کواست و مولوی شاکان
صاحب مردم که در آن کمان و اولویه شان بر جمله مستلکان آن دودمان مسلم و قریب کمان
اول و در تحلیله بذریعه و بلا و ذریعه نمایند که فساد فی الدین و شوق عصای یمن جنی مستقیم و فساد اولی

[illegible]

[illegible]

کان باکیا علیک من المال فخذ
 و معاً و لیست علیک العین
 جانیاً و كنت رجلاً کادراً
 رجلاً بد و كنت من اولاد
 بنی یاسین و كنت من اولاد
 فقیه و كنت من اولاد رسول الله
 شطری از کاکا دست پرین او
 ان کفیت بر میدار

و داد و ستاد
ما را
چنانست و رسول الله
و انست که کل
عالم را
بسیار
از این اسلام است
و ما که این شکر
دیده و خطاب
استفاد و منتفاع
میست

ما من كلمة من كلام الله تعالى الا فيها حكمة وعبرة لمن تدبرها
 ما من كلمة من كلام الله تعالى الا فيها حكمة وعبرة لمن تدبرها
 ما من كلمة من كلام الله تعالى الا فيها حكمة وعبرة لمن تدبرها

جامع الفروع شرور كهمه ان القتل جهاد است و وقوع وقت است در میان مسلمین چهارم و کذب و کفر
 و قرع قاتل در میان مسلمین فرزند مسلم قتل فرزند مسلم است و قتل غیر مسلم قتل غیر مسلم است و معارف
 درین زمانه پیدا شد بستم از قتل امن از مسلمانان است بستم و چهارم آنحضرت صلعم و وقت را در آن زمانه
 قتل عثمان و ما بعد از است تا آنکه خلافت معاویه پیشتر شد و وقت تا زمانه معاویه تا استقر خلافت معاویه
 است و پنجم آنحضرت صلعم برای فرزند مسلمین اسلامیه صورتی معین فرمودند که تا آخر عمر حضرت عثمان شریعت را در آن
 خدا برین نمودن انشی لخصا و لخصا را نیز نقل متواتر که در شریعت خلی معتمدان یافتنی می شود و بیوت پیوسته
 که آنحضرت صلعم علیه و سلم فرمودند که در نزدیک من حضرت عثمان پیدا شد علم اشرار ساخته اند و از انقباض کما زیاد
 از آن در شریعت یافته نشود بیان فرمودند و آنرا جدا ناسل نماده اند در میان زمان خبر و زمان شر و کوهی
 داده اند که درین وقت خلافت علی بن ابی طالب متعلق شود و یک حضور پیدا کرد و معنی لفظ حضور و لالت
 میکند بر جزب و مقامات و جنبه کنی با دیگر کی و مناعت کی با دیگر کی در ملک انجم و ملک لمداد و طاعت
 بسیار خلافتی نشانه را در یک حکم جمع کرده اند تا آنکه غلبه نهن بهم رسیده که هر سه بزرگی مرتب بر مرتب متعلق اند و غیر
 در آن مرتبه شریک ایشان نیست و در بعضی احوال دین لفظیکه مشعر بر انقطاع خلافت باشد را فرمودند و گفته اند
 باز و قایل مجریه واقع شدند که لسان حال دلالت کرد بر اینکه بعد از این تاریخ برکات ابام نبوه مختفی شد و انقباض
 حاد و زمانه مضیق است آنحضرت صلعم از آن خبر دادند و آنحضرت صلعم از آن خبر دادند و آنحضرت صلعم از آن خبر دادند
 حتی تقاضا فتنان عظیمینان دعوایهما و لخصا و این کلام اشاره است با کلام اولی شام معصوم بود
 که میان ما دشمنان قرانت حضرت مرتضی فرمود که این قران خاص است و قران ناطق و خارج الهیاری
 ان رسول صلعم قال لهما و قتلک الفتنة الباعية و ان منی شد به حکیم آن حضرت صلعم این قصه را بلفظی
 بیان فرمودند که مشرب باشد با کلام مبغض است که در و مرضی شارح نبوده و الاضایفه قال الله قل
 یا ایها الذین امنوا اتقوا الله حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون و اعتصموا بحبل
 جميعا و لا تفرقوا و اذکروا نعمه الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصححتم
 بنبیة احوانا و کنتم علی شفا حفرة من النار فأنقذکم منها الذلک بینه الله لکم آیت

حاصل الوسی الا و ما من كلمة من كلام الله تعالى الا فيها حكمة وعبرة لمن تدبرها
 ما من كلمة من كلام الله تعالى الا فيها حكمة وعبرة لمن تدبرها
 ما من كلمة من كلام الله تعالى الا فيها حكمة وعبرة لمن تدبرها

ما من كلمة من كلام الله تعالى الا فيها حكمة وعبرة لمن تدبرها
 ما من كلمة من كلام الله تعالى الا فيها حكمة وعبرة لمن تدبرها
 ما من كلمة من كلام الله تعالى الا فيها حكمة وعبرة لمن تدبرها

قوله باقی با بعد است در مناقب حضرت
عوث الاعظم فرموده و هو
ابن حنیف

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين

ایم النجاشی در کاه رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

شیخ الاسلام

استاد ابراهيم صاحب مدرسه علميه
بيروت

١٠٠

مرقسی است حدیث ان تستخلفوا ابابکر تجد وہ الخ و ان نیز اشارہ میکند بخلافت
شخصین انشی باجملہ ابابکر کتاب بقطع خلافت راسخہ و خلافت خاصہ و خلافت
رحمت بشہادت حضرت عثمان و بدون زمان حضرت مرقسی زمان فتنہ و زمان مشرور
و مفسد و ملک عصوص و وقت ہلاک شتمل بر انواع ذہابیم و نبودنش خلافت راسخہ
و خلافت خاصہ و خلافت رحمت باضافہ تعریف بر حضرت مرقس رضی اللہ عنہ باندک
تغییر بیانی از آنچه در کتب خارج مذکور و برابر استہ شان مشہور گویا موضوع ان
کتاب از الہ اختلافت عن خاتم خلافتہ و فاتح الحولایت است ہر مدتی و آیتی کہ متضمن فتنہ و مشہور
مال و مال بیاد آمد کشان کشان از زبان باوجود موجود بودن قراین نوہ بر خلافت آن و قتال
آن بر محض ابہام و جمال ہر زمان حضرت مرقس فرود آورہ و ہر روایتی از ہر شاہی
گو قابل اعتبار نباشد و در مقابلہ تنفیہ و تاسید ظاہر بہ خود جا با برے اعتبار سے آن حکم
کردہ ہم شد و برین باب ہمہ را صحیح و مسلم قرار دادہ مناسبت لال نمودہ اند و از
روایاتی کہ خلافت مرقس مستفاد یافت از ہر آن جواب دادہ کہ خلافت راسخہ و
خلافت خاصہ و خلافت رحمت مراد نیست حقیقت خلافت راسخہ کہ بایست از دو جز کہ
در خلفائے ثلاثہ ہر دو جز موجود و مجموع مقتنی میشود باشتغالیک جزو یک جز در مرقس
مفقود بود و یا اطلاق خلافت بطریق استعداد و بالقوہ است نہ بالفعل الحاصل شاہ ولی اللہ
صاحب انجمنی نوشتہ اند مخالف اہل سنت و جماعت تہذیب اثنا عشریہ برائے روان
کفایت میکند کہ تعارض کلین بر تنقص رسیدہ است بلکہ خود از دیگر تعنیات غفلہ ولی اللہ صفا
برو آن مطالب بے توان بردن اذ شان در نقض بیان موافق پیشینان ظاہر آن است
اصلاً ثبات و استقامت را نہ نمی نیست و مسئلہ عصمت غیر فیا کہ از عمدہ خلافتیات امامیہ
و اہل سنت است در تہذیب اثنا عشریہ و نغمہ بارید و مکملین امامیہ کہ گن سکہ را ہم از اقواسے
اسباب تکفیر قرار میدہند شاہ ولی اللہ در کتاب تہذیبات اجد بیان عصمت غیر انبیاء و

FI

البدر الاضواء الى اهلها فلما ارى
 ما يقع باب الاوسية ودرجتي
 منقطة المعجزة في اوسية
 تفاوت وداركي است يا كمال
 فانه في ذوقه من اوسية
 كرم واهل الاوسية من اوسية
 ووجه يا كمال

[illegible]

۱۸

2

موانع مبنی بر اینست که بعضی از روایات که در کتب معتبره و معتبره معلوم شد که لو ان غیر کعبه قبر باشد یا غیر قبر حرام و غیره جائز است پس آنچه بعضی تجویز طواف قبر بر بار نوشته اند آن روایت غیر معتبر است زیرا که وقت عبده فقها است که روایات مستون معتبری باشد از روایات شروح و روایات شروح معتبر می باشد از فتاوی پس روایات کثیره منع طواف در شروح که بمنزله متون است موجود و روایات تجویز در بعضی فتاوی است و هرگاه روایات فتاوی و شروح متعارف من شوند ترجیح روایات شروح راست است مطلقا سیوم همان اصحاب فتاوی در همان باب و کتاب یا بجای دیگر تصریح نموده اند بعد م صحت حکم تکفیر مگر رسیدن تمام مطلب که عادت این طائفه نیست در بحر الرائق نوشته و فی جامع الفصولین روسته الطحاوی عن اصحابنا لا یخرج الرجل من الايمان الا جودا او دخله فيه ثم ما یقتن انه ردة حکم بها و ما یشک انه ردة لا یکلم بها الا الاسلام الثابت لا یزول بالکفر مع ان الاسلام یعلو ولا یعلی و یشفی للعالم اذا رفع البیهة من ان لا یبادر تکفیر اهل الاسلام مع انه یقضی بصحة اسلام الکفره اقول قدمت هذه لتصیر میراثا فیمن انقائه فی ذ الفصل من السائل فانه قد ذکر فی بعضنا انه کفر مع انه لا یکفر علی قیاس هذه المسئلة فلیتأمل انتهى و فی الفتاوی الصغری الکفر شش عظیم فلا جعل المؤمن کافر متی وجدت رواة انه لا یکفر انتهى و فی الخلاصة و غیره اذا کان فی المسئلة وجوب کفر و وجوب واحد یشیع التکفیر فعلی المفتی ان یسل الی الوجه الذی یشیع التکفیر تحسینا للنظن بالسلام و فی التاتارخانیة لا یکفر بامتثال لان الکفر نهائیه فی العقوبه نهائیه فی الجنایة مع الاحتمال لان نهائیه انتهى و الله سبحانه لا یفتی بتکفیر مسلم اکمل کلامه علی محل حسن او کان فی کفره اختلاف و لو بر وایسته ضعیفه معنی هذا اکثر الفاظ التکفیر المذكورة لا یفتی بالتکفیر بها و قد التزمست نفسی ان لا افقی بشئ منها و هم و بحر الرائق نوشته و الحق ان ما صح عن المجتهدین فهو علی حقیقه و اما بایثت من غیرهم فلا یفتی به فی مثل التکفیر و لذا قال فی فتح القدر فی باب النبعاة الذی صح عن المجتهدین فی الخواص عدم تکفیرهم و یقع فی الکلام اهل الداهب تکفیر کثیر لکن لیس من کلام

این روایات کتب معتبره معلوم شد که لو ان غیر کعبه قبر باشد یا غیر قبر حرام و غیره جائز است پس آنچه بعضی تجویز طواف قبر بر بار نوشته اند آن روایت غیر معتبر است زیرا که وقت عبده فقها است که روایات مستون معتبری باشد از روایات شروح و روایات شروح معتبر می باشد از فتاوی پس روایات کثیره منع طواف در شروح که بمنزله متون است موجود و روایات تجویز در بعضی فتاوی است و هرگاه روایات فتاوی و شروح متعارف من شوند ترجیح روایات شروح راست است مطلقا سیوم همان اصحاب فتاوی در همان باب و کتاب یا بجای دیگر تصریح نموده اند بعد م صحت حکم تکفیر مگر رسیدن تمام مطلب که عادت این طائفه نیست در بحر الرائق نوشته و فی جامع الفصولین روسته الطحاوی عن اصحابنا لا یخرج الرجل من الايمان الا جودا او دخله فيه ثم ما یقتن انه ردة حکم بها و ما یشک انه ردة لا یکلم بها الا الاسلام الثابت لا یزول بالکفر مع ان الاسلام یعلو ولا یعلی و یشفی للعالم اذا رفع البیهة من ان لا یبادر تکفیر اهل الاسلام مع انه یقضی بصحة اسلام الکفره اقول قدمت هذه لتصیر میراثا فیمن انقائه فی ذ الفصل من السائل فانه قد ذکر فی بعضنا انه کفر مع انه لا یکفر علی قیاس هذه المسئلة فلیتأمل انتهى و فی الفتاوی الصغری الکفر شش عظیم فلا جعل المؤمن کافر متی وجدت رواة انه لا یکفر انتهى و فی الخلاصة و غیره اذا کان فی المسئلة وجوب کفر و وجوب واحد یشیع التکفیر فعلی المفتی ان یسل الی الوجه الذی یشیع التکفیر تحسینا للنظن بالسلام و فی التاتارخانیة لا یکفر بامتثال لان الکفر نهائیه فی العقوبه نهائیه فی الجنایة مع الاحتمال لان نهائیه انتهى و الله سبحانه لا یفتی بتکفیر مسلم اکمل کلامه علی محل حسن او کان فی کفره اختلاف و لو بر وایسته ضعیفه معنی هذا اکثر الفاظ التکفیر المذكورة لا یفتی بالتکفیر بها و قد التزمست نفسی ان لا افقی بشئ منها و هم و بحر الرائق نوشته و الحق ان ما صح عن المجتهدین فهو علی حقیقه و اما بایثت من غیرهم فلا یفتی به فی مثل التکفیر و لذا قال فی فتح القدر فی باب النبعاة الذی صح عن المجتهدین فی الخواص عدم تکفیرهم و یقع فی الکلام اهل الداهب تکفیر کثیر لکن لیس من کلام

و اما ذکره در این باب می باشد مقرره بدینا می باشد که در بعضی کتب معتبره و معتبره معلوم شد که لو ان غیر کعبه قبر باشد یا غیر قبر حرام و غیره جائز است پس آنچه بعضی تجویز طواف قبر بر بار نوشته اند آن روایت غیر معتبر است زیرا که وقت عبده فقها است که روایات مستون معتبری باشد از روایات شروح و روایات شروح معتبر می باشد از فتاوی پس روایات کثیره منع طواف در شروح که بمنزله متون است موجود و روایات تجویز در بعضی فتاوی است و هرگاه روایات فتاوی و شروح متعارف من شوند ترجیح روایات شروح راست است مطلقا سیوم همان اصحاب فتاوی در همان باب و کتاب یا بجای دیگر تصریح نموده اند بعد م صحت حکم تکفیر مگر رسیدن تمام مطلب که عادت این طائفه نیست در بحر الرائق نوشته و فی جامع الفصولین روسته الطحاوی عن اصحابنا لا یخرج الرجل من الايمان الا جودا او دخله فيه ثم ما یقتن انه ردة حکم بها و ما یشک انه ردة لا یکلم بها الا الاسلام الثابت لا یزول بالکفر مع ان الاسلام یعلو ولا یعلی و یشفی للعالم اذا رفع البیهة من ان لا یبادر تکفیر اهل الاسلام مع انه یقضی بصحة اسلام الکفره اقول قدمت هذه لتصیر میراثا فیمن انقائه فی ذ الفصل من السائل فانه قد ذکر فی بعضنا انه کفر مع انه لا یکفر علی قیاس هذه المسئلة فلیتأمل انتهى و فی الفتاوی الصغری الکفر شش عظیم فلا جعل المؤمن کافر متی وجدت رواة انه لا یکفر انتهى و فی الخلاصة و غیره اذا کان فی المسئلة وجوب کفر و وجوب واحد یشیع التکفیر فعلی المفتی ان یسل الی الوجه الذی یشیع التکفیر تحسینا للنظن بالسلام و فی التاتارخانیة لا یکفر بامتثال لان الکفر نهائیه فی العقوبه نهائیه فی الجنایة مع الاحتمال لان نهائیه انتهى و الله سبحانه لا یفتی بتکفیر مسلم اکمل کلامه علی محل حسن او کان فی کفره اختلاف و لو بر وایسته ضعیفه معنی هذا اکثر الفاظ التکفیر المذكورة لا یفتی بالتکفیر بها و قد التزمست نفسی ان لا افقی بشئ منها و هم و بحر الرائق نوشته و الحق ان ما صح عن المجتهدین فهو علی حقیقه و اما بایثت من غیرهم فلا یفتی به فی مثل التکفیر و لذا قال فی فتح القدر فی باب النبعاة الذی صح عن المجتهدین فی الخواص عدم تکفیرهم و یقع فی الکلام اهل الداهب تکفیر کثیر لکن لیس من کلام

این روایات کتب معتبره معلوم شد که لو ان غیر کعبه قبر باشد یا غیر قبر حرام و غیره جائز است پس آنچه بعضی تجویز طواف قبر بر بار نوشته اند آن روایت غیر معتبر است زیرا که وقت عبده فقها است که روایات مستون معتبری باشد از روایات شروح و روایات شروح معتبر می باشد از فتاوی پس روایات کثیره منع طواف در شروح که بمنزله متون است موجود و روایات تجویز در بعضی فتاوی است و هرگاه روایات فتاوی و شروح متعارف من شوند ترجیح روایات شروح راست است مطلقا سیوم همان اصحاب فتاوی در همان باب و کتاب یا بجای دیگر تصریح نموده اند بعد م صحت حکم تکفیر مگر رسیدن تمام مطلب که عادت این طائفه نیست در بحر الرائق نوشته و فی جامع الفصولین روسته الطحاوی عن اصحابنا لا یخرج الرجل من الايمان الا جودا او دخله فيه ثم ما یقتن انه ردة حکم بها و ما یشک انه ردة لا یکلم بها الا الاسلام الثابت لا یزول بالکفر مع ان الاسلام یعلو ولا یعلی و یشفی للعالم اذا رفع البیهة من ان لا یبادر تکفیر اهل الاسلام مع انه یقضی بصحة اسلام الکفره اقول قدمت هذه لتصیر میراثا فیمن انقائه فی ذ الفصل من السائل فانه قد ذکر فی بعضنا انه کفر مع انه لا یکفر علی قیاس هذه المسئلة فلیتأمل انتهى و فی الفتاوی الصغری الکفر شش عظیم فلا جعل المؤمن کافر متی وجدت رواة انه لا یکفر انتهى و فی الخلاصة و غیره اذا کان فی المسئلة وجوب کفر و وجوب واحد یشیع التکفیر فعلی المفتی ان یسل الی الوجه الذی یشیع التکفیر تحسینا للنظن بالسلام و فی التاتارخانیة لا یکفر بامتثال لان الکفر نهائیه فی العقوبه نهائیه فی الجنایة مع الاحتمال لان نهائیه انتهى و الله سبحانه لا یفتی بتکفیر مسلم اکمل کلامه علی محل حسن او کان فی کفره اختلاف و لو بر وایسته ضعیفه معنی هذا اکثر الفاظ التکفیر المذكورة لا یفتی بالتکفیر بها و قد التزمست نفسی ان لا افقی بشئ منها و هم و بحر الرائق نوشته و الحق ان ما صح عن المجتهدین فهو علی حقیقه و اما بایثت من غیرهم فلا یفتی به فی مثل التکفیر و لذا قال فی فتح القدر فی باب النبعاة الذی صح عن المجتهدین فی الخواص عدم تکفیرهم و یقع فی الکلام اهل الداهب تکفیر کثیر لکن لیس من کلام

این کتاب در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است و در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است
 این کتاب در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است و در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است
 این کتاب در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است و در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است

اعتقاد الذین هم المجتهدین بل من غیرهم ولا عبرة لغير الفقهاء در در الحقا و در باب المرتبة نوشته
 الكفر لغة است و شرعا كذب به صاعدا في شتى مما جاء به من الدين ضرورية والفاظه تعرف في الفتاوى
 بل افرزت باننا ليس مع انه لا يفتي بالتكفير في شتى منها الا ما اتفق عليه المشايخ كما سيأتي مثال
 في البحر الرائق فقد ازمست نفسي ان لا افتي بشئ منها وهم وراي ان باب نوشته اعلم ان لا يفتي
 بتكفير مسلم امكن حمل كلامه على محل حسن او كان في كفره خلاف ولو كان ذلك برؤية ضعيفة
 كما هو في البحر وادنى الاشهاد الى الصغرى ملا على قارى در شرح فقه الكبر و ذيل محال احتمال
 المعصية كذا ثبت كونها حتمية بدلالة قطعية من نويد و الجمع بين قولهم لا يكفر احد
 من اهل القبلة وقولهم يكفر من قال يخلو القرآن او استحالة الروية او سب الشيعين و لعلها
 و اشكال ذلك شكل كما قال شارح العقائد وكذا قال شارح المواقيت ان جمهور المتكلمين و
 اعتقاد على انه لا يكفر احد من اهل القبلة وقد ذكر في كتب الفتاوى ان سب الشيعين كفر وكذا انكار
 امامتها كفر ولا شك ان هذه المسئلة مقولة بين جمهور المسلمين فالجمع بين القولين
 المذكورين مشكل و وجه الاشكال عدم المطابقة بين المسائل الفرعية
 والدلائل الاصولية التي من جملة اتفاق المتكلمين على عدم
 تكفير اهل القبلة المحمدية و يدفع الاشكال بان نقتل كتب الفتاوى
 مع جملة قائمه و عدم اخبار دلائله ليس بحجة من ناقله اذ مدار
 الاعتقاد في امثال الدينية على الادلة القطعية على ان
 في تكفير مسلم قد يترتب مفاسد جليلة و حقها فلا يفيد قول
 بعضهم ان ادروا بناء على الامور الشرعية بدنية والتخلط

این کتاب در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است و در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است
 این کتاب در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است و در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است
 این کتاب در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است و در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است

این کتاب در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است و در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است
 این کتاب در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است و در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است
 این کتاب در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است و در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است

و

این کتاب در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است و در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است
 این کتاب در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است و در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است
 این کتاب در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است و در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است

این کتاب در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است و در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است
 این کتاب در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است و در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است
 این کتاب در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است و در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است

MI

بالحق وهو مشركون فان
سالم من خلقهم ومن غلب الخلق
والا غير الله يقول الله في الآية
فيقولون ان الله ما خلقهم فذالك
ايضا منهم وهم يعبدون غير الله
مشركهم وقرئهم وادركهم
اي وما من الاثر منهم فاذالك
بالله وانه خلق السموات والارض
مشركهم وادركهم وادركهم
المشركين

میں نے اپنے دل سے یہ سوچا کہ اگر وہ اس قدر اچھے اور نیک ہوں تو اس کے لئے کیا کرنا چاہیے؟

[illegible]

علاقه نثار و بیضاوی گفته و آن
 صاحب کتاب بی بی

الحمد لله شفقته به فلا تزلوا
 صاحب کتاب بی بی

مع الله احد افلا تعبدوا
 صاحب کتاب بی بی

عمره تعالی الخ و الله علیه وسلم و انما
 صاحب کتاب بی بی

ای الهی صلی الله علیه و سلم و انما
 صاحب کتاب بی بی

در کلمات من نفی و
 صاحب کتاب بی بی

ایراد دیگر شواحد ضروری نیست و در مائت السائل رسید که در جواب سوال ۱۳ سجده تحمیه
 حرام و سجده عبادت را شرک نوشته چنانکه صاحب تقویۃ الایمان نوشته و عمده در جمیع
 افعال که سجده است هرگاه آن هم مقید است پس بدیگر اشیاء ذکر نموده اش چه رسد
 صاحب مائت سائل تقبیل و انحراف را کرده و سجده تحمیه و طواف را حرام نوشته تقویۃ الایمان
 بهر شرک قرار داده و حق آنست که طواف در حکم سجده تحمیه نیست مثل تعریف است
 تقارب تقبیل و کراهت این اشیاء مختلف فیه من الفقهاء و همچو امور باعث تحمیر و لغزین بر کعبه
 هم نمیتواند شد چه جای تحمیر چرا که بسیاری از اکابر تصریح بچو از آن کرده اند گویند
 جاعل حتمی رجمان بجانب عدم تحسان است و تقسیم هم بین مسلک سالک است بمعلیله
 و تحقیق را معلوم نیست که شاه ولی باشد در کتاب تبا فی سلاسل اولیاء الله نوشته اند
 ذکر برائے کشف غبور اول چون بقبره در آید و گانه را بر روح آن بزرگوار ادا کند اگر
 سوره فتح یا د باشد در اول گفت بخواند و در دوم اخلاص و آله هر رکعت سوره
 اخلاص بخواند بعد بقبره رایت داده بنشیند و بگوید آیت الکرسی و بعضی سوره
 بخواند و ختم کند و تحمیر گوید بعد بفت کرت طواف کند و در آن تکبیر بخواند و آغاز
 از راستا کند بعد طرف پایان رخساره نموده بپای نزدیک روئے بیت بنشیند
 بگوید یا رب بست یکبار بعد از اول طرف شمال بگوید یا روح و در دل ضرب کند یا روح
 یا روح یا دمی که انشراح یابد این بکند انشا را الله کشف بقدر کشف ارواح حاصل
 یا انتی و شاه عبدالعزیز صاحب بقبره الدخولیش و قبر حضرت خواجہ باقی باشد
 قدس سره و در قد حضرت محبوب الهی نظام الدین اولیا قدس سره و دیگر بزرگان
 بوسه میدهند و مینهند که هر که در حالت حیات قدم اومی بوسیدیم بعد مات بر قبر
 شان بوسه میدسیم و همچنان برادران و والد ماجد شان این عمل می کردند چنانچه
 بست و بسم بروج الثانی نه میگری که در دلی عقد مجلس گردیده و موکب بشید انشا الله

و این سخن را از بی بی
 صاحب کتاب بی بی
 و این سخن را از بی بی
 صاحب کتاب بی بی
 و این سخن را از بی بی
 صاحب کتاب بی بی

قوله من جهة التواضع والاحسان
 من جهة الاحسان والاحسان
 من جهة الاحسان والاحسان
 من جهة الاحسان والاحسان
 من جهة الاحسان والاحسان
 من جهة الاحسان والاحسان

الحمد لله شفقته به فلا تزلوا
 صاحب کتاب بی بی
 مع الله احد افلا تعبدوا
 صاحب کتاب بی بی
 عمره تعالی الخ و الله علیه وسلم و انما
 صاحب کتاب بی بی
 ای الهی صلی الله علیه و سلم و انما
 صاحب کتاب بی بی
 در کلمات من نفی و
 صاحب کتاب بی بی

علی ما یقتضیه التواضع اولان
 عبادۃ حبیب اللہ لیت مستبجل
 حتی یجوزوا علیہ لیل کادوا ابی
 حاجات تعجباً مسا را اوسن عبادتہ
 و اقتداء اصحابہ و تعجباً بآبسا
 تاروس القرآن لا تہمرا لایا ص
 بد و اشکد آہ در سالہم
 لہما قافہ ذرائع و ابوبکر و انہ
 بکس اللہ صلی اللہ علیہ
 عبد اللہ بنی عبد اللہ بنی عبد اللہ

و مولوی مخصوص شد و غیرہ اعیان جمیع خاص عام مولوی عباسی علی و مولوی سخیل سائلزم
 و مطلوب ساختند مولوی مخصوص شد و مولوی موسی اقل رہین امر موافقہ نمودہ بودند
 کہ اکابر بابوسہ بر قبور بزرگان پیدا دند و ایشان بوسہ قبر را شرک میگویند چنانچہ آن
 وقت مولوی عبدالحی ازین حکم انکار کردند و کہ یا خدا در چہا دے یا او کے نام کی چہڑی
 کہڑی کرے یا جو چہل چیل یا شامیانہ کہڑا کرے تحصیل دعویٰ ایکہ بعضی کارزار خانہ
 تقالی برائے تعظیم خود خاص کردہ است کہ آنرا عبادت گویند پس اگر کسی آن کار را
 برای غیر خدا کند بر دشکر ثابت شود این را شرک فی العبادۃ می گویند و شمار نمود
 در آن کار را این چہار چیز را ہم پرستید چہرات افترا است بر اللہ تعالیٰ اللہ تعالیٰ
 کجا فرمودہ است کہ این چیز را برائے خود خاص کردہ ام فصل چہارم کہ برائے شرک
 فی العبادۃ وضع نمودہ و در انجا بر اکثر دعاف و اسبہ خود آیات و احادیث بی سبب
 محض یا دعوہ داد ہند یا ان سرانہا دادہ بطور خود شش ہم اصلاً مذکور این سورئست
 اسطیلیہ را باید کہ با ثبات دعویٰ پر داند و یا اقرار نماید بدخل بودنش در وعید
 ان الذین یفترون علی اللہ الکذب لا یفلحون کلام در جواز و عدم جواز نیست
 در خاص کردن اللہ تعالیٰ است برائے خود تلقظ باین الفاظ و قبول آن کار عاقل
 نیست اگر سخیل را عقل مے بود بالضروری پر سیدند کہ شامیانہ کہڑا کرنا جو عبادت
 خدا کی ہے کہان کہڑا کرے عرض بر یا خانہ کعبہ پر کہ وہ ہی بلند ہے اور یہ عبادت
 کہبو کیو نصیب ہی ہوئی یا نہیں اور خدا کے نام کی چہڑی کہڑی کر نیکیا ہی طریقہ پوچنا
 ضرورتاً اصل مخالفت نیست کہ ہر معاملہ جاویدجا کہ مردم را بقتور انبیا و اولیا دید چونکہ
 شامیانہ کہڑا کرنا بر یافتہ میشد ناگوار افتاد رحمت مباح و احسان سن کہ کفر ملت
 عداوت بود حکم کراہت و تحریم ہم متکین کین متظین مکر دیدہ بے حکم تخفیر فبار
 خاطر فرونی نشست و برکسی ششک این حکم موقوف بر آن او عالمندان این نوع کلام

و سلمہ را عودہ بنی عبد اللہ بنی عبد اللہ
 سیکان بصلی بنی بنی بنی بنی بنی
 کاد و طبعی کین بکونون علیہ
 لہما ای بکب بعضہ بعضا
 و فی حصون سرہ علی سماع
 القرآن هذا قول النحاک

و داوہ عطیہ و قال سعید
 ابن جیس عنہما من قول
 المقر الذین رجعوا الی قومہم
 من الجن اخبرہم صراط اللہ
 طاعت اصحاب البنی علی اللہ
 علیہ وسلم و اقل اھم فی
 الصلوۃ و قال الحق قتادہ و بنی
 یخما لما قال عبد اللہ الدعوۃ فی
 الامن و البنی و نظامہ و اسبہ
 لیسطلو الحق الذی جاہ صم
 دھمونی فی علی الامر و
 الحسن و قال سعید بنی
 صلا اللہ علیہ و شریعتہ
 ای بعد لا و ذلک قیامہ صلوۃ
 الفجر خاتم کاد و ای قرین

و چون عید ابداء و النبیین
 یکی بعضی بعضا تعقیب مشاهده
 من عبادت و مسوا من فرائض
 و اقتداء اصحاب به قیام و قعود
 و سجود و سجد و سجد و سجد
 منتهی و علی قرائه انکس اذا
 بطنیه و علی قرائه انکس اذا
 جعل مقول الی فیفسر کاد و
 لکما یصلیه السلام الذین
 یلکون مقتدین به فی الصلوة

تقوه نموده حال شامیانه بر قبر انکه در مایه سائل نوشته شامیانه و قبه استاده که در دن بر
 قبر کرده و ممنوع کما نظر من الروایات و فی البخاری و رای ابن عمر متسطاطا علی قبر
 عبد الرحمن فقال انزعها یا غلام فانما یظهر علیها انتم می گویم معنی در شرح بخاری نوشته
 که عبد الله بن عمر و ابو سعید و ابن سبب کرده سید اشتند ضرب قسطاط و قبه را و عسر
 رضی الله عنه بر پا کرد بر قبر زینب بنت جحش و عایشه بر قبر برادر خود و محمد بن حنفیه بر قبر
 ابن عباس و فاطمه بنت حسین بن علی کرم الله وجهه بر قبر شوهر خود حسن بن حسن علیه السلام
 ابو داود و در سنن از قاسم بن محمد که از اکابر تابعین و فقها سبعة مدینه است و ایت
 نموده قال دخلت علی عائشه رضی الله عنها فقلت یا اماء الکشفی لی عن قبر رسول
 الله صلی الله علیه وسلم و صاحبیه فکشفت لی ازین حدیث صحیح پوشیده داشتن قبور
 انبر که و کشادن براس زیارت فعل صحابه ظاهر قول در رخصت بوتی وقت اولی
 پاؤن پله از همان قسم است محتاج سند ظاهر بریکه داخل بدعات سیئه می کنند و فسقها
 می نویسند استخفا الشایخ قوله ما تمه بانه که کبر اهو و س دلیل این دعوی که در
 فضل چهارم حدیث من سرکه ان یمثل له الناس قیاما فلیتقوا مقعد من النمل
 است و بس که در بیان آن مانند شتر به مهار هر سود و دیده و بر هر ذعیق ظاهر که معنی
 حدیث را با دعوی شمس مناسبت نیست شیخ عبد الحق در ترجمه شکوة نوشته ازینجا معلوم
 میشود که کرده و منهی عنه دوست داشتن بر پاس استادان مردم است بخدش بطریق
 مکریم و تعلیم و آنچه که برین وجه نبود مکرده نباشد انتهی همچنین در دیگر شرح مذکور در
 فتاوی عالمگیری در خانه کتاب حج فیه زیارة قبر النبی صلی الله علیه وسلم می نویسند
 و یقت کما یقت فی الصلوة الزکافی که احتیال شرح المجلد شیخ در جذبه العقب
 نوشته و در وقت سلام بر آنحضرت و وقوف در آنجناب با عفت دست
 راست بر دست چپ نه چنانچه در حالت نماز کنند کرمانی که از علماء حنفیه است

بل یلکون من دونه الا انما
 ان یلکون الا متسطاطا و یلکون
 لغنه الله ترجمه فرمایا الله صلی الله علیه
 و آله و سلم که بنین یکبار بنین
 بنین یکبار بنین یکبار بنین
 بنین یکبار بنین یکبار بنین

۴۸
 که گفت که کس که او اندک
 فامده و بنی الله صلی الله علیه
 و آله و سلم که بنین یکبار بنین
 بنین یکبار بنین یکبار بنین
 بنین یکبار بنین یکبار بنین

که کوی دال و کوی دال و کوی دال
 که کوی دال و کوی دال و کوی دال
 که کوی دال و کوی دال و کوی دال
 که کوی دال و کوی دال و کوی دال
 که کوی دال و کوی دال و کوی دال

تصريح باین کرده استمی قول مجاور بکر مشید به در مجاورت که منظر اشتراک است و رفع القدر
 مذکور اختلاف العلماء فی کراهة المجاورة بمكة وعدسها فذكر بعض المشافعية ان المختار
 استجابهما الا ان يغلب على ظنه الوقوع في الخطر وهذا قول ابي يوسف ومحمد وذهب
 ابو حنيفة ومالك الى كراهتهما وكان ابو حنيفة يقول انهما ليس بدار حرجة ودر حرجه
 عمیق مذکور و لهذا كان عمر بن الخطاب رضي الله عنه يدور على الحاج بعد قضاء السكك بالدرية
 ويقول يا اهل اليمن مينكم ويا اهل الشام شامكم ويا اهل العراق عراقكم و حسن
 مجاورت مدینه منوره باحادیث صحیحه و آثار صریحه ثابت عن ابي هريرة رضي الله
 عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يصبر على لاء المدینة وشدتها
 احد من امتی الا كنت له شفیعا يوم القیلة رواه مسلم وعن ابن عمر رضي الله
 عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من استطاع ان يموت بالمدينة
 فایمیت بها فانی اشفع لمن يموت بها و الا احمد والترمذی قولهم و ان کے گرد
 پیش کے جنگل کا ادب کرے در عامہ کتب حدیث باب حرم المدینہ بعد باب حرم کو موجود
 المدینة حرام ما بین عیرالی ثور و من احدث فیہ حدثا او اوی محدثا فعليه
 لعنة الله والملائكة والناس اجمعین لا یقبل منه صرف ولا عدل المستفق
 علیه ان ابراهیم حرم مكة وجعلها حراما وافی حرمت المدینة حراما ما بین
 ما زیها ان لا یهراق فیها دم ولا یحبل فیها سلاح ولا یحطب فیها شجر الا
 العلف رواه مسلم بالجمله از احادیث این مضمون کتب حدیث شتون و در تحریر
 و تکریم و آداب و تعظیم مدینه منوره کے از اہل اسلام تا این دم دم نزود و در ترتیب
 احکام مثل بزا و غیرہ البتہ اختلاف است بر دہدینی زیادہ ازین چہ ترا بدو کہ تجد بہ
 می نمایند خذلہم اللہ تعالی قولہ و در دورے قصد کر جاوے سفر برای زیارت قبر
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در تمام کتب حدیث و فقہ مذکور در فتح القدریہ نوشتہ

منہ من برقت و دیگر دستگیر شد و
 بنیاد گمان بمانند که مراد ازید چون
 بر کویا را رسیدن آنجا و دیگر بنیاد
 و در مجاورت آن بدین معنی
 و در مجاورت آن بدین معنی
 و در مجاورت آن بدین معنی

بعد و نه لیس من العرب الا و لیس من
 و قبل کا تو ایقولون فی انما
 و قیبات الله و ان بدیع من
 بعد و نه الا شیطانا لا نه
 الذي غاصه على حجتهم
 الا حصار فاحاطوا به فنجعل
 على حصار عبادته سائدا

خارجا عن الطاعة عامی یافعی
 یلعون الی یلعون انی یلعون ان
 انی یلعون انی یلعون ان
 لقول تعالی و قال ربکم ادعوا
 انی عبد و فی بدلیل قولہ تعالی
 ان الذین یستکبرون عباد
 و قلم من دونه ای من دون
 الله الا انهم کا تو ایقولون
 الا انما انی فی فلان
 باسم الامانة و کا تو ایقولون
 انما انی فی فلان
 انما انی فی فلان
 انما انی فی فلان

بسم الامانة و کا تو ایقولون
 انما انی فی فلان
 انما انی فی فلان
 انما انی فی فلان
 انما انی فی فلان

سبحانك يا ذا الجلال والإكرام
 سبحانك يا ذا الجلال والإكرام
 سبحانك يا ذا الجلال والإكرام
 سبحانك يا ذا الجلال والإكرام

من بعد هم خلف فلم لفظوا الفرق بين الاصنام وبين من همي على صورته
 وظنوها مبعودات باعياتها ولذا لا ردا لله تعالى عليهم تارة بالتيه على
 ان الحكم والملاحة لله خاصة وتارة ببيان انها لمجادات الهما رجل ميثون
 بهما ام لهم ابد يطشون بهما ام لهم اعين يصرون بهما ام لهم اذان يسمعون
 بهما وتفسير غیری نوشته و استغاثت یا پیچیزیت که تو هم استقلال کن چیز دور و بهم و فهم
 هیچکس از مشرکین و موحیدین نیکند و این قسم استغاثت بلا کراهت جائز است یا پیچیزیت
 است که تو هم استقلال کن چیز دور مدارک مشرکین جاگز قسم شغل استغاثت بار و اح فلکله و
 عنصریه یا ارواح سائر و امثال فلکله این نوع استغاثت بمن شرک است و منافی
 ملت حنفی است انتهی مخصوصا در اضراط و تقریط استغاثت نوشته ملائکه و ارواح انبیا و
 اولیا را در پرده صور و تائیل و قبور و قعر بهما مبعود سازد و رزق و فرزند و خدمت
 و منصب از ایشان بالاستقلال درخواست کند و شفاعت و عرض ایشان را در جناب
 او تقالی واجب القبول گوید و آن جناب باشد بداند انتهی و ایضا فی و از انجمله کسانی که
 در دفع بلا و دیگر از اینگونه بچنین در تحصیل منافع دیگران رجوع مینمایند بالاستقلال
 نه اینکه توسل بآن دیگران نمایند انتهی و ایضا فی افعال عادی الهی را مثل بخشیدن فرزندان
 و توسیع رزق و شفاء امراض و امثال ذلک را مشرکان نسبت بار و اح نمیشد
 و اصنام نمایند و کافر میشوند و موحدان از تائید اسمای الهی یا خواص مخلوقات
 او میداند از ادویه و عقاقیر و بادعای صلحای بندگان او که هم از جناب و در محو
 انجمل مطالب می کنند می فهمند و در ایان شان خلل نمی افتد انتهی و ایضا فی اکثر
 اقسام سحر را از کلمات است محمدیه مصطفویه علی صاحبها الصلوٰة و التیمه اصلاح نموده شرک
 و کفر را از آن دور کرده استعمال کرده اند پس اصلاح قسم اول دعوت علوی است
 که ملائکه علویه را بآن تسخیر می کنند باستغاثت اسمای عظام الهی و آیات فرقانی و اصلاح

سبحانك يا ذا الجلال والإكرام
 سبحانك يا ذا الجلال والإكرام
 سبحانك يا ذا الجلال والإكرام
 سبحانك يا ذا الجلال والإكرام

و این نوع ادراک و علم و حکمت
 و قدرت و قیاس و حکمت و حکمت
 و حکمت و قیاس و حکمت و حکمت
 و حکمت و قیاس و حکمت و حکمت

و این نوع ادراک و علم و حکمت
 و قدرت و قیاس و حکمت و حکمت
 و حکمت و قیاس و حکمت و حکمت
 و حکمت و قیاس و حکمت و حکمت

ولقد المصطفى صلى الله عليه وآله وسلم
أشهر على أحوال عالم الغيب
أقوى قلباً وأقل ضغاً ولقد
قال على كرم الله وجهه والله
ما قلعت باب خبيث فهو حبل
ولكن نفوت رانية وندى لسان
علياً كرم الله وجهه فخرج الله

٥٣

الوقت انقطع فخرج من عالم
القدرة ما قدر بهما على ما
يعجز عن عليه غير كرم الله وجهه
إذا وأطلب على لطائف يبلغ
في المقام الذي يقول الله

کلام احیاء را بطریقیکه میخواند و چون
را میشنوند در عالم برزخ
و دیگر انبیا که ام داد بیاض
العیاذ بالله علی الله عید و سلم
الصعب والسهل والقرب
یل الله قد رعى القرب
والبعید واقضاه ذلک الموت
جلال الله سبحانه مع التقرب

قال الميرزا قاسم خان قزوینی

من بدیع من دون الله من
 لیس فی عالمی یوم القیلة و
 هم عن دعا تمسک غافلون

کرمی است اولی که در کوفت
 کرمی است اولی که در کوفت

قبول کریند اولی که در کوفت
 قبول کریند اولی که در کوفت

کرمی است اولی که در کوفت
 کرمی است اولی که در کوفت

کرمی است اولی که در کوفت
 کرمی است اولی که در کوفت

قال مشایخنا من افضل المندوبات فی مناسک الفارسی وشرح المختار انما قریة
 من الواجب لمن له سعة رزق الدار قطنی والبزار عنه صلى الله علیه وسلم من
 سباعتی زائر الا لتعلم حاجة الازیاراتی کان حقا علی ان اكون له شفیعاً یوم
 القیلة وخرج الدار قطنی ایضاً من حج وزائر قبری بعد موتی کان کمن زارنی
 فحیوتی بالجملة اگر استقامت این باب کرده آید و فسترسے گرد و در حدیث خود
 حال اشتیاق است بسیار دست نزد اهل حق و چون این بیست را در رداحتیات تحصیل رسانید اوم
 در بخارا از تفصیل عطف عنان خود آید این تمییز و غیره بدو زبان برآید و در وقت
 که کلام و مشکاشش مردود نزد اهل سنت و تشو می این کلام آنجیمه با بنجام یافت و در مقدمه
 غیره ذکر کردیم و در مواهب لدنیہ نوشته و من نذر الزیارة و حجت علیه کما جزم
 به ابن کج من اصحابنا و عمارته اذ اندر زیارة قبر النبی صلی الله علیه وسلم نرفته
 الوفاء و جهاد و احداً قوله مراد مانگے دعائے زائر از جناب الہی برائے خود و برائے
 میت در شرع آمده و دعایان طور کہ الہی بکرت نبی و ولی حاجت مراد کن جائز است
 این دو جلد از مائت السائل است و دعائے زائر باین طور کہ یا رسول اللہ یا ولی اللہ در
 جناب الہی عرض کنید کہ حاجت من برآید ہم در ذہب حق از افعال و اقوال و تقاریر و محابہ
 و تابعین و تبع تابعین و ائمہ مسلمین و علماء مذہب اربعہ از متقدمین و متاخرین تا شاہ
 ولی اللہ و شاہ عبدالغفر بنحو بی ثابت در دفع شستر گر گبیائے ماتہ و اربعین آزا
 بنحو بی ظاہر نموده ایم شاہ عبدالغفر و در تفسیر فاقبرہ نوشتہ اند دفن کردن گویا سکنے
 برائے روح ساختن است بنا برین است کہ از اولیاد خوین و دیگر یومنین انتفاع و
 استفادہ جاریست و آنہارا فادہ و اعانت نیز متصور قول اکثر لوگ پیرون کو
 اور پیسہ و ن کو اور امانون کو اور شہید و ن کو اور فرشتون کو اور پیرون
 کو مشکل کے وقت پکار تھے ہن اور اونسے مراد ہن ملگتے ہن نفس ہن ہر دو فعل اصل اکثر

کرمی است اولی که در کوفت
 کرمی است اولی که در کوفت

چو جائی ایمنه انبوه خدا یان باز بر اعتقاد مبتلائے هم انکشافی کشفه بکده در هر چیز انبار برابر
ندای کشف حق که بحیثیت هم یمنه دوست میدارند آنها را کعبه اندازند و دوستی که بانددا
باید داشت زیرا که ادا تعالی را با لذات و بلاصالحه دوست باید داشت و هر چه غیر
اوست یا بحکم و محبوب است مثل انبیاء و اولیا و صلحا یا بنا بر اینکه بکرده ادا تعالی
و سبیل حاجت روا کی این کس شده الی آخر ماقال و برخی از ایشان ارواح درو
و علما که موکل بر مخلوقات یا ارواح انبیاء و اولیا و عباد و رابین و احبار و علمارا
بی ملاحظه علاقه بندگی خدا و محبوبیت او بالاستقلال در محبت برابر خدا میسازند
والذین آمنوا یمنه و کسانیکه ایمان آورده اند اگر چه یمنه ازین چیز برابر برای
خدا و بحکم خدا محبوب میدارند و واسطه حصول نعمت اوست یمنه و بنده مطیع
او سبب اند که بنده انقدر که بر امر خدا سازند که ایشان را شد حال الله یمنه

ولا يضر ان لا تقبل من دون
والله ما لا ينفع ان لا تقبل من دون
ولا يضر ان لا تقبل من دون
والله ما لا ينفع ان لا تقبل من دون

اد اجزاء الشطر وجواب
لسوان المقدرة كان سائلا
سأل عن تتبع عباد قولا
وجعل من الغلبين لانه
لا ظلم اعظم من الشرك وفي
العالم ولا ترفع لا تقيد
من دون الله ما لا ينفعك
ان اطعته ولا يضرك
عصيته فان غفلت
الله فانك
اريت

عَمِيئَتُهُ وَلَا يُضْرَكُ
لِلَّهِ فَاَنْزِلْ

و عادت این مشرقه است که یک لفظ از جای گرفته بود و آن یومنون بعض
الکتاب و یکفرون بعض از معانی اغراض نموده و تفسیر آن لفظ هم محال است
سواد اعظم و تفسیر بالرای را شعار خود گردانیده هرزه و رایها می کنند از ایشان
باید پرسید که لایظهر علی غیبه احدا الا من ارقتی من رسول هم آیه قرآنی
است یا نه اگر است این استثنا بذهب اسمعیه چگونه درست شود و اضحیاء که ایمان
بجمع کتاب متضمن تطبیق و تحقیق است باید شنید که شاه عبدالعزیز در تفسیر
عزیزی نوشته غیب نام چیزی است که از ادراک حواس ظاهره و باطنیه غایب
باشد نه حاضر تا بشا بده و وجدان دریافت شود و اسباب و علامات آن
نیز در عقل و فکر دنیا پیدا تا بجا آید و استدلالات در یافته شود و این غیب مختلف
می باشد پیش کورما در زوایا عالم الوان غیب است و عالم اصوات و نباتات
و الحان شهادت و پیش عین لذت جماع غیب است و پیش فرشتگان الهی که سنگی و تنگی
غیب است و دوزخ و بهشت شهادت و لهذا این قسم را غیب اضافی گویند و آنچه
نسبت به مخلوقات غایب است غیب مطلق است مثل آمدن قیامت و احکام
کونی و شرعی و بار تعالی در هر روز و در هر شریعت و مثل حقایق ذات و صفات
او تعالی علی سبیل التفصیل و این قسم را غیب خاص و تعالی شان مانند فلا
یظهر علی غیبه احدا یعنی پس مطلع نمیکند بر غیب خاص خود و بچکس باوجهی
که رفع تعلیس و اشتباه و خطا بکلی در آن اطلاع حاصل شود و احتمال خطا و اشتباه
اصلاً نماند و همین اطلاع و ادن کذائی است که او را اظهار شخص بر غیب حقان گفت
الی آخر اقال صاحب کشف بنابر مذهب معتزلی خود در مرتب این آیه نوشته
و فی هذا ابطال الکلمات لان الذین یضاف الیهم وان كانوا اولیاء
مرتقین فلیسوا برسل الا لکن باوجود ادعای دانشمندی این حرف

و عادت این مشرقه است که یک لفظ از بابی گرفته بود و اسے یوسون بجهن
 الکتاب و یکفر و ن بعض از ابعاد اغراض نموده در تفسیر آن لفظ هم عن الفت
 سواد عظم و تفسیر بالرای را شعار خود گردانیده هرزه در اینها می گفتند از ایشان
 باید پرسید که لایظهر علی غیبه احدا الا من ارتقی من رسول هم آیه قرآنی
 است یا نه اگر بستان این استثناء بذهب اسمعیدیه چگونه درست شود و اضحیاء که ایمان
 بجمع کتاب مقتضی تطبیق و تحقیق است باید شنید که شاه عبدالعزیز در تفسیر
 عزیز می نوشته غیب نام چیزی است که از ادراک حواس ظاهره و بالطنه غایب
 باشد نه حاضر تابشاده و وجدان دریافت شود و اسباب و علامات آن
 نیز در عقل و فکر زیاده تا بیدار بماند و استدلالات دریافت شود و این غیب مختلف
 می باشد پیش کور ما در ازاد عالم الوان غیب است و عالم اصوات و نغمات
 و الحان شهادت و پیش عنین لذت جمیع غیب است و پیش فرشتگان المگر سنگی و سنگی
 غیب است و دوزخ و بهشت شهادت و بلند این قسم را غیب اضافی گویند و آنچه
 نسبت به مخلوقات غایب است غیب مطلق است مثل آمدن قیامت و احکام
 کونیه و شرعیه باری تعالی در هر روز و در هر شریعت و مثل حقایق ذات و صفات
 او تعالی علی سبیل التفصیل و این قسم را غیب خاص او تعالی شانده نامند فلا
 یظهر علی غیبه احدا یعنی پس مطلع نمیکند بر غیب خاص خود و بحکیم را بوجهی
 که رفع تلبیس استنباه و خطا بکلی در آن اطلاع حاصل شود و احتمال خطا و اشتباه
 اصلا نماند و همین اطلاع دادن کذائی است که او را اظهار شخص بر غیب آن گفت
 الی آخر اقال صاحب کشف نابره بذهب اعتراض خود در تحت این آیه نوشته
 و فی هذا البطل الکرامات لان الذین یضاف الیهم وان كانوا اولیاء
 مرتقین فلیسوا برسل الا لکن باوجود اعاسه دانشمندی این حرف

است و اصل این است که هرگاه بدون
تقریر سمعی براس انرا مقرر کرد
این اسلام صحیحان تو عوی که یک
و قرار داده و لفظ این مقرر
نشده و فصاحت را از دست
مخت تر از ان است که از دست
رو دنیا یاد نمود و آنچه نمود و چون
عظمان این عبادی انترال و
مناست انترال صاحب کتاب این
قد و قامت گردیده پس در درگاه
مناست تقریر بران

از دل بسیار بعید واقع شده زیرا که این آیه نفی اطلاع بر غیب بود چه بیک رفع تکلیف و اشتباه و بکل دران حاصل باشد از غیر رسولان میکنند نفی اطلاع بر غیب مطلقاً چه جائے آنکه کرامات دیگر را ابطال نماید و در تفسیر گذشته که اظهار شخص بر غیب چیزے دیگر و اظهار غیب بر شخص چیزے دیگر از نفی آن نفی این لازم نمی آید و اولیاء اگر چه اظهار بر غیب حاصل نیست اما اظهار غیب بر ایشان جایز و واقع است از هم در مقام نوشته و بعضی از ایشان گفته اند که حصر علیاً حفظ قید اصالة است یعنی بالا محالة اطلاع بر غیب خاصیت پیغمبر است و اولیاء اطلاع بر غیب بطریق وراثت و تبعیت حاصل میشود و ایضاً نفع و بعضی از قدامت تفسیرین اهل سنت گفته اند که مراد از غیب لوح محفوظ است و اطلاع بر لوح هیچ کس را سوای پیغمبران حاصل نمیشود لیکن درین کلام خلل است زیرا که اول طاعت بر لوح محفوظ یعنی مطالعه آن لوح و نقوش بطریق صحیح مروی نیست که تخمیر را ببرد و باشد بگو از اخبار صحیح اختصاص این امر بحضرت اسرائیل است و ایشان رسول نیستند و دوم اینکه مراد از اطلاع بر لوح اطلاع بر موجودات نفس الامریه است که قبل از ظهور آن موجودات در خارج حاصل شود و گو مطالعه نقوش لوح باشد یا بے مطالعه زیرا که مراد از اطلاع بر کتاب اطلاع بر مضامین سبیه و دران کتاب میشود و دیدن نقوش و این معنی اولیاء را نیز حاصل میگردد پس دیدن و ندیدن برابر است بیوم آنکه اطلاع بر لوح محفوظ مطالعه و دیدن نقوش هم از بعضی اولیاء الله تبارک و تعالی منقول است پس اختصاص حصر صحیح نخواهد شد انتهی در مرآة نوشته للغب مبادی و لواحق فصاد به لا یطلع علیه ثلاث مقرب لابی مرسل و اما اللواحق فهو ما اظهر الله تعالی علی بعض احواله لوحة علیه و خرج ذلك عن الغیب المطلق و صاد غیباً

بر فاسد است حکام نو ذون و افشا
الحاکم السیاحی بن ج ابو داؤد
عن جریر بن عظیم قال انا
راي رسول الله صلى الله عليه وسلم

٩٠
 وَاَعْلَىٰ قَالِ جَدَدَاتِ الْاَنْفُسِ
 وَتَكَلَّمَ الْعَالِي وَهَلَكَةُ الْاَنْفُسِ
 فَاسْتَبَىٰ اِلٰهَ لَنَا وَفَا
 نَسْتَشْفَعُ بِاللّٰهِ عَلَيْهِ
 وَنَسْتَشْفَعُ بِاللّٰهِ عَلَيْهِ
 الْبَنِي صَالِي اَللّٰهُ بِحَمْدِ
 بِحَمْدِ اَللّٰهُ بِحَمْدِ
 فَمَا زَالَ يَسْجُدُ حَتَّىٰ خَفِيَ
 فِي وَجْهِهِ لَمَحَازِ اَللّٰهِ

الحال لا يستشفع الله اعظم انداسی
من دلائل وکایت ان عمر نہ علوی
ما الله ان عمر نہ علوی
شہ القبة عليه وانه لياك
اطيب الرجل بالركب نزع
شكرته باب بغير حق من

اضافيا و ذلك اذا اتصور الروح القدسية و ازداد نوريتها و اشراقها
 بالاحراض عن ظلمة عالم الحس و تجلية ذات القلب عن صدام الطبيعة و
 الموانع على العلم و العمل و فیهما ان الانوار الالهية حق بيقين و نور و ينسبط
 فيضها و قلبه فينقل في النور على المستمرة في الوجود المحفوظ و يطلع على الغيب
 و يتعرف في اجسام العالم السفلي بل تجلي حينئذ الفياض الاقدس بمعرفة
 التي هي اشرف العطايا فكيف لغيره انتهى و بعد از ايراد آيات شروع نمود بذكر
 احاديث اول ازان حديث قالت احدی من و فینا بنی یعلم ما فی عند فقال
 دعی هذه و قولي بالذی كنت تقولین جائے تامل است که در این حدیث صرف
 حکم ترک کردن آن قول است و بسبب آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم بکفر فرموده و نه
 امر تجدید ایمان و توبه بلکه و شکی که بودند از آن هم منع فرموده پس آوردن این حدیث
 بیفایده است دوم از علته من اخراج الحکم قطع نظرا تفصیل علم که از تفسیر
 عزیزی و غیره نقل کرده ایم و در حدیث حکم شرک نیست پس سوت آن درین باب
 بیجا است حدیث سیوم و الله لا ادری و انار رسول الله ما یفعل بی و لا
 بیک در خانه اربعین اسحاقیه هم این حدیث مذکور است آوردن حدیث شکن مجوله
 الحکم که علما را انواع کلام در معنی آن کرده باشند در مقام استدلال از کمال اضلال
 است آیات حکمت و احادیث بنیات بکثرت برخلاف آنچه مدعی در شرح آن
 نوشته مناف و صریح موجد و لیسوف یعطیک ربک فترضی عسی ان یعینک
 ربک مقام محمود البغفر الله لا ما تقدم من ذنبک و ما تاخر عن امی
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انا اول الناس
 خروجا اذا بعثوا و انا خطیهم اذ اوفدوا و انا مبشرهم اذ ایشیوا و انا
 الحمد بومئذ بیدی و انا اکرم ولد آدم علی ربی و لا فخر اخرجه الترمذی

اضافی و ذلک اذ انوار الروح القدسیة و از حداد نور بنما و اشراقها
 بالاحراض عن غلبة عالم الحس و تخلیة ذات القلب عن صدام الطبيعة و
 الموانیة علی العلم و العمل و فیضان الانوار الالهیة حتی یقولون و یسبط
 فیضه قلبه فیتعکس فیہ النور علی السمیة فی الدوح المحفوظ و یطلع علی النبی
 و یتصرف فی اجسام العالم السفلی بل یحلی حیث یشاء فیاض الالهیة معرفته
 التي هی اشرف العطايا فکیف لغيره ان ینتهی و بعد از ایراد آیات شروع نمود بذكر
 احادیث اول ازان حدیث قالت احدی من و فیما بنی یعلم ما فی عند فقال
 دعنی هذه و قولی بالذی كنت تقولین جائے تامل است کہ در بحیث صرف
 حکم ترک کردن آن قول است و پس رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود و نہ
 امر تجدید ایمان و توبہ بلکه و تنلیک یو و نہ ازان ہم منع فرمودہ پس آوردن این حدیث
 بیفایده است دوم از علالت من اخبرنا الخ قطع نظر از تفصیل علم کہ از تفسیر
 عزیز می و غیره نقل کرده ایم و در حدیث حکم شرک نیست پس سوق آن درین باب
 بیجا است حدیث سیوم و الله لا ادری و انار رسول الله ما یفعل بی و لا
 بیک در خانه اربعین سخا قیہ ہم این حدیث مذکور است آوردن حدیث شکل مجبوله
 المحلی کہ علما را انواع کلام در معنی آن کرده باشند در مقام استدلال از بحال اضلال
 است آیات حکمات و احادیث بنیات بکثرت بر خلاف آنچه مدعی در شرح آن
 نوشته صاف و صریح موجود و لیسوف اعطیک ربک فترضی عسی ان یعینک
 ربک مقام محمود الیغفر الله لا ما تقدم من ذنبک و ما تاخر عن امس
 رضی الله عنہ قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انا اول الناس
 خروجا اذ ابغوا و انا اخطیهم اذ اوفدوا و انا مبشرهم اذ ایشوا و اولاء
 الحمد بو منذ بیدی و انا اکرم ولد آدم علی ربی و لا فخر اخرجه الترمذی

کرام عمل خود و حال خود و غیره

و ما العوام فرض من الله
 في مالهم من غير ان
 ينفذوا في المعاجلات ومن الله
 على البلاء ينقل الفرج من الله
 بالادعاء كان من قبله
 والاويلاد كان من قبله
 له في الاولاد والنفاء الاقرى
 ان الصديق من لسانه
 جميع ساله لم ينكر عليه رسول
 الله صلى الله عليه وسلم
 علمنا بيقينه وصبره

ان كاسون کی طاقت اوس کو خود بخود ہے خواہ یوں سمجھے کہ اللہ نے اوس
 کو ایسی قدرت بخشی ہے ہر طرح سے شرک ثابت ہوتا ہے و ما از کبرای او نقل
 کردیم کہ محمد در تصرف بالاستقلال است و بس اعادہ آن عبارت بغائدہ
 است بعد از ان ذکر نمود حدیث اذا سالت فاسال الله و اذا استعنت فاستعن
 بالله و خود نوشت کہ مشکوٰۃ کے باب النکل والصبر میں لکھا ہے آردون حدیث
 باب توکل و باب شرک عجیب کا رست و تخصیص سوال و استعانت و حدیث بانبیا
 و اولیاء خالی از جنون نیست حدیث دوم ان لقلب ابن آدم کبلا و اذ شبعه من
 اتباع قلبه الشبب کلما لم یبالی الله بای و اذ اهلكه و من توکل علی الله کفاه
 الشعب ابن جرأتے است بالا ترا اول کہ در نفس حدیث لفظ توکل موجود نہ
 شرک است یا شرک مقابل توکل است حدیث سیوم لیسال احدکم حاجۃ کلما حتی
 بسالہ علیا حتی یسال شیء نعالہ اذا انقطع بالجود عن شیء علقہ نذر و حدیث پیام
 لما نزلت و انذر عشیرتک الاقربین دعا البنی صلی الله علیہ وسلم قوا بتہ
 فعدتھن فقال یا بنی کعب انقذوا انفسکم من الناس فانی لا املک لکم
 من الله شیئا و لا اغنی عن الله شیئا الی آخر ما قال یا فاطمة انقذی نفسک
 من النار سلینی ما شئت من مالی فانی لا اغنی عنک من الله شیئا و ربان
 انجذبت عجب بر آستے نمود کہ فانی لا املک لکم من الله شیئا و لا اغنی عنک
 من الله شیئا اترجمہ نمود میں نہیں کام آئیگا تمہارے اللہ کے یہاں کیے عدم
 مناسبت ترجمہ باللفظ حدیث پر ظاہر است و اعتقاد نیامد ان آنحضرت صلی اللہ علیہ
 وسلم بکار کسے از اہل قرابت پیش خدا کار موں نیست و تفسیر عزیزی وایت
 ہو رہے است کہ فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذل من اشفع من امتی اهل
 بیتی ثم ہوھا شفعہ الا قرب فلا قرب من قریش و در صحیح بخاری و صحیح

لما قال رجل بنی بنی اسما
 من الذہب قال لا املک
 غیبر لا فہم و حبث لوزابہ
 عقر و قال فیہ ما دل الخ
 و تفسیر بخاری من انقذت
 کما انقذتہا من النار علیہ السلام

و انما انت محمود فی الجملۃ
 لکنہا لا یلیق بضعفک انبیا
 الخ و سوال و استغاثہ کر از
 شایع است عن یحیی بن کعب

[illegible]

نقود و خلاف مہر پر مبادی
ذائد علی تصریحاً صواب
و سنت دینی و دلیل را جہم
مخلوط نموده در ذیل که اصلاً از ان
آیات و احادیث کہ اصلاً از ان
علاقہ ندارد مرصع نموده است
مسکن پاکستان میں بیا بیرو
مثلاً آیت کہ یہ وہاں فی

[illegible]

او هم نگرش است یا لیکن گفته که
 بر زبان آورده که هر که او بدین
 الصلوة و الخیر نیت حرم می یابد
 حکم نگرش علی الاطلاق است که بدین
 حکم نگرش است یا لیکن گفته که

79

مولانا محمد رحمة الله عليه
وسلمار حنايا السهل والرحمن
الهمس نانا توتل اليك بذياد
وحبيبك عبد بن المحجة بينا يا
رسول الله انا توجع بك الى بارك
في حاجتنا فاشفع لنا وفي رنا
حايما عند بابك اللهم شفقه
فينا يا هم عندك وحننك واريد
تكنين كمين دهنه قوار سلم

سوره شمس در شمس شمس بگر و انبیا
 عبادت است از جانب خداوند و عبادت
 سوره شمس در شمس شمس بگر و انبیا
 عبادت است از جانب خداوند و عبادت

الهی در جلوه گرفته صید و لبا به جاذبه محبت میکند و هزاران هزار عاشق من ازلی
 دیوانه وار از سبیل توقع منفعت و استفاده محال از دور دست بجاذبه محبت او دیده
 می آیند و بر استقامت او سجده می کنند و مشتاق لعل از جمال او بند این مرتبه از ان
 مراتب است که هیچکس را از بشر نداده اند مگر لطیف این محبوب به قبول بر حق از ازا کیا
 امت را شمر از ان محبوبیت نصیب شده و سجد و غلایق و محبوب و لبا گشته اند مثل
 حضرت غوث الاعظم و سلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدس سرها انبیا الله تعالی
 از اسماء حسنی خود رسول الله صلی الله علیه وسلم را قریب سی نام عطا فرموده در
 شفا و مواهب باید دید که تبحر و تفصیل موجود از انجدر و وف دریم و مومن و مبین و عزیز و
 حق و حمید و عظیم و شکور و غنی و نور و امثال آن و سوا اسمای که الله تعالی آنحضرت را مسلم
 سسی فرموده است انصاف آن حضرت بدیگر اسامی در حدیث صحیح وارد است مثل اول
 و آخر و ظاهر و باطن و غیره حالا بیان میکنم سر تلیط و ماوه افزاء و تفریط سا که باعث
 گردیده برین بیان سرائینها و آن خطاست در معنی لفظ اگر دشوگر باید دانست که
 لفظ آن بنفیس معبود است و غالب عرف شرع اطلاق آن بر معبود بحق است و بیغنی معبود و جواب
 لذات و در تفسیر کبیر در سوره فاتحه مذکور ان الله هو المعبود سواء عبد بحق او باطل
 ثم غلب استعماله فی عرف الشیخ علی المعبود بحق کذا فی مائده المسائل و تفسیر رحمانی نوشته
 الاله اسم لذات المعبود فنودان لوحظ فیه المعنی لم یقصد فلذا لک لایوصف
 به فله غلبه علی المعبود بالحق و هم تفسیر رحمانی از امام رازی نقل نموده حیث قال
 الاله هو الموجود الازلی الابدی الواجب لذاته المنزه عما لا یلیق به الموجد
 لغیره و شرک در شرع عبارتست از شرک بگر و انیدن غیر خدا را عباد و ر الویه خواه
 در الویه یعنی استحقاق عبادت مثل بت پرستان خواه در الویه یعنی وجوب وجود
 مثل مجوس و صاحب مائده سماعی که تردید نموده در الویه است و استحقاق عبادت و گفت

سوره شمس در شمس شمس بگر و انبیا
 عبادت است از جانب خداوند و عبادت
 سوره شمس در شمس شمس بگر و انبیا
 عبادت است از جانب خداوند و عبادت

سوره شمس در شمس شمس بگر و انبیا
 عبادت است از جانب خداوند و عبادت
 سوره شمس در شمس شمس بگر و انبیا
 عبادت است از جانب خداوند و عبادت

سوره شمس در شمس شمس بگر و انبیا
 عبادت است از جانب خداوند و عبادت
 سوره شمس در شمس شمس بگر و انبیا
 عبادت است از جانب خداوند و عبادت

یہ شیعہ سواویہ ہیں اور وہ شرک
اور کفر کا پتہ دیتے ہیں۔

او نیکو استغذ مگر زبان را الی اعتقاد
یکبار دزد و دالوین بنیست میبود
که شتر عمارتیک برانست باب
سید استغذ مبین بود شکر نشان
و در ایام و بیست شرف بال سق
نجات زبان میبود لذت را
بیکبار و آفتاب

و ابواب قبول و
بندیدان نندیا نچ
ورین اب از کبری او
نندیدان ن

سودای عذا اکابر زینبیه کار
الکافیه من و علی و لای نصیر
ایمنی و صالحی من دون
و نایب و علی مشکل نایب
را سوا عذا اکابرین کار
نزاری و عاکیزه من و دون
من دون الکافیه

و بعد از آن منوط
است برین توضیح اعتقاد صحیح
الوحدیه و افعال نماز و روزه و حج
و زکوة و غیره از مروج و موافق
است بر بی اینجه توضیح موجود و
بجای توضیح یعنی بجا اعتقاد صحیح
الوحدیه در اعدای این افعال

هذا الشيء عجايب وزا فلق
الاحياء العباد احدا ان
لقد تانسج ان الله رب
لو كان فيها العلة الا الله
العلم من الارض صر ينشرو
ان كنتم ما دفين امر الحق
الله قلها نور

سپید از غایت جلال است نه از وسعت
 و در تمام فصل از ملائک و روح
 بجای شش پادشاهان لفظ را بر زبان
 می آورند و در قرآن موجود است
 رسالت جلال است نه از وسعت
 و در تمام فصل از ملائک و روح
 بجای شش پادشاهان لفظ را بر زبان
 می آورند و در قرآن موجود است

کدام رویم و نیز فصل که بر این قسم عقد نموده اند و ذکر نمودن آیات و احادیث
 که دلالت دارند بر اختصاص علم غیب بجدای عزوجل و این بحث دیگر است کلام در
 شرک است و نیست در آن آیات و احادیث که این مفت معتبر است در شرک و
 نیست محصل آن مگر اینکه علم غیب خاص خداست و پس هر که غیب خاصه خدا را
 برائے مخلوق ثابت کند این اعتقاد باطل و مخالف شرع است نه آنکه شرک گردد
 به هر بطولان و مخالفت شرع شرک نیست و عادات امت شیطان است که یک لفظ از
 بجا گرفته و خیال اطراف و حواشی نموده و بر اصول دین نظریه انداخته زبان درازیها
 میکنند همچنان درین بحث هم بعل آورده اند حال اینست که درین آیات تخصیص علم
 غیب است بجدای عزوجل و در آیه کریمه لایظهر علی غیبیه احدا الا من رضی
 من رسول استثناء هم موجود اگر غیب را شرک میبود اظهار دیگر برده امکان
 نداشت چه بر مسترین و اکابر دین تطبیق نموده اند بقرین غیب که غیب خاصه خدا
 غیب مطلق است و غیب عطا کرده غیب اضافی است غیب که خاص بجدای عزوجل
 است غیب مطلق است یعنی آنچه نسبت به مخلوقات غائب است نه غیب اضافی
 یعنی آنچه غائب است از ملک و شهادت نزد بشر مثل کیفیات جسمانی یا با همکس
 مثل عالم برزخ و بیشتر و دوزخ و سایر آنچه متعلق است به ملکوت پس اطلاع
 فرد بشری بر تمام ملکوت و اطلاع روح کاملی در برزخ بر تمام احوال اشیاء یا سراسر افراد
 نوع خود بلکه بر تمام عالم ترابی غیب مطلق نیست بلکه لای دمی و تفسیر و دیگران هم
 تصریح نموده اند که اطلاع بر تمام لوح محفوظ هم غیب مطلق که خاص بجدای است نیست
 و به اخبار صحیح بر حضرت اسرار بیل ثابت و برای بعض اولیا الله هم بتواتر متقول
 نمی بیند در قرآن و علم آدم و الاسماء کله و آنچه نوشته من در عم
 ان اسراج الاحیاء والاولیاء حاضره و ناظره صا شش

رسول الله صلی علی احوال
 و سلم عن نعت علی احوال
 استی حنفی و عیال و حنفی
 فتح اسرارها الا دی
 بماط عن الطریق و حنفی
 فی مسامی اعمالها التامه
 لیون فی المسجل لا تدفن

که داده مسلم صلوات علی خان
 صلوات علی خان صلوات علی خان
 و جناب عظیم که دین مقدم نموده
 آنکه اول دعوی نمود که هر جا
 حاضر و ناظر بودن و غیره
 بدقت باید و پیشتر خاص
 بجدای است نه غیب مطلق و در آن کلام
 است نه غیب مطلق و در آن کلام
 است نه غیب مطلق و در آن کلام

که زبان می آید و در این کلام
 که زبان می آید و در این کلام
 که زبان می آید و در این کلام
 که زبان می آید و در این کلام
 که زبان می آید و در این کلام

لا يجوز في احد منها
 لا يجوز فيها الخبز وما
 لا يؤمنه الثلاثة المشهود
 حاصله ان ما سئل به
 في غير ما سئل به
 في غير ما سئل به
 في غير ما سئل به

لا يجوز في احد منها
 لا يجوز فيها الخبز وما
 لا يؤمنه الثلاثة المشهود
 حاصله ان ما سئل به
 في غير ما سئل به
 في غير ما سئل به
 في غير ما سئل به

لا يجوز في احد منها
 لا يجوز فيها الخبز وما
 لا يؤمنه الثلاثة المشهود
 حاصله ان ما سئل به
 في غير ما سئل به
 في غير ما سئل به
 في غير ما سئل به

لا يجوز في احد منها
 لا يجوز فيها الخبز وما
 لا يؤمنه الثلاثة المشهود
 حاصله ان ما سئل به
 في غير ما سئل به
 في غير ما سئل به
 في غير ما سئل به

مراد مخرج از وقتان تارز و دو پشتن خیال نام است این است کلام اجمالی در شرک فی العلم
 و همچنین از جمله افعال خدای عز و جل تصرف را در شرک قرار داد و سوا سعه آنچه در
 روان مذکور شد یک نکته دریا قتی است که انچه مباحث قرآن مجید و شرک است
 و در یکی هم این لفظ وارد و مذکور دیده که تمام فصل متعلق آن به بینیه بجا هم این لفظ در
 آیات و احادیث ذکر کرده امش نیست پس شرک شرعی نیست و نیست مگر شرک تجوی
 و همچنین در متضمن باقین بر افعال عبادت و افعال عبادت و شرک بخلافه
 و موهوماتی و اصل مسئله افعال را یاد باید داشت که بحال کثیره کار خواهد آمد
 و آن اینکه نسبت بافعالیکه اختصاص مع الطلب دارد و دیده میهنه آن افعال
 را از بندگان خاص بر خود طلب فرموده است کردن آن افعال بر دیگر
 با اعتقاد الوهیت او شرک است و بی اعتقاد الوهیت شرک نیست غایت الامر
 ممنوع خواهد بود و قید طلب با اختصاص از برای آن است که بعضی صفات و
 افعال خاص اند برای خدا مگر طلب نیست مثل ان حکم الله که اختصاص
 حکم سجدا از ان یافته میشود مگر طلب نیست یعنی خاص مرا حکم گویند و دیگر را
 گویند که خصوصیت طلب بی منع طلب از غیر نیاست و مثل ایات نستعین
 خصوصیت استغاثه باشد تعالی از ان یافته میشود مگر طلب نیست یعنی خاص
 از من طلب بر رو کنید و از دیگر بر رو کنید که خصوصیت طلب منع از غیر نیاست انتهی
 ترجمه مقدمه عقیده دوم گویند بر بدعت حرام و کفر است و تعریف میکنند بدعت
 را آنچه حادث شده باشد بعد از زمان تبع تابعین و آنچه حادث شده باشد در زمان
 صحابه و تابعین و تبع تابعین بدعت نیست مدار بدعت بر تخرید زمانی است و قیج
 و در اعتبار میکنند یعنی هر چه بعد ازین از من حادث شده همه بدعت حرام
 و کفر است نیک باشد بد بعضی ملا حده ظاهر بر این راه رفته اند علامه مصری گویند

لا يجوز في احد منها
 لا يجوز فيها الخبز وما
 لا يؤمنه الثلاثة المشهود
 حاصله ان ما سئل به
 في غير ما سئل به
 في غير ما سئل به
 في غير ما سئل به

او اوسطها او آخرها و رد ايضا من سن في الاسلام سنة حسنة
فله اجرها و اجر من عمل بها و من سن سنة سيئة فله وزرها و وزر من
عمل بها فبطل ما قالوا ان ما حدث بعد الازمنة المذكورة لا يتوقع فيما
اخبر انتمى خلاصه لم يكره و رد بدعت تجديده و ربحا نقل سيكتم و بعد فمذهبه رسالة
في تحقيق البدعة جمعنا فيها اقوال الائمة المستندين لرد الدجالين
المبتدعين المحدثين في الدين وهم الذين روى مسلم في صحيحه
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يكون في آخر الزمان دجالون
كذابون ياتونكم من الاحاديث بما لم تسمعوا انتم و لا آباؤكم
فاياكم و اياهم لا يضلونكم و لا يفتنونكم صدق رسول الله صلى
الله عليه وسلم و انطبق ما قال على التجديدية على الوجه الاحتمال لا تفر
فانتم يتخرون بتلك العلامة و يشنعون المسلمين بذكرهم عند
سمعهم و سماع آباؤهم لمضوااتهم و يقولون ما يقولون قال صلعم
في الجند هناك الزلازل و الفتن و بها يطلع قرن الشيطان
ففقول قال الشيخ اما العلامة مخي الدين ابو ذكروا يحيى بن شرف
المزوى في تمذيب الاسماء و اللغات بدع و بدعة بكسر الباء
في الشرع هي احداث ما لم يكن في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم
وهي منقسمة الى حسنة و قبيحة قال الشيخ المجمع على امامته و جلالته
و تمكنه في انواع العلوم و براعته ابو محمد عبد العزيز بن عبد السلام رحمه
الله في آخر كتاب القواعد البدعة منقسمة الى واجبة و محرمة و مندوبة
و مكروهة و مباحة قال و الطريق في ذلك ان تعرف من البدعة على
قواعد الشريعة فان دخلت في قواعد الايجاب فهي واجبة او في

قواعد النسخ فيمن من او
الكتاب فمذهبه او الكرامة
و البدع منها الواجبة امثلة
الذي انما فيه بكمالاته
واجب فان حفظ الشريعة
واجب و لا ياتي في حفظها
الا بدلك و لا ياتي

الواجب الا به فهو واجب
انما في حفظ الشريعة
والسنة من اللغة العربية
و من اصول الفقه
الكلام في الحج و التعبد
و تبيين الصحيح من السقيم
و قد دلت قواعد الشريعة

على ان حفظ الشريعة هو
الواجب و لا ياتي في ذلك
الا بما ذكرنا من البدع
الحكمية امثلة منها
الحدسية و البربرية و
الرجعية و الجسمية و الرد
عن هوى الامة عن البدع
الواجبة و للبدع المنكوبة
امثلة منها اسد الويل

و المدارس و كل ما حصر
لم يعهد في العقل و الجوارح
و منها الزنا و بيع و الكلام
في دقائق الفقه و في
الجدل و الاستدلال
الحاقل للاستدلال
في السائل ان فسر
بدل ذلك وجه الله تعالى

المستوفى فيه في نحو الصلوة
والعلماء والزيادة على
دون الوضوء ولا يكاد
منهياتة كالصلوة في حضور
أو فدا أو الجبال حرام
والذي في الغيوب والاصوم
مع اقتراف كبيرة البيع مع
محوه في غير مسألتي عن
الاولاد عليه وجبه بعض

في الجميع والاصح الصخرة
خارج الخافي هذه الاما
قانه يظلمها الكذاج الحرام
المسود ولبسه الخفيف الباعث
فلا يسبح عليه وجسمه

الصائير والمجاه قبل التخل
اما ما لا ياتي في ذلك بان
شكده شي من ادراكه
او قواعد فليس يرد على
قاعده بل صفة بول عنه
وذلك كبناء الوطوطا
السبيل وسائر انواع الب
التي تعمد في التصديق
على فائدة موافق

وللبديع الكروية امثلة كزخرفة المساجد وتزويق المصاحف وللبدعة
المباحة امثلة منها المصاحفة عقب الصبح والعصر ومنها التوسع في
اللباس من الماكل والمشارب والملابس المساكن ولبس الطيالة
وتوسيع الاكمام وقد يختلف في ذلك فيجعله العلماء من البدع الكروية
ويجعلونه آخرون من السنن المفعولة في عهد رسول الله صلى الله عليه
وسلم فمابعده وذلك كالاستعاذه في الصلوة والبسملة هذا آخر
كلامه وروى البيهقي باسناد في مناقب الشافعي قال المحدثات
من الامور ضربان احدهما ما احدث ما يخالف كتاباً او سنة او
اثراً او اجماعاً فهذه البدعة الضالة والثاني ما احدث من التحدير
لاخلاف فيه لواحد وهذه بدعة محدثة وغير مذمومة وقد قال
عمر رضي الله عنه في قيام شهر رمضان نعمت البدعة هذه يعني
انما محدثة لم تكن واذا كانت ليس فيها رد لما مضى هذا آخر كلام
الشافعي اتفق عبارة التهذيب قال الحافظ ابن حجر في فتح البين شرح
الاربعةين للإمام النووي في شرح حديث عايشة رضي الله عنها قالت
قال رسول الله صلعم من احدث اى انشاء واخترع من قبل نفسه
في امرنا اى شائنا الذي نحن عليه وهو ما شرعه الله ورسوله صلعم
واستمر العمل به ومن ثمة جاء في رواية ديتا والمراد الحكم هذا ما ليس منه
سمايانية ولا يشهد له شيء من قواعد وادلة العامة فهو رد
مردود على فاعله لبطالانه وعدم الاعتداد به سواء كانت منافاة
لما ذكره من شوقيته بالكلية كذا في القيام وعدم الاستظهار من انه ابطال صلى الله عليه وسلم
لذا في ذلك والافضل بشرطه او كونه عبادة كان او عقداً فلا ينقل الحكم مطلقاً على الجميع من خلافه

سيرة من
على البر والعدو والعدو
في جميع العلوم انما نفعه
الشريعة على اخلاقه
فوقها وتقتضيها
البريق وبيان حكمه

الحسنة تنفذ على نذ بجا وهي
 ما وافق شيئا مما لم يرد في
 منها ما هو قد عرف كفاية كشيئ
 ابو شاذان في شرحه قال
 الحسن ما ابتدع في زمانه
 ما يفعل سجل عام في اليوم
 الموافق ليوم مولده صلحه
 من الصدقات والسرور

وتفسير القرآن والسنة والكلام على الاسانيد والمتون وتبج كلام
 العرب نثره واطميه وتدوين كل ذلك واستخراج علوم اللغة كالنحو والمعاني
 والبيان والاوران فذلك كله وما شاكله معلوم حسنه ظاهر فائده يعلين
 على معرفة كتاب الله وفهم معاني كتابه وسنة رسوله صلحه فيكون مامورا
 به وكتمير الاصول والفروع وما يحتاجان اليه من الحساب وغيره من العلوم
 الالهية وكتابة القرآن في المصاحف ووضع المذاهب وتدوينها وتفسير
 الكتب ومزيد ايضا مما تبيينها وغير ذلك مما سجد واستفاد الى
 الدين بواسطة او بوسائل فان مقبول من فاعلم مثاب عليه ممدوح و
 من بشراستجار كثير من الصحابة رضحما وقع لابي بكر وعمر وزيد بن ثابت
 في جمع القرآن فان عمر اشار به على ابي بكر خوفا من ان يراس القرآن بموت
 الصحابة لما كثرت فيه القتال يوم اليامنة وغيره فتوقف لكونه صورة بدعة
 ثم شرح الله صدره لفعله لا نظهر له انه يرجع الى الدين وانما غدير
 خابج عنه ومن ثم لما دعى زيد بن ثابت وامره بالجمع قال له كيف
 تفعل شيئا لم يفعل رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال والله اني الحق
 ولم يزل يراجع حتى شرح الله صدره للذي شرح له صدرهما وكما وقع
 لعمر في جمع الناس لصلوة التراويح في المسجد مع تركه صلحه لذلك بعد
 ان فعله لياى وقال عمر نعمت البدعة هي اى لانها وان حدثت ليس فيها
 رد لما معنى بل موافقة له لا نزل صلى الله عليه وسلم علل التراجيح لافتراء
 ونزال ذلك بوفاة صلى الله عليه وسلم وقال الشافعي ما حدث وخالف
 كتابا او سنة او اجماعا او اثر افعال البدعة الضالة وما احدث من تخيير
 ولم يخالف شيئا من ذلك فهو البدعة المحمودة والحاصل ان البدعة

واطعاس الزينة والسمر
 فان ذلك مع ما فيه من
 الاحسان الى الفقراء مشه
 بحسنة صلى الله عليه وسلم
 واحكامه وجلالته في قلب
 فاعل ذلك وتكامله على
 ما من به من ايجاد له

٨١

الذي اسلمه رحمة للعالمين
 وان الباع الصلوة وحى ما
 خالف شيئا من ذلك صريحا
 او التماسا قد ينشئ الى ما
 يوجب التحريم نذر تواتر
 احكامه والى ما يبين انه طاعة
 وقرينة الى ان ما تارة
 في شريح قوله وفي رواية

ليس عليه ام ناس
 حكما او اذنا خلا وغيره
 علم ومن ثم رسول
 الله صلى الله عليه وسلم
 ماخذ خالدا للواء في غزوة
 مؤنة مع عدم امه به
 ومعه على ذلك لانه
 من المصالح العامة وحى

من من الصابة ما في زماننا
 فقال بعض أئمتنا لا يجوز
 تطيل غير الأئمة إلا بعين
 الإمام الشافعي والإمام
 مالك والإمام أحمد رضي الله عنهم
 والامام أحمد رضي الله عنهم
 لأن هؤلاء قد عرفت قواعد
 مذاهبيهم واستقروا بها
 أحكامها وخلفوها بها
 هم وحرر وها في زماننا
 كما حكمنا قبل

لا توقف على امر بها بخصوصها وكذلك يقال في كل تخصيص لدليل عام بدليل
خاص او عام لانه عليه امر الشارع بخلافه بغير دليل ومدح صلى الله عليه
وسلم بل لا على صلواته ركعتين كلما نؤزاء مع انه لم يأخذ به عند صلى
الله عليه وسلم نضابل استنباطا من الامر بطلاق الصلوة وقال في شرح
قراه فهو رد وفي الحديث دلالة للقاعدة الامولية ان مطلق النهي
يقضي الضاد لان المنهى عنه مخترع محدث وقد حكم عليه بالرد المستلزم
للضاد وقال في شرح حديث ابى عبيد الله العباسي رضي وعطاف رسول الله صلعم
موقعة وجبت منها القلوب وذرفت منها العيون نقلنا يا رسول الله
كما نضامو غطة مودع فاوننا قال اوصيكم بتقوى الله والسمع والطاعة
وان تامر عليكم عبد هذا اما من باب ضرب المثل بغير الواقع على طريق التقدير
والفرض والافضل لا يصح ولايته وتطير من نبي الله مسجد او لو كخص
قطاة بنى الله له بيتا في الجنة واما من باب الاخبار بالغيب وان الشر يعتر
تخل حتى توضع الولايات في غير اهلها والامر بالطاعة حينئذ ايتام
لا هوون الصديقين اذ الصبر على ولاية من لا يجوز ولايته اهون من
اثارة الفتنة التي لا دواء لها ولا خلاص منها ويرشد الى هذا تعقيب
ذلك بقوله وانه من يعيش منكم يسيرى اختلاف كثيرا فعليكم بسنتي
وسنة الخلفاء الراشدين المهديين وهم ابو بكر نعم فثمان فعلى
فحسن رضى الله عنهم فان ما عرف عن هؤلاء وعن بعضهم اولى
بالاتباع من بقية الصحابة اذ وقع الاختلاف بينهم فيه ومن ثم
قال بعض العلماء يقدم ما اجتمع عليه الاربعة ثم ما اجتمع عليه
ابو بكر وعمر وهذا في حق المقلد الصرف في ثلاث الازمنة القرينية

تفکیر و تدبیر و فیما حفظ غنمه
لا یزید لکون مشروطاً
بشرطی و کلواها الی
فروعها و فروعها من قواعدهم
فقلت انما لغو ما حفظ
فعلت من قبل اویش ط
غنمه من قبل اویش ط
تدبیر و تدبیر و فیما حفظ غنمه

فلم يجز الجاهل واليه
ما يربا بالواجب واليه
وتعد ثبات الامور فان
كل ما بلغته وهو القدر
سابق ومنه بل على غير مثال
من غير مثال سابق
شعاعا احدث على
خلاف اسد الشاع
ودليله الخاص العام

الايد اعزتي عذرا العليل
اي لا توذي بها شي من
ولا تقل لصداق ولا تقهر
او خاص اريد به عام
خاص خذوا بيت من
لا وجاها او عامه اريد به
كلها اقصى من ايد مضاعف
عليها او خاص

وعلوم بر سر استیلا و غلبه از انبیا است پس از انبیا است که در این عالم ظهور یافته اند و در این عالم ظهور یافته اند و در این عالم ظهور یافته اند
 و در این عالم ظهور یافته اند و در این عالم ظهور یافته اند و در این عالم ظهور یافته اند و در این عالم ظهور یافته اند و در این عالم ظهور یافته اند
 و در این عالم ظهور یافته اند و در این عالم ظهور یافته اند و در این عالم ظهور یافته اند و در این عالم ظهور یافته اند و در این عالم ظهور یافته اند

پس بعد از آنکه در عبارت سیرت شامی را در باب مولد سید البشر علیه السلام
 که ششست بر نقل استخوان و استخوان از جم غفیر و جماعه کثیر اند اعلام و باده سلام
 مثل ابو انیسر خادمی و ابن جریری و ابن کثیر و ابن وحیه و ابوشامه شیخ نووی و
 ابن جوزی و ابن طبرقی و ابن فضل و شیخ ابی عبد الله بن محمد بن النعمان و جمال الدین
 عجمی و یوسف الحارثی و یوسف بن علی بن زریق و ابوبکر الحارثی و اباموسی الرزینی
 و ابن البطاح و مخلص کتانی و طبرسی الدین بن جعفر و نصر الدین و شیخ عمر مصلی
 و مندر الدین بن عمر و غیر جم کبریک از ان کرام از علماء دین و ارکان اسلام و
 مقتدا و مستند خاص و عام اند و ثابت کرده اند حسن آن بدلائل تفصیلی و کسب
 کلام کرد و در ان کلامش را رد نمودند و این ماجرا به تفصیل در رد و استحقاقات بیان
 نموده ایم و در اینجا خوف تطویل اعاده نمودیم بعد از سیرت شامی نوشته و بعد
 ذلک فتقول قد ثبت بما مر ان البدعة انما هي في امور الدين والتشريع
 والمحدث في امور الدنيا ليس بدعة وان البدعة منقسمة الى حنة وقيحة
 فسما واجبة ومنها محرمة ومنها مندوبة ومنها مكروهة ومنها مباحة
 والمحدث من الدينيات ان مخالف الكتاب والسنة والاجماع والاشهر
 فهي ضلالة ورد وان لم يخالفها فليس ببدعة وما كان منها خيرا فهي بدعة موجودة
 وان البدعة المحسنة متفق على نديها فما اخترع مبتدعة من امان من اطلاق البدعة
 الصالحة على كل محدث في امور الدنيا والدين وقصرها في القبيحة فمشتاء الجمل
 والاعجاب برائد والاجتماع على الله وسوله شاه عبدالغفر ورفقته جواز
 عرس نوشته اند دوم آنکه بسمیه استماعیه مردم کثیر جمع شوند و ختم کلام الله
 کنند و فاتحه بشیرینی یا طعام نموده تقسیم در حاضرین نمایند این قسم معمول در
 زمانه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و خلفائے راشدین بود اگر کسی این طور بکند

و در این عالم ظهور یافته اند و در این عالم ظهور یافته اند و در این عالم ظهور یافته اند
 و در این عالم ظهور یافته اند و در این عالم ظهور یافته اند و در این عالم ظهور یافته اند
 و در این عالم ظهور یافته اند و در این عالم ظهور یافته اند و در این عالم ظهور یافته اند

و در این عالم ظهور یافته اند و در این عالم ظهور یافته اند و در این عالم ظهور یافته اند
 و در این عالم ظهور یافته اند و در این عالم ظهور یافته اند و در این عالم ظهور یافته اند
 و در این عالم ظهور یافته اند و در این عالم ظهور یافته اند و در این عالم ظهور یافته اند

و در این عالم ظهور یافته اند و در این عالم ظهور یافته اند و در این عالم ظهور یافته اند
 و در این عالم ظهور یافته اند و در این عالم ظهور یافته اند و در این عالم ظهور یافته اند
 و در این عالم ظهور یافته اند و در این عالم ظهور یافته اند و در این عالم ظهور یافته اند

الله وسواه خالف الشرع
 وقد جعله أصلاً من الشرع
 وبني عليه من شرعنا
 فلهذا لا يخفى أن ما في
 هذا الاختراع في الدين هو
 البديع والظاهر والظاهر
 الذي هو على ما بين يديكم
 من هذا الكتاب من علم الله

للدخول لم يكن من عادة العرب بل كانت الصحابة لا يقومون لرسول الله صلى
 الله عليه وسلم في بعض الأحوال كالحار والبارد والشمس والليل ولكن إذا لم
 يثبت فيه نهي عام فلا نرى فيه ما ساقى البلاد التي جرت به العادة فيها
 بأكرام الدخول بالقيام فإن القصد منه الاحترام والاكرام وتطييب القلب
 به وكذلك سائر أنواع المساعدة إذا قصد بها طيبة القلب لاصطلاح عليها
 جماعة فلا بأس بمساعدتهم عليها بل الأحسن المساعدة التي لا يفي ما ورد
 فيه نهي لا يقبل التأويل عقيدة يسموهم فعل مباح بله حسن وسائر أمور خير
 از ما درست و ملازمت و تحقير زمانى و مكارم و محرمات و دواين و عمار
 بر بیانات گوناگون و هدیانات بوقلمون جلوه نمایش میدهد که در رد و استحقاقات
 از اله همه شبهات نموده ایم در اینجا مختصر اینست ذکر میکنم و هیچ مسلم از عایشه
 صدیقه زهرا و سیت احب الاعمال الى الله او معادان قل و در هیچ بخاری از
 سرور و مروی است ای اعمال احب الى الله قالت الدائره هم و در همین
 از عبد بن عمرو بن العاص مرویست قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 يا عبد الله لا تكن مثل فلان ان كان يقوم من الليل فترك قيام الليل و در
 هیچ مسلم از عمر بن مرویست قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قام
 عن حزن به او شئ من فقر أو ما بين صلوة الفجر و الظهر كتب له كما نقدره
 من الليل و در حسن حسین نوشته وینبغى من كان له و ردى في وقت من ليل
 او نهار او عقب صلوة او غير ذلك ففاته ان يتداركها و یا في براهنا امكنه
 ولا يصح له ليعتاد الملازمة ولا يتساهل في قضائه صاحب لمعه و در قول رئیس
 تجرید الفعل المباح بتقييد الزمان والمكان وغيرهما يصير حراما و كذا بل
 الفعل المندوب الحسن ايضا شدة نوشته ذلك بستان و كذب و افتراء على

صدر بذلك من علم الله
 الاختصاص و بعد ما بين
 من اثبات هذا التبع
 طالبونا بابطال هذا التبع
 والبينة و ان كان المارعى
 و قد انشا لابطال دعواه
 لكن المقصود ان

فاني بالحق الصريح
 فنقول فيما ذكرنا من جارات
 الائمة العاديين جارات
 في جوار خلاف الدعوى
 وابطال الدعوى
 بجديد تقوم يوم عاشوراء فان
 اليهود وقتوا هذا اليوم
 الله صلعم للصوم و قبل العمل

ان نفس التقييد ليس فيه
 بل التقييد بالزمان والمكان
 الاصل و لو كان نفس التقييد
 التقييد سببا لا ممتنع
 فيقول رسول الله صلعم
 لا سيما وهو تقييد اليوم
 تعظيما لهذا اليوم والحرمة

والحدیث فی سنن ابی داؤد
 ومنها ان یلبس الصلوة
 ان لا یغلب العبا الاخر
 الطهر والقصة فی تعین
 النودی ومنها ان یسیر
 الذی یوجب الذی یسیر
 حتمه کان من فعل المشرکین
 لعلوا یغتمروا بعد رفع
 العتمة ای کون الذی یغتمروا
 البقیة ای کون الذی یغتمروا
 و دخل الحسن ای کون الذی یغتمروا

فی صحیح مسلم عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلعم المدينة فوجدوا
 اليهود یصومون صوم عاشوراء فسئلوا عن ذلك وقالوا هذا اليوم الذي
 اطعم الله فيه موسى عليه السلام وبنى اسرائيل على فرعون ففحن فصوموا
 تعظيما له فقال النبي صلى الله عليه وسلم نحن اولي موسى منكم فامر بصوم
 وعن ابن موسى قال كان اهل خيبر يصومون صوم عاشوراء ويتخذون عيدا
 ويلبسون ثيابهم فيه حليهم وشارتهم فقال رسول الله صلعم
 فصوموه انتم ومنها استدلالهم بحديث مدح رسول الله صلعم
 بالالا وسمعه خشف نعليه بين يديه في الجنة على صلوته ركعتين بعد
 كل وضوء مع انهم يأخذونه صلعم فضا بل استنباطا من الامس
 بمطلق الصلوة والحديث في صحیح مسلم ومنها استدلالهم بالسؤال
 عن تخصيص الصوم بالاثنتين عن رسول الله صلى الله عليه وسلم واجازة
 صلعم ببيان شرفه بولادته والانزال عليه فيه والحديث في صحیح
 مسلم عن ابی قتادة قال قال النودی في شرحه وفي الحديث دليل على
 ان الزمان ايضا يشرف بما يقع فيه كالمكان ومنها حكمهم باباحة
 تعيد المصافحة بعد العصر والصبح لمن يكون معه في الصلوة ومنها حكمهم
 بان كونه خصصا ببعض الاحوال وفراط في اكثرها لا يخرج ذلك عن
 كونهما شروعا ومنها حكمهم بان البدع الحسنة تنفق على جوارح فعلها
 والاستجاب بها رجاء الثواب لمن حنت فيه فيها ومنها انفاقهم على
 تملح تخصيص يوم مولده صلعم في كل سنة بالبر والاحسان والروا
 من تكلم فيه وما هو الا شاخذ نذروا ومنها نذر رجل على عهد رسول
 الله صلى الله عليه واله وسلم الخربواته وقوله صلعم اوف بنذرك

من ذهاب جماعته واستحسن
 بعض الاثمة من الصحابة
 والذابين وبيع الذابين
 ولم يحل من نفس التفتيد
 بالزمان مع انه تقيد

المشركين ومن حكمهم كراهة
 فلنفس التفتيد ففعلها
 لا لنفس التفتيد ففعلها
 بل ان ما قال التفتيد التفتيد
 من ان الفعل لا يباح بتفتيد
 الزمان والمكان بل الفعل المنفذ

ايضا انه يستأجر من لا يملك
 ايضا انه يستأجر من لا يملك
 ايضا انه يستأجر من لا يملك
 ايضا انه يستأجر من لا يملك

و این خصوصیات از قسم عرف و عادات اند که بمصالح خاصه و مناشی خفیه است و البته
آمده رفته رفته شیوع یافته و رقی که صاحب درختار و صاحب قینه و دیگر فقها
تقریر نموده اند و تفسیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرج جانور و تقسیم گوشت
آنرا بصدایق خدیجه رضی الله عنها بطریق صحیح ثابت است و الله اعلم بالصواب مولانا
عبدالله گجراتی که از اعظم علماء و صلحای وقت خود و معاصر شیخ عبدالحق بلوچست
در وصیت نامه خود نوشته است تحقیقات و تخصیصات در اوضاع و ترکیب کولات
و تعینات و مقررات و اتفاقات و رسوم
مالی است چرا که معمول مشایخ کرام و اولیای عظام است که سائیکه کمال ظاهری
و باطنی ایشان متفق علیه کافه اهل اسلام است بر آن مقید بوده اند و حکم کرده اند
بلکه بعضی از ترکیب کذا ایضاً مشهوره که فاسخ و نیاز فلان بزرگ باین طور و باین
چیز باید در مسائل و اوراق اکابر هم بنظر آمده مثل ترکیب نوشه اصحاب کهنه
و غیره که اصل لم معلوم نیست فاما عمل بدان مناسب که حاصل تجربیات است
در رقی که این قسم تخصیصات بطرق معیوم و وصیت و فرقه نیست میان آن
و این مشهور برکات و آثار و درین تخصیصات از یقینات است مثل سایر تجربیات
انتهی کلامه تفسیر میگوید و تفسیر عزیزی در خواص سوره لقبره نوشته است
که از خواص محبره باین سوره است که در هنگام برآمدن آبله اطفال که آنرا حیچیک
خوانند وقت تسبیح ناشتا ناشکسته باین سوره را بتجوید و ترسیل بحضور طفلی
که خوانده دم کنند و طفل هم ناشتا ناشکسته باشد بفضل الهی آن طفل را در
ان سال حیچیک نبرد آید و اگر بر آید سهل و آسان گردد و آیه سیب با و زبرد
لیکن شرط آنست که وقت شروع قراءه آن دو سیم یا و برج باشد و جغرا
بقدر حاجت مستحق را در نهان مجلس بخورد و آن مستحق بحضور فارسی

این خصوصیات از قسم عرف و عادات اند که بمصالح خاصه و مناشی خفیه است و البته
آمده رفته رفته شیوع یافته و رقی که صاحب درختار و صاحب قینه و دیگر فقها
تقریر نموده اند و تفسیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرج جانور و تقسیم گوشت
آنرا بصدایق خدیجه رضی الله عنها بطریق صحیح ثابت است و الله اعلم بالصواب مولانا
عبدالله گجراتی که از اعظم علماء و صلحای وقت خود و معاصر شیخ عبدالحق بلوچست
در وصیت نامه خود نوشته است تحقیقات و تخصیصات در اوضاع و ترکیب کولات
و تعینات و مقررات و اتفاقات و رسوم
مالی است چرا که معمول مشایخ کرام و اولیای عظام است که سائیکه کمال ظاهری
و باطنی ایشان متفق علیه کافه اهل اسلام است بر آن مقید بوده اند و حکم کرده اند
بلکه بعضی از ترکیب کذا ایضاً مشهوره که فاسخ و نیاز فلان بزرگ باین طور و باین
چیز باید در مسائل و اوراق اکابر هم بنظر آمده مثل ترکیب نوشه اصحاب کهنه
و غیره که اصل لم معلوم نیست فاما عمل بدان مناسب که حاصل تجربیات است
در رقی که این قسم تخصیصات بطرق معیوم و وصیت و فرقه نیست میان آن
و این مشهور برکات و آثار و درین تخصیصات از یقینات است مثل سایر تجربیات
انتهی کلامه تفسیر میگوید و تفسیر عزیزی در خواص سوره لقبره نوشته است
که از خواص محبره باین سوره است که در هنگام برآمدن آبله اطفال که آنرا حیچیک
خوانند وقت تسبیح ناشتا ناشکسته باین سوره را بتجوید و ترسیل بحضور طفلی
که خوانده دم کنند و طفل هم ناشتا ناشکسته باشد بفضل الهی آن طفل را در
ان سال حیچیک نبرد آید و اگر بر آید سهل و آسان گردد و آیه سیب با و زبرد
لیکن شرط آنست که وقت شروع قراءه آن دو سیم یا و برج باشد و جغرا
بقدر حاجت مستحق را در نهان مجلس بخورد و آن مستحق بحضور فارسی

و این خصوصیات از قسم عرف و عادات اند که بمصالح خاصه و مناشی خفیه است و البته
آمده رفته رفته شیوع یافته و رقی که صاحب درختار و صاحب قینه و دیگر فقها
تقریر نموده اند و تفسیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرج جانور و تقسیم گوشت
آنرا بصدایق خدیجه رضی الله عنها بطریق صحیح ثابت است و الله اعلم بالصواب مولانا
عبدالله گجراتی که از اعظم علماء و صلحای وقت خود و معاصر شیخ عبدالحق بلوچست
در وصیت نامه خود نوشته است تحقیقات و تخصیصات در اوضاع و ترکیب کولات
و تعینات و مقررات و اتفاقات و رسوم
مالی است چرا که معمول مشایخ کرام و اولیای عظام است که سائیکه کمال ظاهری
و باطنی ایشان متفق علیه کافه اهل اسلام است بر آن مقید بوده اند و حکم کرده اند
بلکه بعضی از ترکیب کذا ایضاً مشهوره که فاسخ و نیاز فلان بزرگ باین طور و باین
چیز باید در مسائل و اوراق اکابر هم بنظر آمده مثل ترکیب نوشه اصحاب کهنه
و غیره که اصل لم معلوم نیست فاما عمل بدان مناسب که حاصل تجربیات است
در رقی که این قسم تخصیصات بطرق معیوم و وصیت و فرقه نیست میان آن
و این مشهور برکات و آثار و درین تخصیصات از یقینات است مثل سایر تجربیات
انتهی کلامه تفسیر میگوید و تفسیر عزیزی در خواص سوره لقبره نوشته است
که از خواص محبره باین سوره است که در هنگام برآمدن آبله اطفال که آنرا حیچیک
خوانند وقت تسبیح ناشتا ناشکسته باین سوره را بتجوید و ترسیل بحضور طفلی
که خوانده دم کنند و طفل هم ناشتا ناشکسته باشد بفضل الهی آن طفل را در
ان سال حیچیک نبرد آید و اگر بر آید سهل و آسان گردد و آیه سیب با و زبرد
لیکن شرط آنست که وقت شروع قراءه آن دو سیم یا و برج باشد و جغرا
بقدر حاجت مستحق را در نهان مجلس بخورد و آن مستحق بحضور فارسی

و این خصوصیات از قسم عرف و عادات اند که بمصالح خاصه و مناشی خفیه است و البته
آمده رفته رفته شیوع یافته و رقی که صاحب درختار و صاحب قینه و دیگر فقها
تقریر نموده اند و تفسیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرج جانور و تقسیم گوشت
آنرا بصدایق خدیجه رضی الله عنها بطریق صحیح ثابت است و الله اعلم بالصواب مولانا
عبدالله گجراتی که از اعظم علماء و صلحای وقت خود و معاصر شیخ عبدالحق بلوچست
در وصیت نامه خود نوشته است تحقیقات و تخصیصات در اوضاع و ترکیب کولات
و تعینات و مقررات و اتفاقات و رسوم
مالی است چرا که معمول مشایخ کرام و اولیای عظام است که سائیکه کمال ظاهری
و باطنی ایشان متفق علیه کافه اهل اسلام است بر آن مقید بوده اند و حکم کرده اند
بلکه بعضی از ترکیب کذا ایضاً مشهوره که فاسخ و نیاز فلان بزرگ باین طور و باین
چیز باید در مسائل و اوراق اکابر هم بنظر آمده مثل ترکیب نوشه اصحاب کهنه
و غیره که اصل لم معلوم نیست فاما عمل بدان مناسب که حاصل تجربیات است
در رقی که این قسم تخصیصات بطرق معیوم و وصیت و فرقه نیست میان آن
و این مشهور برکات و آثار و درین تخصیصات از یقینات است مثل سایر تجربیات
انتهی کلامه تفسیر میگوید و تفسیر عزیزی در خواص سوره لقبره نوشته است
که از خواص محبره باین سوره است که در هنگام برآمدن آبله اطفال که آنرا حیچیک
خوانند وقت تسبیح ناشتا ناشکسته باین سوره را بتجوید و ترسیل بحضور طفلی
که خوانده دم کنند و طفل هم ناشتا ناشکسته باشد بفضل الهی آن طفل را در
ان سال حیچیک نبرد آید و اگر بر آید سهل و آسان گردد و آیه سیب با و زبرد
لیکن شرط آنست که وقت شروع قراءه آن دو سیم یا و برج باشد و جغرا
بقدر حاجت مستحق را در نهان مجلس بخورد و آن مستحق بحضور فارسی

بجواب الشارح بالخير فيها الغرض
 من رد الشيخ وعدم تركه على
 اصله من تركه بالباطل انما
 من رد الشيخ بعدم تركه على
 اصله من تركه بالباطل انما
 من رد الشيخ بعدم تركه على
 اصله من تركه بالباطل انما

ان اباة اصليه شرعية ليست و ان استلاف كس از مستقرين اصولين اهل
 سنت قال صاحب المسلم الا باحة حكم شرعي لا نه خطاب الشرع بالتحريم والاباحة
 الاصلية نوع منه لان كل ما عدم فيه المذكر الشرعي للحرج في فعله وتركه
 فذلك مذكر شرعي بحكم الشرع بالتحريم فمضى لا يكون الا بعد الشرع خلافا
 لبعض المعترلة وقال مولانا بجا معلوم في شرحه اى عدم المذكر الشرعي لهما مذكر
 شرعي لحكم الشرع بالتحريم والاباحة الاصلية لا تكون الا في موضع عدم المذكر
 الشرعي للحرج في الفعل والترك بل بحكم مخصوصه اصلا فالاباحة الاصلية فيها
 حكم بالتحريم فمضى لا تكون الا بعد الشرع خلافا للمعترلة فانهم يقولون بالاباحة
 وغيره من الاحكام قبل الشرع وشرع مختصر الاصول نوشته الاباحة حكم شرعي
 خلافا لبعض المعترلة فانهم يقولون المباح ما انتفى الحرج في فعله وتركه وذلك
 ثابت قبل الشرع وبعده ونحن نشكون ذلك اباحة شرعية بل الاباحة خطاب
 الشارح بذلك فافترقا من زاجان ورحمته ان نوشته قوله خلافا لبعض
 المعترلة هم الذين قالوا الافعال الاختيارية التي لا يدرى العقل اشتغالها
 على المصلحة والمفسدة وخلوها عنهما مباحة قبل الشرع بالاباحة الاصلية
 لان تعالى خلق العبد وما يتقرب به بالحكمة لتقتضى اباحه له دفعا لاجت و
 حاصل النزاع يرجع الى ان الاباحة في لسان الشرع هل هو عدم الحرج في
 فعله وتركه او حكم الله به بذلك والتحقيق ان ما لا يدرى العقل اشتغالها
 على المصلحة والمفسدة وخلوها عنهما او لم يتعاق به الحساب الكاشف عن حال
 صريحا مباح بالاتفاق الا ان عند هؤلاء البعض من جهة ان الاباحة في
 عرف الشرع بمعنى عدم الحرج في فعله وتركه وهذا كذلك وعند الجمهور
 ان كلما عدم المذكر الشرعي للحرج في فعله وتركه فذلك مذكر شرعي

ملال و ما هم فوضوهم
 و ما كنت فوضوهم
 علي الرضا و زبدة
 اين حديث نوشته از بجا
 ميشود و اصل حديث
 است و در آخر يكوي
 بهت شده است

الشارح و يا يست زياده بر كتاب
 دليكن ان عباس خاوند كتاب را
 و نحو است ما از جهت كثر
 آن يافى و است از قضا و حاد
 آيه آن بود كه بيايد كه في
 بوجى و عاين است بهر او
 از باب فقه شمسى مرديست
 قال رسول الله صلى الله عليه
 وسلم ان الله فرفض فرائضه

ولا تقصوها و اصلها و حرم
 فلا تمسوها و اصلها و حرم
 فلا تقصوها و اصلها و حرم
 فلا تمسوها و اصلها و حرم
 الاصل في الاشارة الى
 في الاجل ايضا و اصلها و حرم

فصول المباح للشئ
 ان الترتيب في بعض اقسام الفعل
 لا يلزم عليه اما لا في غير
 مقدور واما لا في الترتيب
 المطلوب بالترتيب عليه الترتيب
 مطلوب بالترتيب عليه الترتيب
 فيكون كل مكلف مثاب
 باعتبار عدم فعل النيات
 التي لا تحصى ولا فائز به
 المطلوب الفعل كما كان
 والمطلوب في ترك المصلحة
 او غير انتهى وصرح كالمطلوب
 بان الترتيب في ترك المصلحة
 ايضا ليس بمعنى عدم الفعل
 لانه ليس من اخلافت الفاعل
 للعبد كما في الترتيب وجوبه بل
 للمراد به المكلف وهو ان يتقوا
 النفس اليه قادرا على فعله
 فيكلف نفسه خوفا من كربه

في نوبه ونية تنبيهه على ان التحريم انما يثبت بوحى الله وشرع الله لا بهوى النفس
 وكتب فقه كرازين حكم بالا مال اندر شرح وقاية وشرح قول مانن ما ليس بمحدث
 ليس بنجس في نوبه لاحكامه بحر من السفوح بقى غير السفوح على صله وهى الحل و
 يلزم منها الطهارة ودر براه ورفصل عدا ودر شتم ان الاباحه اصل ودر باب الغنايم
 ففى اصل الاباحه للحاجة صاحب مائة مسائل ودر جواب سوال جميل ودر شتم نوشته
 امر كيه منقول اذا انقضت صلعم وصحابه رمه نباشه غير مشروع است چنانچه صاحب
 براه چيند جاعدم نقل را اذا انقضت صلعم وصحابه رمه دليل گرفته است منها في كتاب
 الصلوة في فصل الاوقات التي تكره فيها الصلوة قال كبره ان يتنقل بعد طلوع الفجر
 باكثر من ركعتي الفجر لانه عليه السلام لم يزد عليه مع حرصه على الصلوة
 ومنها ما قال في باب العيد لا يتنقل في المصلى قبل العيد لانه عليه السلام
 لم يفعل مع حرصه على الصلوة ودر عاى صاحب مائة مسائل كرازين روايات علاق
 نادر وچه عدم نقل چيزى ديگر ونقل عدم چيزى ديگر يعنى ودر حاشيه براه چيند
 هذا مبنى على معرفة الحديث الذي فيه عدم زياده النبي عليه السلام على
 ركعتي الفجر ولذا قال الاكمل ان الترتيب مع حرصه عليه السلام على احرام
 فضيلته التقل دليل الكراهة واين بحث ودر جميع مائة السائل تفصيل ذكر كرازين
 من شاء فليرجع اليه ظاهرا واما خاين حقيقه كلام طابريه است مصرى وشرح
 سند ودر بحث تلفظ بيت بعد نقل استحباب آن از جماعت كثيره از ضعفيه وشافعيه نوشته
 اما انكار الملاحدة الظاهرية واستدلالهم بان المتابعة كما يجب في الفعل
 مطلقا يجب في الترتيب ايضا من باد مر على فعل لم يفعل رسول الله صلى الله عليه
 وسلم فهو مبتدع لان عدم الفعل كفعله في الحج من غير تفاوت بانفاق الامه
 فمن جعلهم باصول الدين فان علماء الاصول باسرها صرحوا بخلافه في

انتهى كلام المصنف
 منقطع بنيت او آنچه شغل اين
 مقام است ودر رد صحيحايات
 منقطع بنيت او آنچه شغل اين
 مقام است ودر رد صحيحايات
 منقطع بنيت او آنچه شغل اين
 مقام است ودر رد صحيحايات

وفا النين كرويه واند بر وجوب
 انزل استغفار ودر فعل مطلقا مال
 ثابت ودر فعل مطلقا مال
 ثابت ودر فعل مطلقا مال
 ثابت ودر فعل مطلقا مال

فيكون هذا المختار عندنا الا باجتهاد و ما صاحب التلخيص هم و ان بحث ينوبه الاصل في
 الاشياء الا باجتهاد و ما ذكره كتابه و ما رآه من تصحيحه و اراد شاء ولى الله و حجت بالقرآن
 في شئ ما رآه من النبي صلى الله عليه و سلم على اثنين احدهما ما سبيله سبيل تليخ
 المرسل منه قوله تعالى ما انا لكم الرسول فخذوه و ما يحكمه عنه فانتها و انتها
 ما ليس من باب تليخ الرسالة فلهذا صلى الله عليه و سلم انما ينزل في المكيه من مكة فلهذا
 ذكرتم فيكم بشي من رائي فانما انا بشر و قوله صلعم في قصة تايير الخليل اني انا ظننت
 ظنا و لا اتولخذ و اني بالظن ولكن اذا حدثتكم عن الله شيئا فخذوا به فاني
 لم اكذب على الله فنه الطري منه باب قوله صلى الله عليه و سلم عليكم بالادهر
 الا قرح و مستندة الخبر و منه ما فعله النبي صلى الله عليه و سلم على سبيل العادة
 دون العبادة و بحسب الاتفاق دون القصد و منه ما ذكره كما كان يذ كر قوله
 كحديثه اذ خرج و منه ما قصد به صلى الله عليه و سلم في حديثه يوشد و ليس من الامور الدائمة
 لجميع الامة و منه حكمه و قصار خاص ان شئت لمخص عبارة حجت بالغه و هم و ان
 كتاب نوشته من اسباب التحريف التعمق و حقيقة ان يامر المشايخ بالمر و ينهي
 عن شئ فيسمع من امته فيفهم حسب ما يليق بذهنه فيعدي الحكم الى ما
 يشاكل الشيء بحسب بعض الوجوه او بعض اجزاء العلة او الى اجزاء الشيء
 و مظانه و دواعيه و كلما اشتبه عليه الامر لتعارض الوايات التزم لا شد
 و يجعله واجبا و يحل كل ما فعله النبي صلى الله عليه و سلم على العبادة و الحق
 ان فعل اشياء على العادة فيلزم ان الامر و النبي اشتد لاهذه الامور فيجهد
 بان الله تعالى امر بكذا و نهي عن كذا الى آخره ما قال و كثر رسول الله صلى الله
 عليه و سلم عن فساد هذه المقالة و بين انه يخرج عقيده في تخم شبه مطلقا
 مستلزم مساواة و برين عقيدة فسر و غيره و باره تخم في خروج نود و انه و

نبشئ من امور القوم بوجوب
 ذلالت الخب ب منفسر
 بعض ابناء الدنيا الى
 اذهب الى يد اللذة فقال
 كجنتك في

فإن نلبس الخرقه من غير
المرء اذا سمع ذلك فقل
عليه الف والى وقال بعثته
لحقوقها وما عليه من
الغناها شمر

و غنم و عقیقه و موم عاشورا
 و قریبان و تقسیم شهر حرام
 و تقسیم بی و قلیار و دیگر قیاد
 و تقسیم بی که در کفار و خوف
 و صدق و دادن در اوقات و نداد
 و همیاد کشن آب بر سر راه
 و سقا فران که رسول بنویسد

الی نبی من احوالهم انتی و هذا کله فی المتشبه بهم فی السیرة و اما المتشبه
 بهم فی الذی واللباس فلیس مع ذلک هم القوم لایشقی بهم جلیسم و
 عن ابن عمر باسناد ضعیف طس عن خذ یفته باسناد حسن انتی لای علی قاری
 و شرح فقه اکبر نوشته انا ممنوعون من التشبه بالکفرة و اهل البدعة المنکرة
 فی شعارهم لایمنیون عن کل بدعة و لو كانت مباحة سواء کان من
 الافعال اهل السنة او من افعال الکفرة و اهل البدعة فالله اعلم
 سکفی و خزان الاسرار نوشته ان التشبه بهم لایکون فی کل شیء بل فی
 المذموم و فیما یقصد به التشبه کما فی البحر و تفسیر عزیزی و زویل آیه کریمه
 ان الصفا و المروة من شعائر الله مسطور است صفاء و مرده را از شعائر الله
 بودن محض برکت میبر حضرت با جوامع اصل گشته که معیت خامه حضرت حبیب و علا
 و میان بین دو کوه باشند و در حق ایشان جلوه گر شد و حل مشکل ایشان فرمود
 و این دو کوه با صفا بسبب آنکه جابلان مکه اساف و ناله را بر آنها نهاده پرستش
 سیکر و نذر شعائر الله بودن مغرول و ساقط گشته و اگر چه بود و نصاری بر شد
 طعن نمایند و بگویند که شما مکانات بتان را تقطیم میکنید و طواف آن مکانات
 می نمائید و مشابیت با کفار و بت پرستان بر خود گوارا میکنید و این مخالف جمیع
 فتها و ادیانست پس ازین طعن ایشان پر و انگیذ و متنگدل نه شوید زیرا که معاط
 با خداست و نیت شما بجا آوردن حج و عمره است نه تقطیم بتان و حج و عمره
 بلا شبه امر نیک است و بجا آوردن آن طاعت فمن تطوع خیر یعنی و هر که
 بقصد طاعت بجا آورد کاره نیک را فان الله شاکر عظیم یعنی بقیه حق
 انکال قدر دان است عمل او را ایچان نمیکند گویند هر مشابیت با کفار پیدا
 شده باشد مانند روزه روز عاشورا زیاده و کمالات

و غنم و عقیقه و موم عاشورا
 و قریبان و تقسیم شهر حرام
 و تقسیم بی که در کفار و خوف
 و صدق و دادن در اوقات و نداد
 و همیاد کشن آب بر سر راه
 و سقا فران که رسول بنویسد

و تقسیم بی که در کفار و خوف
 و صدق و دادن در اوقات و نداد
 و همیاد کشن آب بر سر راه
 و سقا فران که رسول بنویسد

در کارخانه غایتی نمایند
پس این دو طایفه را در عقیده
ایک قرار دهند و در عقیده
وایک نسبتین در عقیده
است و راه راست نصیب طایفه
سبب است که سببان بدست
میکنند که بنده میگویند و تو حق
نمیگویند و بعضی اهل معرفت
است در این

این نظر را در جاسا و بر
 راه که اینک انعام کرد
 باطله این نعمت بطلب
 واجب القبول و در این
 ایشان را در جاسا و بر
 در خواست کند و شایسته
 پس معلوم شد که راه راست

این چهار فرقه است و در وقت
 نماز باید که این چهار فرقه
 را بخواند و اینها را از
 اینها طلب کند از اول
 باید دانست که علوم کونین

چون ایک نمید و ایک نستین گفت پیش افتاد چون بخود آمد گفتند ای شیخ ترا
 چه شده بود گفت چون ایک نستین گفتم ترسیدم که مرا بگویند که ای دروغ گو
 چرا از طبیب دار و میوه کنی و از امیر روزی و از پادشاه یاری میجویی لهذا
 بعضی از علما گفته اند که مرد را باید که شرم کند از آن که هر روز و شب پنج نوبت
 در مواجهه پروردگار خود دستاورد و دروغ گفته باشد لیکن در اینجا باید فهمید که استغاثه
 از غیر یو یک اعتماد بران غیر باشد و او را منظر عون الهی نداند حرام است و اگر
 استغاثت محض بجا نباشد حق است و او را یکی از مظاهر عون داشته و نظر بر کارخانه
 اسباب و حکمت او تعالی در آن نموده بغیر استغاثت ظاهری نماید و در آن
 عرفان نخواهد بود و در شریع نیز جایز و رواست و انبیا و اولیا این نوع استغاثت
 به غیر کرده اند و در حقیقت این نوع استغاثت بغیر نیست بلکه استغاثت بمحضرت
 حق است لا غیر انتهی مقوله که میفرماید تقدیم ایک بر نستین مفید حصر است یعنی از غیر
 تو استغاثت نداریم و این استغاثت با خاص است برای عبادت با عام است در
 جمیع امور دنیا و دین اگر خاص است پس آنست که عبادت هر چند کسب بند است
 مگر عمل بنده به پدید آمدن خداست و اگر عام است پس وجه اختصاص آنست
 که هر که غیر خود را اعانت میکند منتی کار او آنست که در دل او داعیه اعانت
 آن غیر می اندازد و این فعل فعل او تعالی است پس گویند باینکه بیگویند غیر ترا اعانت
 من ممکن نیست مگر چون او را تو اعانت فرمائی تا اسباب اعانت بهم رساند
 باز در دل او داعیه اعانت من اندازی پس من از وسائط قطع نظر می کنم
 و غیر از اعانت ترا نمی بینم انتهی مخصوص مقوله که میفرماید ششم در بیان افراط و تفریط
 استغاثت نوشته که ملاکه و ارواح انبیا و اولیا را در برده صور و تافیل و قبور
 و تفریها مسمود سازد و در رزق و فرزند و خدمت و منصب ایشان بالاعتدال

راز قافیه سالکین طلب کبیر
 و سالکان راز قافیه شهبان
 و شهبان راز قافیه صدیقان
 و صدیقان راز قافیه انبیا
 و انبیا راز قافیه اولیا
 و اولیا راز قافیه سیدان
 و سیدان راز قافیه اولیا
 و اولیا راز قافیه سیدان
 و سیدان راز قافیه اولیا
 و اولیا راز قافیه سیدان

راز قافیه سالکین طلب کبیر
 و سالکان راز قافیه شهبان
 و شهبان راز قافیه صدیقان
 و صدیقان راز قافیه انبیا
 و انبیا راز قافیه اولیا
 و اولیا راز قافیه سیدان
 و سیدان راز قافیه اولیا
 و اولیا راز قافیه سیدان
 و سیدان راز قافیه اولیا
 و اولیا راز قافیه سیدان

جلالان کردنت و دنی کردن
سود و سیرت فایع میشود
که دنی بدن اوست فایع
و آن مجید چون دران بخت
از صفات و فایع و کمات
تقین است و دینارین عالم
سلطان بدن گویند

از وجہ اینست و اگر در جگر
بیماری نفسانی وجود نیفتد
پس از آنکه در باطن و ریه ها
و قواست باقی و مزاج لازم
در دفع سفاقت و خصلت حال
ارواح در عالم قبیل حال
ملاک است که بیکی نیستند

بالاشارة ومما من ضمنه و
العلم كالمصمود سعى
فينا يسعون وورثها اشتغل
هو لا باعلاء كلمة الله
ونفس خرب الله واربها
كان لعمرك خير يا ابن
ادم واربها اشتغل بعضهم
الى صوري لا تجد يد اشتغل

شدیدا ناسیبا من اصل
جلیته فقره ذرات بابا
من المثال و اختلطت به
قوة مندر بالنسبة الی الی
وصار کالجید النورانی
ورایا اشتاق بعضهم
الی مطعوم و نحو ذلک ما
فیما اشتقی قضاء لشوقها
و یبای کتاب
المشکاة و لا

راجی بہ غنڈ ز دام کراہی غنڈ غنڈ
 علی مرتضیٰ علیہ وسلم در عیلاز
 عینا موی مبارک آن حسن
 بود غنڈ ام سکرانی نہ
 بخاری مبارک یا غضاب ادریت
 بابائ الصالحین در صبح
 حکم کیش معصا خفیر البود
 الحدیث کا بابائسک وفی صفا
 استبک کا بابائسک وفی صفا
 بکراہی

و در این کتاب در بعضی امور
 و از نام این کتاب است
 و در این کتاب در بعضی امور
 و از نام این کتاب است
 و در این کتاب در بعضی امور
 و از نام این کتاب است

و عرض میکردند پس برمی آورد و آنرا در حرکت میداد و در آب و استشفای می کرد
 صحابیان و حدیث طلق بن علی در باره تبرک کرده بردن آب بقیه وضو آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم جمله خود و مشکوٰۃ از نسائی منقول است علی قاری و شرح
 نوشته و فی التبرکات بفضل صلی الله علیه و سلم و نقله الی البیلا و نظیر ماء
 من من مر فانه صلی الله علیه و سلم کان استقدا که من امیر مکتب لیتبرک
 به اهل المدینت و یوحذ من ذلك ان فضله و امر تید من العلماء و العلماء
 کما و یحییان شیخ عبدالحق در ترجمه و شرح و دیگر شرح نوشته الغرض کتب حدیث
 و سیر این امور بر ایند شفا قاضی عیاض و شرح آن و تعانیف صنفی را
 باید دید و در جذب القلوب و غیره کتب شیخ عبدالحق هم این مطلب محبوب و چه
 ادا کرده است نزد فقیر این امر قابل استغناء و اجازت نیست محبت با کسیکه
 واجب التعظیم است بالطبع اقتضای محبت و تعظیم آثار و مناسبات او میکند
 و بنام و عدم اعتنا بان دلیل است بر عدم محبت با مبدا و منشا آثار و کواکب
 که در تنقید روایت و اثبات اصلیت آثار میکنند غالی از سیرت نیست اصل
 اتهام این امور در علیات است پس زود عملیات و در فضائل اعمال و غیره وحت
 است الم یحکم ان سمعت اگر شنیده باشند در امثال این امور است با و فی
 نسبت و اقل مشابهت تعظیم بها باید آورد و کما بس این رسیه برگاه داخل شد
 بر معاویه این بی سفیان معاویه لم یلاحظ آن گونه مشابهت سوری که آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم داشت از تحت خود میا این بر تعظیم به خاسته کما بس را
 بر تحت نشانیده خود و و را در آب نشسته بود و غیر تمام رخصت نمید و در اخلاص ناب
 را کما بس که است و در مواهب لدنی و غیره مذکور است و شیخ عبدالحق در راجع
 نقل نموده که ابوالعین را که نام او یحیی ابن القاسم بن محمد بن جعفر بن محمد

و در این کتاب در بعضی امور
 و از نام این کتاب است
 و در این کتاب در بعضی امور
 و از نام این کتاب است
 و در این کتاب در بعضی امور
 و از نام این کتاب است

و در این کتاب در بعضی امور
 و از نام این کتاب است
 و در این کتاب در بعضی امور
 و از نام این کتاب است
 و در این کتاب در بعضی امور
 و از نام این کتاب است

و در این کتاب در بعضی امور
 و از نام این کتاب است
 و در این کتاب در بعضی امور
 و از نام این کتاب است
 و در این کتاب در بعضی امور
 و از نام این کتاب است

و اما این اعظام و اکرام در
استاد ما که باین بیان میگویند نقل
شده است

سنة ١٢٨٥

عائذ بالله من الهم والحزن
والغصن والهم

بسم الله الرحمن الرحيم

المستقال من
مستقال من باب
صلى على باب

مجلس شورای اسلامی

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

وتمجیل شان مثال یعنی مثال نعل مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم را که بر کاغذ
یا پارچه نقش کشیده بکار میسازند قسطاً و در برابر نوشته و قد ذکر
ابو الیمان ابن عساکر مثال نعل الکرمیة علیه افضل الصلوة والتسلیم فی
جزء و سفر و رویتہ قرائة و سماعاً و کذا افرجه بالتالیف ابو اسحق ابراهیم
بن محمد خلف المشهور بابن الحاج من اهل المرتبة بالاندلس و کذا اخیر
ها و لما اثبتناها هنا اکتفا لاهل شهرتها و معونة ضبط نسخها حالها علی
حاذق و من یحقی ما ذکر من فضلها و جرب من نفعها و برکتها ما ذکره
ابو جعفر بن عبد المجید و کان شیخنا صاحبها و ربما قال بخذ و قد هذا المثال
لبعض الطلبة فجاہ فی یوما فقال لہما رأیت البارسحة من بركة صاحب هذا
النعل عجبا اصاب نزحی و جمع شدید کا و ہمیکہا فجعلت النعل علی موضع
الوجع و قلت اللہم ادر فی بركة صاحب هذا النعل مما اصاب نزحی و سب
من الوجع الشدید فشفاه الله تعالی الخیر و قال ابو اسحق قال ابو الفاسم
ابن محمد و مما جرب من بركة ان من امسکہ عندہ مشبوکا بہ کان لہ
امان من بغی البغاة و غلبة العداة و حرز من کل شیطان مارد و عین کل
حاسد و ان امسکة المرأة الحامل سیمینها و قد اشد علیها الطلق تبس
امرہا یجول الله و قوته و اللہ و برای الیمان بن عساکر حیث قال و درینجا
قصیده و درج و شوق مثال نعل نموده یک شعر از ان نیست
یاشبه نعل المصطفی و حی الفداء لحملات الاسم الشریف العالی و باز نوشته
و ما احسن قول ابی الخکما بن المرحل فی قصید تلوه ذکرها ابو اسحاق ابن
الحاج و قصیده و درینجا نوشته بعد از ان نوشته و لابی بکر احمد بن امام ابی
محمد عبد الله بن حسین القرطبی و درینجا قصیده نقل نموده اولش اینست

ان باب اول
بنویسید که در حق نعل خلیل عظیم
جانب ثانی در صفت شال بجهنم
الباب صبیح المانع باب سوم
الباب فصاح و قطعا شامه
دو در فصاح و سنا خراب که
اعلام مستقیم و سنا خراب که
در باب شال مستقیم و سنا خراب که

۱۰۹

کتابخانه کنگره ملی افغانستان
کتابخانه کنگره ملی افغانستان
کتابخانه کنگره ملی افغانستان

کافر این اسلام نام بیخیز از آن
منازع و فواسق مثال بسیار
که ده است ماصیحه جازت و
بعضی مسایل انحراف و بعضی
شعاع است بنیل و بعضی
نظریه فاعله در مثال

این کتاب را در روز جمعه ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز

کرام و در اینجا ذکر می کنم امام ابو بکر بن العربی حافظ ابو الریح بن سالم الکلاهی و حاج
 ابو عبد الله بن الابرار ابو عبد الله بن رشید فهرست و ابو عبد الله محمد بن جابر و خلیف
 الخطباء ابو عبد الله بن المهرزوقی التلسانی و ابن البرار التوسنی و ابو اسحاق ابراهیم
 ابن الحاج و ابن ابی الفضال و مالک بن المرحل و مراکشی و حافظ ابن عساکر و بدر
 فارقی و حافظ عراقی و سپر او و سراج بلقینی و شیخ یوسف سامی و سخاوی و سیوطی
 و غیره و در سند میباید حدیث کرد از شیخ ابو الفضل ابن برانوسنی از شیخ خود
 ابن الحمید از فقید ابی زید بن العربی از والده خود و حافظ ابو بکر بن العربی و
 شیخ نعیم بن و غیره اعلام گفت که حدیث کرد مرا شیخ حافظ ابو القاسم بن
 بن عبد السلام لفظاً گفت حدیث کرد شیخ ابو ذر یا بخاری حافظ ابو نصر لفظاً
 گفت که گفت مرا محمد بن حسین فارسی که ساخته شد این مثال بر مقدار تعلیم
 بود نزد ابو سعید عبد الرحمان در مکه گفت که حدیث کرد مرا ابراهیم شیبی گفت
 حدیث کرد مرا ابن ابی مره گفت که حدیث کرد مرا ابن ابی اویس اسماعیل بن عبد الله
 از پدر خود و عبد الله بن ابی اویس بن مالک بن ابی عامر الامعی گفت بود آن
 نعل مبارک که کشیده شد این مثال بران نزد اسماعیل بن ابراهیم مخزومی گفت
 اسماعیل بن ابی اویس پس حکم کرد پدر من نقاش را پس کشیدند از او بر مثال
 نعل رسول الله صلی الله علیه و سلم و بین طووسا سل متعدد و نسبت سند و احادیث
 ذکر کرده است و جمیل و تحریم جامع عظیم و توسل آن در شکایات و حکایات
 قضای حاجات و دفع بلیات ببرکت آن مثال مکرم بکثره نعل نموده است بخوف
 طواری و تفصیل آن در کتاب ششم هر سیکه خواند آن رجوع نماید و جزوی مختصری
 در فارسی مقید به نموده است من شاء فلینظر الیه فافهمه از جمله عقاید و
 عقده مفاسد و تحذیر به ایشان اگر چه جانور زنده گشته شود که به ای پیغمبر است مثلاً

این کتاب را در روز جمعه ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز

این کتاب را در روز جمعه ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز

این کتاب را در روز جمعه ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز

فتمم وعمل بغيره فيه
لنعتنا بغير غيره كان
لم يقدرها غيره كان
للولية او الذابح وان
والمنفعة للضيفان
منها كان الذبح لله تعالى
انتم ان قلتم

صاحب کرامت آن در این باره
 صاحب مصلحت بود و قابل آن نیست که
 علی علم لغوی بان نمایند بلکه مقتضای
 لغوی است لیکن فهم آن قش
 به اشتباه نیست مطلب اول را
 در این تقریر باید که دو عالم
 ظاهر است نماید و اینها نیز
 و خاص در یافت زمین زنده و درین
 جای اشتباه و درین زمین زنده و درین

قولان بر ازیه و شرح و بهانیه و در اشتباه و غیره هم این سه مذکور است
 فقط انیت فتوی از اهل طغوی اقول و باشد که توفیق قولا انی ملخص
 التفسیر العزیزه بیشک مجیب آنچه نوشته ملخص تفسیر عزیزی است این قدر
 خود راست است اما آنچه بعد از آن نوشته که همین است منصوص مجید مفسرین
 مستقیمین محض بی اصل بنظام شیوع تفسیر عزیزی که بنیدگان بر غلطی این
 مقام مطلع گردیده صاحب تفسیر را تقریر و تحریر تکلیف و افند تا دیر باز این
 مکاتبه و مکالمه درین خصوص جاری مانده هم صاحب تفسیر حدیث تحریر پرداخته
 از آنچه در تفسیر اتفاق تسلط یافته بود در جرح و فساد و این اسرار منتقدان خبر گوار
 تصور نباید کرد بلکه در طریق انصاف محال منتقد است عصمت انضباط خاصه انبیاست
 و مذموم اصرار بر خطاست و مولوی رفیع الدین صاحب مرحوم و مولی عبدالحی و مولی
 اسماعیل و تقریر رساکی جدا گانه پرداخته اند مولوی رفیع الدین صاحب نوشته اند
 در زمان فقهائ کبار این رسم جاری نبود که حیوان را بر اسی که از مبدودان باطل
 اند مقرر سازند و موافق رسم نام الله تعالی بر دگر گفته فصح سازند و آن مذموم را
 برای جمعی که معتقد اویند صرف سازند مفسرین در تفسیر آیات کلام مجید بر هانچه
 در جهد کفار جابجیت معمول بود و ذکر کردند و در آیات کریمه در مقام سه لفظ
 واقع شده است قدای مفسرین در هر جالفظ تسمیه عند الذبح مراد داشته اند
 اکنون که در زمان یادش ازین زمان از دست این رسم فاسد ظهور کرد و خواهیم
 که یک شریع او بدانی پس بحسب کدیه روایات فقهارا که باحت انداز حلت و
 عزت اشیا الی آخر مقاله مولوی اسماعیل نوشته درین استقامت مضمون
 است اول علت گاو سید احمد کبیر و ماعنه اصل و تغلیط تفسیر ما را به بغیر الله
 که در تفسیر فتح العزیز واقع شده سیدیم لعن و دشمنیج بر فتوی نوشته شاه علی عزیزی

مردگان میکنند پس باید که بر
 که معتقد در بنفورت گوشت
 میوه و چغنی در خانه و صورت
 که جانور برای گوشت نیست بلکه
 و طعام آن چغنی بنفورت و گوشت
 آن طعام بدن نیست بلکه سوز

درین صورت مبدودان مذموم حال
 است هر چه در آن نیست
 در وقت سید بنیامین
 واقع است چنانچه
 بایشان بنویشتند اگر چه
 که از آن حاکم حاجت من
 انچه نیاز حاکم آنجا زبان

میگویند و انچه در کلام حاکم
 درم و انچه در کلام حاکم
 حاکم است و در کلام حاکم
 حاکم است و در کلام حاکم
 حاکم است و در کلام حاکم

نقلیم از مستثنای صاحب کتاب
 است قوله ذی در سر این
 بر منقول در این
 منقول از منشی
 ام و دو در این
 برای منشی و دو در این
 فناء و عدول می باید فعل به تمام
 نیست و چون بجای آوردن کلمات
 اعتباری مدون و البسمه بکرم

واصل الاهدال رفع الصوت وكافوا اذا ذبحوا لا اللهم يرفعون اصواتهم مذبح
 هاجر في ذلك من امرهم حتى قيل لكل ذابح وان لم يحججه بالتسمية مهمل
 قال الربيع بن انس وغيره وما اهل به لغیر الله ما ذكره عليه اسم غير الله
 انتهى وعبارت تفسیر نیشاپوری که صاحب تفسیر عزیزی نقل نموده بر چند از نفس
 عبارت مذکوره هم چگونگی تأیید دعوی صاحب تفسیر عزیزی ظاهر نیست و علی بن القیام
 آوردن مجیب آن عبارت را در جواب فاجوینده از طالع اول و آخر عبارت
 مذکوره ارتفع شبه بالکلیه مقصور نقل آن ضروری نموده بد آنکه در نیشاپوری
 قبل عبارت مذکوره نوشته و اما ما اهل به لغیر الله فعنه رفع به الصوت
 لمصنعه وذلك قول اهل الجاهلیة باسم اللان والعزیز و اهل المعتمد
 اذا رفع صوته بالتلبیة وبعد عبارت مذکوره نوشته و لیستثنی مما اهل به
 لغیر الله ذابح اهل الکتاب اذا سمی علیها باسم المسيح مثلاً لا طلاق قوله
 تعالی وطعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم ولان النصرا فی اذا سمی الله
 تعالی فانما یرید به المسمی وهو مذنب عطا و سکول والحن والشعی
 و معیدین المسيح قال مالک والشافعی وابو حنیفه و اصحابه اذا ذبحوا
 علی اسم المسيح فقد اهل به لغیر الله فوجب ان یحرم و اذا ذبحوا علی اسم
 الله فظاهراً للفظ لقیفی الحل ولا عین لغیر اللفظ وعن علی علیه السلام اذا
 سمعتم الیهود والنصارى یمهلون لغیر الله فلا تأکلوا و اذا سمعتم
 فکلوا فان الله تعالی قد اهل ذابح محمد وهو علم بما یقولون انتهى حسنی که
 در نقل عبارت نیشاپوری بر روی کار آمده اگر عداست محل تا سفت که تجا
 قال لفظ اجمع گردیده فقیر چند نسخ نیشاپوری ویده در هر لفظ قال العلماء یافته است
 و الله اعلم بحقیقت الحال قوله وان هر دو قابل اعتبار نیستند اقول اعتبار و بی

روئی یافته عام عبارت ذی
 نیست اما الذبح لغیر الله فالحال
 به ان نیشاپوری باسم غیر الله فالحال
 کسین ذبح باسم غیر الله فالحال
 اولو سبی او علی اولی کعبه
 او نحو ذلك و کل هذا حرام

ولا تحل هذه الذبائح سواء
 كان الذابح مسلماً او نصرانياً
 و یصعد یا یض علی الذبائح
 و اتفق علی الذبیح له
 مع ذلک تظفیر الذبائح
 عبر الله تعالی و العباد کما کان
 ذلک کما فان کان الذابح
 قبل ذلک مسلماً صابراً مسلماً
 یا الذبیح و ذکر الشیخ ابراهیم
 ان ما ذبح عند استقبال السلطان
 لا یزید من اهل به لغیر الله قال
 الدافعی هذا الذبیح و من ذبحه
 سبباً لا یزید من اهل به لغیر الله قال
 الدافعی هذا الذبیح و من ذبحه

ان ما ذبح عند استقبال السلطان
 لا یزید من اهل به لغیر الله قال
 الدافعی هذا الذبیح و من ذبحه
 سبباً لا یزید من اهل به لغیر الله قال
 الدافعی هذا الذبیح و من ذبحه

علی انفسهم من السانحة والوصيلة والجیج والجمام
 والنفا له نفسا حراما ما سلكه
 العبد فهو حلال حتى يتلقى
 به حق ما كان في جوارحه
 من غير ان يكون له يد او
 يد او يد او يد او يد او يد

الحق فيما سئلت في اول در معنی حدیث صاف بیان نموده که از فوج بنام غیر خدا
 ذبیحه حرام میشود و اگر عبادت آن غیر مقصود باشد کفر است و مقوله ابراهیم نقل
 نموده بقول رافعی رد کرد و بر نقل همان فقره مردوده التعارف قوله و تسبیح
 در حدیث نبی از ذبیح ایمن الحرام از اشباح و نظایر صاف ظاهر که مراد از ذبیح
 ذبیح جن است یعنی جانوریکه جن آنرا ذبیح کرده باشد در فصل اسکام جن نوشته
 و منها ان ذبیحته لا یحل قال فی الملتقط و عن رسول الله صلی الله علیه و سلم
 ان من ذبیح الجن استی قوله و نیز در حدیث صحیح مرویست لا تذکرونی
 عند تسمیة الطعام الخ کمال جرأت است که غیر صحیح را صحیح قرار داده و در نهایت
 حصن حصین صاف و صریح نوشته است اما الحدیث الذی روی مرفوعا
 لا تذکرونی عند تسمیة الطعام وعند الذبح وعند العطاس فلا یجوز فانه
 من حدیث سلمان بن عیسی الجعفی و هو متهم بوضع الحدیث و فیه ایضا
 عبد الرحیم العسی و هو ایضا ضعیف قوله فی الدر المختار الخ آ و ردن این
 روایات درین محل محض بیگانه اسلام است باینکه باطن فیه و دعوی مجیب اینکه جانور
 از تشبیه برای غیر خدا حرام میشود و مدلول این همه روایات آنکه از فوج برای غیر خدا
 حرام میشود و فاینها من ذاک اهلال را تفسیر نموده تشبیه کمال شیخ و دارند از حل
 اهل بر فوج پس سند را با دعوی مباینتیست تا به علی طریقتهم و کلام در روایت
 در المختار و بحث در معنی آن طویل است بسبب عدم ضرورت در بیفهام از نفس حق
 بدان اعراض نموده شد باید دانست که جانور حلال را و بر آورده نشهرت داده نشین
 در حق او که براسبت است اصلا حرام شکر و اقول که ناله از مجایر و سوا و مع
 و غیره درین باب چه خواهد بود و در شرح بر تخدیم آن شیخ را و اگر دیده نوی در
 شرح حدیث مسلم کل مال یجلبه عبد اهلال نوشته الماراد انکاس ما حرموا

است و خدمت مشرکین بر وقت
 اطلاع از قسم دعاوی مال است
 بلکه از باب عداوت ملت و مغلطه
 دین است باینکه نوشته اند و بعضی
 گفته اند که او را کفایت به مالش بایست
 که در حکم منسوب است در فواید
 براسنیه تفصیل مذکور است و
 بودی تحصیل هم در جواب رد
 بکنند بر استثنای
 بکلیت کما

فی ذیل مسلم فی منافع الخ
 آن در فواید علی کلب
 فی ذیل مسلم فی منافع الخ
 آن در فواید علی کلب
 فی ذیل مسلم فی منافع الخ
 آن در فواید علی کلب

ان اساذكوجمل الانشراح
في النسبية الاجل وان
اساذ الشوك دون
يجل دركف - اهم
نقل نوده وان ذكواسم
الرسول مع الواو وان
خفضر لايجل لان يصيب
ذا ابايهما وان سافعه
يجل لان كلام
وان نص

[illegible]

اصحاب ابوحنیفہ گفتند کہ حلال
نہی شود دلیل ایشان اینکہ اگر گناہ
که انحراف از دین است کہ در بنام صاحب
ایمان کہ در غیر خدا پس حرام نہ
و از علی ابن ابیطالب کرم اللہ
وہم مرویست اذ اسمعتم

۱۱۸
الیهو - والنصارى یصلون
لغیا اللہ فالزاعلوا اذا
لہ شمس فکلوا فان اللہ
تعالی قد اهل ذابکم
وهو یبلاء یایقون جواب
داده اند از دلیل شما این که
انما ہا لا یابا ہن

وَأَنفَعْنَا بَابَهُ عَلَى اسْمِهِ

چرا سخاوت این بیست و نه کلامی را از دست ندهد
در میان او هر یک از اینها را بگوید
ان لا یزیدکم فی الدنیا و الاخره
و در دنیا و آخرت

[illegible]

این کتاب از آن مرده بود و حالا
راست میگویی که مقصود شما از
آن مرده ای شود یا نه اگر می شود
گشت بهمان مقدار زنده بود
در دنیا بگذرد
که با آن جانور نام غم خدا
که با آن جانور نام غم خدا

این کتاب از آن مرده بود و حالا
راست میگویی که مقصود شما از
آن مرده ای شود یا نه اگر می شود
گشت بهمان مقدار زنده بود
در دنیا بگذرد
که با آن جانور نام غم خدا
که با آن جانور نام غم خدا

و بخلانی میکنند و فایده نمیکند
و گوشت آن جانور طلال نمیکند
و گوشت آن جانور طلال
و گوشت آن جانور طلال
و گوشت آن جانور طلال
و گوشت آن جانور طلال
و گوشت آن جانور طلال
و گوشت آن جانور طلال

شهرت داده که این جانور بر خلافی است ذکر نام خدا وقت ذبح فایده ندارد
چون آن جانور منسوب بآن غیر گشت و غنشی در وید گشت که زیاده از
غیث مرده است زیرا که مرده را به ذکر نام خدا جان داده است و جان
این جانور را از آن غیر خدا قرار داده گشته اند و آن عین شرک است و هر
گاه این بحث در کسرایت کرد و دیگر بگذرد نام خدا حلال نمیشود و مانند سنگ
و خاک که اگر نام خدا مذکور شود حلال نمیکند و ند و کنه این سکه نیست که جان
را بر آن غیر جان آفرین نیاز کردن درست نیست و ماکولات و مشروبات
و دیگر اموال را نیز اگر چه از راه تقرب لغیر الله دادن حرام و شرک است
اما ثواب آن چیزها را که عاید بدهنده میشود از آن غیر ساختن جائز است زیرا که
انسان را می رسد که ثواب عمل خود را بغیر خود ببخشد چنانچه می رسد که مال
خود را بغیر خود بدهد و جان جانور ملوک آدمی نیست تا او را به کسی نماند بخشد
و نیز دادن مال زینت مستوجب ثواب است از او میان گوشت متع می شوند
و چون مرده باشد از مفارقت اینچنان قابل انتفاع بعین مال نماند از طریق
فسخ رسانیدن آنها در شرع چنین قرار یافت که ثواب اموال را که به مستحقان
میرسانند با آنها عاید سازند و چون جان جانوران اصلا قابل انتفاع آدمی
نیست و در زندگی پس از مرگ هرگز قابل انتفاع نباشد آری انبی از نظر
مرده کردن در حدیث صحیح آمده است لیکن سفینش همین است که دادن جان
برای خدا یا برای ثوابیکه دارد بآن مرده بخشیده شود و آنکه ذبح برای
مرده کرده آید و بعضی جهال مسلمین درین مقام کج فهمی می کنند و می گویند
که گوشت را بچته بنام مرده دادن بلا شبهه جایز است ما نیز از ذبح کردن جانور
بنام آن مرده همین قدر قصد می نمایم بر آنچنانیدن ایشان یک نکته کافی است

و بخلانی میکنند و فایده نمیکند
و گوشت آن جانور طلال نمیکند
و گوشت آن جانور طلال
و گوشت آن جانور طلال
و گوشت آن جانور طلال
و گوشت آن جانور طلال
و گوشت آن جانور طلال
و گوشت آن جانور طلال

واما كرمين جانو
 بسبب مهر کرده دان برار
 نشان در اعتقاد مشرکین بران تیر
 است که از طرف شارع بران تیر
 دارد گردیده مابصل الله من یحیو
 و الا سبک است و لا وسیله و لا احرام
 ابن الدین یقرون علی الله
 الکذب یقرون هل حلال

و هذا الحرام قل الله اذن لكم ام الله تقو ليس قول باطل قابل ورح جانور زنده طلال که برای طاعت
 باعث حرمت حلال کرده خدا کرد و درین محمدی ماثوریت کما سیجی قوتله در حدیث صحیح و در
 نسخ مضمون حدیث حسب جمعه خودش مناسب است چنانچه یوسف یعنی بگویند جانوری تقریب
 خدا نماید ملعون است و بر هر ذی عقلی طلال است که کثیر حدیث شریف موانع تحریرش بر ذبح جانور
 براسه تقریب بغیر خدا است و ذبح جانور براسه تقریب غیر خدا چیزی دیگر و مقبره کرده آن
 جانور زنده براسه غیر خدا چیزی دیگر و آنچه بعد ترجمه تعلیم نموده که خواه و در وقت ذبح نام خدا بگیرد بان
 این اضافه حکم از جانب خود است بر خلاف مقصد حدیث تمام محدثین اهل سنت مثل نوذری و غیره
 در بیان معنی حدیث نوشته اند که ملعون است بر که ذبح کند نام غیر خدا و ذبح حرام اگر چه ذابح مسلم باشد
 و اگر ذبح غیر خدا و ذبح تقرب بعبادت آن غیر مقصد کند حرمت نسبی که در ذبح بغیر الله تعالی است اهل حدیث ترا داده
 و ذکر نام غیر خدا که اصل معنی حدیث است بدانند و بگویند که ذبح نام غیر خدا و ذبح نام غیر خدا که اصل معنی حدیث است بدانند
 و ذبح صحیح ربط و تابع دیده می ماند و کون نام خدا سبب صحیح جانور بر ذبحی تقریب بخدا و علت ذبح کردن نام خدا سبب
 قوتله چنان جانور سبب یکیش و ذبحی و در یکیش که زیاد و اوضاحت هر است زیرا که هر ذی که نام خدا جان داده و جان جانور
 را از آن غیر خدا و ذبح کشته اند و آن محرم نیست و اگر ذبح بر سر و سریت کرد و دیگر که نام خدا احلال الکثیر و ذبحی کلا نیست مثل
 نام و چه ذبح جانور سبب جانور و ده که جان این جانور از آن غیر خدا و ذبح کشته اند و با هر کجا که ذبح در ذی
 حرمت کرد و دیگر که نام خدا احلال اند و ذبحی اهل است که جانور کشته در نام خدا یعنی دارد و از هر مسکوت عنها چه علامه کلام در
 جانور زنده و سبب بغیر و ذبح وقت ذبح از ذبح نام خدا احلال انبیاء و این دعوی معنی است و این هم باطل کما لطیف است
 که تسبیح اید که تسبیح از وقت ذبح بعد از تغیر مجلس و شریعتی و ذبح نشود و کما هو مقدر فی الفقهاء و تسبیح کافری و فاسقی جانور زنده
 برای عقل از ذبح گوشت و در ارباب استخوان در حرمت آن جانور زنده هرگز و اگر کسی هم سبب عقیده و حال یا معنی فصل
 انقضی بغیر نه بلکه مخلصان از ذبح نام خدا و ذبحی اهل است و ذبح سگ و ذبح کوه و ذبح نامزد سگ و ذبحی متغیر و حرمت
 آن جانور حرمت نیست که حرمت اهل بغیر از حرمت اهل است و اتفاق تغیر بر آن کرد و در حرمت است الا که ذبح بر سر و
 بر سر است از حرمت میزد و دم و حکم آنغیر و ذبح اهل بغیر از ذبحی که اهل میاورم لذات است و ذبحی هم در آن غیر متصوفا است

حکم است پس در این امور باید که در هر یک از اینها
 حکم است پس در این امور باید که در هر یک از اینها
 حکم است پس در این امور باید که در هر یک از اینها

در زندگی به ثواب و دانش از کلام و ثابت گردید و هم ازین کلاش ظاهر گردید که جان و مال
 ماکولات و مشروبات همه بر باد در نیکو دادن آن بگویند و باید که در هر یک از اینها
 و همین است که در این میگویند که این چیزهای ماکولات و مشروبات همه بر باد در نیکو دادن آن بگویند
 داده شده و لام سعادتی مع مصلحت و لام سعادت و لام کسری بر آنچه ذکر کردیم شمس شود و در همان
 غریب و در سوره که در مطلق کلام و در مطلق کلام و در مطلق کلام و در مطلق کلام
 یا غلام خود را در هیچ کردن و در شریعت جای نیست زیرا که جانها و بشری مملوک کسی بر خدا نیست لهذا
 کشتن غلام و کتیک روانه شده اند ملک آدمی بر آدمی مقتصر است بر ملک و منافع و کمبود او
 پس چون از آدمی طلب جان مملوک او نمایند در امتثال آن غیر از دادن جان یا نوسه که پرورده
 مختص او باشد یا پرورده بی نوع او را چاره نیست انشی هرگاه مملوکیت جان یا نوسه ثابت و از کلاش
 ظاهر گردید پس فرقی در جان یا نوسه و ماکولات و مشروبات و سایر اموال نموده است باطل گردید و جان
 یا نوسه و ماکولات و غیره یکسان گشت **فصل** بعضی جهال لی آخر اقال شرک می نمایند و درین مقال انواع
 اعتقاد است اول که از ان صاف ظاهر که هیچ کردن جان یا نوسه نام غیر خدا اگر در دین نادرین آن نادرین
 آتقد گشت ادا میشود و درست و در هیچ مطلق آواز بر دشمن و تشبیه و حق جان یا نوسه بر
 غیر خدا است موجب حرمت نیست بلکه حرمت مقتدر است بلکه مقصود از فرج خوراندن گوشت پرست
 ثواب آن مرده نباشد و این مخالف است با ظاهر آنچه فهمیده میشود و از اطلاق حرمت به تشبیه نام غیر خدا
 و در هر یک از اینها که در این میگویند که این چیزهای ماکولات و مشروبات همه بر باد در نیکو دادن آن بگویند
 تفسیر صحیح و ثابت است مقصود باشد و ظاهر که این مقصود از خوراندن گوشت حیوان جان یا نوسه قند
 خریدار ادا نمیشود و الا از دم القرب شرک میگویم اینکه جواز دادن عوض مندرجه است و درین
 بین الایس و در صورت مذکور اگر از عوض و اختیار نموده نظر را لی المنصوص بلکه میگویم که جایز نیست
 کما به در هیچ بعضی شرک کمال لازم آمد کلام و در جواز عدم جواز و عدم جواز و درین نادرین نادرین شرک
 نموده است و در صورت جواز اهل نادرین بسبب ادا شدن نادرین نادرین نادرین نادرین شرک

حکم است پس در این امور باید که در هر یک از اینها
 حکم است پس در این امور باید که در هر یک از اینها
 حکم است پس در این امور باید که در هر یک از اینها

حکم است پس در این امور باید که در هر یک از اینها
 حکم است پس در این امور باید که در هر یک از اینها
 حکم است پس در این امور باید که در هر یک از اینها

كلنا اذا التقى من اجل عال وذلنا على
 الله عليه وكننا اذا ذبح من القبر ونصبت
 القرب الى القرب من القبر ونصبت
 القرب الى القرب من القبر ونصبت
 القرب الى القرب من القبر ونصبت

والكرام الضيف اكرم الله تعالى والفارق انا ان قد مهاليا كل منها كان الله
 الله تعالى والمنفعة للضيف اولولية او الذابح وان لم يقدر مهاليا كل بل قد
 لغيرة كان لتعظيم غير الله تعالى فيجزم وهل يكفر في قولان بنزاديه وشرح
 وهبانية قلت وفي صيد السينة انما يكفر ولا تكفر لاننا لنرى الظن بالمسلم انه يتقرب
 الى الارض بهذا الترخيخ في شرح الوهبانية عن الذخيرة ونظمه فقال رده وفعاله
 جمهورهم قال كان في فضلي وسمي ليس بكفره شهي وهكذا في مطالب المؤمنين
 والاشياء والاشياء وفي الحديث لعن الله من ذبح لغير الله رواء احمد و
 ايضا ملعون من ذبح لغير الله تعالى رواء ابو داود وفي عزايب ابى
 عبيد وبستان الفقهاء وكنت العباد انا لا يجوز ذبح البقرة والغنم عند القبور
 لقوله عليه السلام لا عصفري الاسلام هكذا في سنن ابى داود وكننا لا يجوز الذبح
 على البناء والجديد وعند شرا الدار لان النبي صلى الله عليه وسلم خفي عن ذبايح الجحش
 لانهم يكرمون مخالفة انهم لم يذبحوا يذبحون فاعطى النبي صلعم ونهى عنه و
 هكذا في كتب الشافعية كما قال النووي في شرح السلم وذكر الشيخ ابراهيم المزور
 من اصحابنا ان ما يذبح عند استقبال السلطان تقرب بالغير الله تعالى ففي ٢ حل
 بخادى تجرمة لانه اهل بغير الله تعالى فان قيل قوله تعالى وما لكم ان لا تاكلوا مما ذكر
 اسم الله عليه وقد فصل لكم ما حرم عليكم الا ما اضطررتم اليه ولكن اقوله تعالى وكلوا مما
 ذكر اسم الله عليه اكلتم ما اكلت من مومنين عام قنابل ما فصل به التقرب الى الله تعالى
 او غيره يكون اكل حلالا قلت هذا الايات مخصوصة بالفيض الاخر وهو قوله تعالى
 وتصدقوا مما اكلتم من طيبه والذبح المحرم وما اهل بغير الله به والموقوفة والمزونة والنطجة
 وما اكل السبع الا ما ذكركم وما ذبح على النصب فلوان مسحق سناة وذكر اسم الله عليه
 لا يخل مع انه ذكر اسم الله عليها وكننا اذا ذبحها نجسة ارجاء ذكر اسم الله عليها

انما انا في قوله تعالى
 ذكر اسم الله عليه
 انما انا في قوله تعالى
 ذكر اسم الله عليه
 انما انا في قوله تعالى
 ذكر اسم الله عليه

اضطررتم اليه فكلنا ان
 على ما ذكرنا في الايات الاخرى
 في قول هذا الاية شبيهة
 بطريق الاخرى
 في قول هذا الاية شبيهة
 بطريق الاخرى

كلنا اذا ذبحنا
 الله تعالى
 كلنا اذا ذبحنا
 الله تعالى
 كلنا اذا ذبحنا
 الله تعالى

وقل ان نعيم الدنيا اوبعد للذين
 ان يقول مفصلا عنها صورته
 اهل به لغير الله فليس صورته
 بليس الدال فخرم الذي
 بليس الله ومحمد رسول الله
 او يقول بليس الله وفلان او
 يقول بليس الله وبان فلان

قتلها وقع باذن الله تعالى وبالوجه المشروع ومع ذكر اسم الله فخليل هذا ونحو ذلك
عين العقليم كما مر الله تعالى وأما حديث النفس فمخالطة وجهته لأن الكل مقتول الله تعالى
سواء كان بأيدينا أو بأيد من غيرنا أو ماتت حنفاً أو كفراً أو موتاً غلب
عليه باذن الله تعالى كما قال الله تعالى ميتة في الكافين حين موتها ولذلك
اجمع أهل السنة والجماعة على أن المقتول ميتة كالأهل هذا والله أعلم وأما
ما وقع في البضاوي وغيره من التفاسير أنهم قالوا ما أهل بالغير الله تعالى
أي ما دفع الصوت عند ذبح الصبي فبني على جبر عادة المشركين في ذلك الزمان
ولذلك لم يفرقوا في التفاسير القديمة بين ما ذكر اسم غير الله عليه وبين ما قصد بذبحه
التقرب إلى غير الله لأن مشركي ذلك الزمان كانوا يخلصون في الكفر وكانوا إذا
قصدوا التقرب بذبح بهيمة إلى غير الله تعالى ذكرها وعليها عند الذبح
اسم ذلك الغير بخلاف المشركين المسلمين فإنهم يخلصون بين الكفر والإسلام
فيقصدون التقرب بالذبح إلى غير الله تعالى ولا يذكرون اسم الله تعالى عليه
وقت الذبح فالأول كفر صريح والثاني كفر صورة الإسلام فكأنهم يعتقدون
أن طريق الذبح ليس بالأهل أسواء كان الذبح لله أو لغيره وقد جرى هذا العادة
في زماننا أيضاً فإنهم يشيرون أن فلاناً بذبح بقرة لأجل السبيل يحمل كبير مثلاً
سواء ذكر أو اسم الله عليه عند أمر أو السكين أم لا وما وقع في الهداية
ويكره أن يذكر مع اسم الله تعالى شيء آخر غيره وهو أن يقول عند الذبح
اللهم تقبل من فلان وهذه ثلث مسائل لحداها أن يذكر موصلاً لا معطوفاً
فكره ولا يحرم الذي يجهل وهو المراد بما قال ونظيره أن يقال باسم الله محمد رسول الله
لأن الشريعة لم توجب فلم يكن الذبح واقعاً لكنه ذكره لوجود القرآن أن صورته
تقتضي بصورة الحرم والثانية أن يذكر موصلاً على وجه العطف والتركيب بأن

مجلس الصلاة عليه وسلم من
باب البوارق والنشر ط هو الذكر الخاص
بجودوا التسمية استثنى ما في
الهداية ص ١٢٦ فما ذكرنا

179

من ان فصل التقریب اے
عبد اللہ جس الذبیحہ
کان بطریق الاستقلال
الشکرۃ نعم بوزن
غیب فصل التقریب اے
عبد اللہ نعم اے
صوالہ معطوف

فان ذكره من قول السبعه اقله
شجابه من قول الله والذبحه
مبين فذون والذبحه
وعلى

17c

در شبهه نوشته و البته انما
تقریر فی المفظور در حموی نوشته
ای که نیست غیر و در ذلک لای الیه
تقصیل به التیز و انما یشاق فی
لفظ عمل کلام بحکم تخصیص او
معمول یحتاج الی بیان او و تخصیص
معین او زاده اما داد ام الی اللفظ
مختلفا یعنی مجزء الیه الی اللفظ
در حکام الدینا و لهذا
افاق مجزء

صاحب اسحاق بن امان فصل مع ذلك
 قوله في الحديث لا يغير الله ما قد
 سوان الذي قبل ذلك كقولهم
 ما كان من قبل ذلك من
 عند استبدال السلطان
 اهل اهل بنجارى
 دجوه استبدال السلطان
 دجوه استبدال السلطان

اخرج آرون رويت در مختار محض بجل چه صاحب در مختار گفته که حرمت بسبب نیت است بلکه
 در دلیل اهل به غیر الله آورده و معنی اهل نسبت کرده شد نه نزد صاحب تفسیر است نه نزد صاحب
 در مختار بلکه نزد او معنی آیه موافق چه است چنانچه از همان باب ظاهر است علاوه بر آن صاحب
 در مختار در فارق تفسیر خود که مدار عمل و حرمت بر تقدیم الاکل و عدم تقدیم احست و در صورت
 که عمل و بیعتنا در عینا از ان صاف ظاهر و مضموعی صاحب استفتا نه مفید واضح با و که صاحب مختار
 و اشباه و نظائر و امثال آن از محققین و از فروع استخوان سستین نیستند که در صورت مخالفت
 با فقها و کبار کلام شان قابل استناد و باشد اگر معنی کلام بالفرض مطابق فخر صاحب تفسیر باشد
 تا سبب مخالفت کلام آن از ان قابل التفات نیست و در مختار چه بنید که در همین باب چه بل بگوید
 نموده که نوشته واد لاجل ذبیحة جبری لو اذبحه سنیاً ولو اذبحه جبری یحکث شبهه لافاً
 صادر که قد قلینا ندانستند که صاحب تفسیر مقتضی است و از ان علی که را سراسر اعتراف است
 بر مذنب اعتراف نقل کرد و عن الی علی انما یجوز ذبیحة الجبره ان کان ابا و هم من الجبره
 فاکفهم کاحل الذم و ان کان ابا و هم من اهل العدل لم یجوز لافهم عن ذلک المذنب
 این هر دو بزرگواران نه لفظی علی را و بدین معجزه و نه اهل عدل را فخریه و بجا و آن جبری کسی را
 قایم ساخته بقوله فی المحل ذنب الخ بیان آن قریب می آید قوله فی غریب الی عبید وستان
 الفقیه وکنز العباد الخ این روایت به محل است از سلسله بحث عنما سیم علاقه ندارد و قوله
 كما قال المفردی فی شرح المسلم الخ یا کردن مقوله نو و در شرح مسلم گویا فکله البحث
 است میان ما و صاحب تفسیر چه قول آوردی و شرح مسلم مسلم است از همان قول نو و در شرح
 و معنی دفع مدعا با ظاهر تفسیر بکار رفته و باعث بر فکر آن گردیده صرف اکتفا بر یک فقره است تا
 عبارتش این است انما الذبح لغیر الله فالمراد به ان یذبح باسم غیر الله لکن ذبح للضم
 او للصلیب او لموسی او لعیس او للعبه او نحو ذلک و کلهذا محرم و لا یجوز هل ک
 الذبیحة سوا عکان الذابح مسلماً او نصرانیا او یهودیا لیس علیه الشاک فی دفع

خود در تفسیر مخالفت قدما
 تفسیرین و مذموم است بدین
 گفته به از تفاوت عادات و از من
 معانی الفاظ مبتدل میشود قوله
 ذکر و اعطیه عند الذبح الخ
 الفقیهین است مقصود از ذبح الخ
 است و مسوق الی الکلام قوله یجوز
 الذبح لکن المسلمین کما یجوز
 موافق تفسیر قدسین باب
 یجوز الذبح

در مختار چه بنید که در همین باب چه بل بگوید
 نموده که نوشته واد لاجل ذبیحة جبری لو اذبحه سنیاً ولو اذبحه جبری یحکث شبهه لافاً
 صادر که قد قلینا ندانستند که صاحب تفسیر مقتضی است و از ان علی که را سراسر اعتراف است
 بر مذنب اعتراف نقل کرد و عن الی علی انما یجوز ذبیحة الجبره ان کان ابا و هم من الجبره
 فاکفهم کاحل الذم و ان کان ابا و هم من اهل العدل لم یجوز لافهم عن ذلک المذنب

172

على أشكال إذا اشك في
 وقوع الاختلاف في هذه
 النتيجة في هذا من الأدلة
 متى كان كذلك كان محال
 للشيء ومن قاعدة القاطع
 إذا اشتبه المحل والمحل
 غلب جانب المحل والمحكمة
 قبل على هذه المحكمة
 فنكون القاطع في هذا
 من محض

مدار الحكم الشرعي اذ هو امر
 ما قلنا من درجه اعتبار
 في العلم لا اشتغال بالاحكام
 هذه الصفات الاحكامية
 الا تفسر الاوقات وما فيها
 لا تخفى على من له ادراك
 فمؤيدون وكنى للتي عليه
 ان العباد بها في
 عليها في التمسك بها في
 در المختار استدلال بها في
 فتواه فالرد على العباد في
 على استدلال بها في
 بالوجه چون قال قبل سقوط كثره
 مولوي رفيع الدين صاحب
 وهر چند تشریح نمودند فاما صاف
 صاف بیان نکردند و مضافات

تشر لا آخر دعواه كون محل النزاع محل للشبهة والعمل بالاحتياط وهذا الضامير
 في الرجوع من مدعيات التفسير العذري ولا ستقتا **قال الكهنوي** ونحن
 المبين ما قاله مولانا محمد مبین في رسالته في الذود الم **قال الدهلوي** لفظ
 ظاهر ادرين عبادات دلالت برودع شد در حال اين ديو ميکنند لهذا متقي را از حرم
 آن منع نموده اند و اقوال حم غفير فقها که فيما بعد منقول است بشيک دلالت بر حرمت ميکنند حالا
 حذبها او کس ادلا قول للشاک قبل عليها عادت عقلا است که هرگاه در عکس مغلوب
 مخالف می شوند غلبه می اندازند که انیک موج بسیار میرسد مخالف باستماع اینگونه کلمات مرحوم
 و پشيان میگردد و از همین قبل روشن کلمات این بزرگوار که اقوال حم غفير فقها فيما بعد منقول است
 و در قول یک فقیر حقیر و عالمی صغیر هم در جواب مذکور نیست و مفاسد دیگر که ظاهر
قال الكهنوي فافلا عن در المختار و غيره ان قد مهالكها كل منها كان الذم لله
 والمنفعة للضيف وغيره وان لم يقيد مهالكها كل بل ليدفعها لغيره كان للتعظيم
 غير الله **قال الدهلوي** اذا كان المراد من الاكل اكل الذابم فذبيحة القصاب
 بل اكثر الولايم والا عرس يخرج منها اكل الذابم منها غير مقصود ولا معمول
 فتقوله فكان الذم لله والمنفعة للضيف وغيره سهو ظاهر و اكل الضيف ليس اكل
 الذابم فيجب على هذا ان يكون ذبيحة القصاب والولايم والا عرس كلها محرمة
 انيت تعرض لموسى بفرقه آن قدمها باز تعرض می نماید بر دات ليقيد بها المراد
 بالاكل اما اكل الذابم وغيره فان كان الاول كان ذبيحة القصاب والولايم والا عرس
 محرمة داخله في هذا القسم لا في القسم الاول فان كان المراد اكل الغير فيلزم
 ان يكون المذبوحات في اجزیه مخطوآت الاحرام والنذور ولحقوقه لله
 وكذا في كفارة الجنایات كلها مینات محرمات وايضا فالدفع الى الغير ان
 كان حلالا فكيف صارت هذه الذبيحة محرمة وان كان حراما كيف يصح جعله

۱۳۳
 ورمایان آوردند و از آنچه سبب
 شد سید آن از هم میپاشد
 مولوی رفیع الدین صاحب
 مختار معجم را این نقطه تفسیر
 مختار معجم دوم با حق فیه
 فرمودند و طایفات خبیثه
 طایفات از نظر میکنند و اینجا
 بعضی مردمان نظر میکنند
 عجیب میدانند و میکنند
 خود می گویند و میکنند
 میسازند اینها اشغالین العین
 و معبودان بالذات اند که بکس
 شرک جلی است اشغال و طایفات
 فیهما هیچ علقه نیست باخ
 مولوی محمد اسماعیل مشهور در صلاح
 شاه صاحب

شاه صاحب
 مولوی محمد اسماعیل مشهور در صلاح
 فیهما هیچ علقه نیست باخ
 مولوی محمد اسماعیل مشهور در صلاح

135

باب دوم در مکای خدیه

مجلسه ای که در آنجا بود
مجلسه ای که در آنجا بود

174

از آیه وحدیث ثابت گردد و الا لکه اصل این سببی نمی باشد و این مرعوم بود و در تمام تحریر و تفسیر مولوی
اسمعیل از اجلی بدیهی است کسی را معلوم زدن نیست بر آنکه وحدت که در تقوئیه الایمان مذکور است
آزاد و تفاسیر متعدد و شرح حدیث مستند باید دید آنچه گفته ایم در هر مقام ظاهر گردد و در این وقت
بعضی جا که اشارت می فرماید و چون که بیان خود را مخالف جمهور مسلمین و خلاف سواد اعظم مومنین
سید ابنت طریق استناد و تقیالموقوف نموده گاهی کسی در تفسیر و شرح حدیث نام استناد و بزرگان
نیاروده و اینها را پرده تزیین نموده بدین سبب اکثری را تو دمی و در دخول آن مسلک پیش می آمد
در تفسیر شاذه و در کتب ازمفسرین و مشر و محدثین و فقهای مجتهدین و صوفیه و متکلمین استناد می دارند
و خاصه جمیع مسالک قدیم دارند مستبعد می نمایند از عهد رسالت تا مولوی عبدالغز و مولوی فیض الدین
همه نامشکک باشند و توحید خاص نصیب مولوی اسمعیل باشد انهم بعد تصنیف مرطط مستقیم چنانچه بعضی
امور که در تقوئیه الایمان حکم شرک آن قریافته تا تصنیف مرطط مستقیم از امور محمود و معدوم و بدو
و کما فی کلامه در اوایل و در باب اوید محاسن ظاهر از اظهار اتمام نماز و روزه و بیان تقوی و ادعای دنیا را
و گنیم ثانی منقلاطه خود بود و بدین یافت حال توبه آغاز نماید چون نوبت امامت مولوی آخو رسید
که در محبت بنیاد نهاد و آن انیکه فکر مسلک بقل و مستدر خود حرام نمود و هر سخن که از قلم بر آمد با ستند
در نظریه استناد و چه عموماً از تفسیر حدیث و فقه و اصول و عقاید و سیر و صف حتی که ملفوظات مشایخ هند
برین مجید رم کرد و کار از ارم و دشت خود را گاز اسیه را م نموده عالم عالم از انما و فنان را در خارجان کشید
و چون پرده انحراس بر او از کابری دشته شد صورتی بان خباثت ظاهر گردید که هر بنیده بی اختیار را لا حول
ولا قوه الا بالله بر زبان می آورد آن تصرف و نقل با انواع و اصناف گاهی که فقیه را از میان عبارات
منقول حذف کردن تا مدعی درست شود چنانچه در نقل مرقاة در کیمیا دل می آید گاهی که زیادت یک
جمله در میان عبارات منقول از طرف خود چنانچه در نقل ترجمه شکات معجده استناد گاهی که گفتار بر نقل توکل
روان عقبان موجود چنانچه در نقل عبارات مرقات معجده سفر است زیارت قبور گنجوا که در کمال بی ادبی
نه بودن آن در آن کتاب چنانچه در حواله طبعی میگویند و باجماع انواع کارستانها دیگر گرفته است محل است

[illegible]

مساجد مکیه و دهم در همان باب نوشته مکان بر قبور مثل قبر ابو غیر و سائمن و امام منسوخ است بوجوب حدیث در روایت
کتب و بعد نقل حدیث جابر بن عبد الله از مشکوٰۃ نوشته و در او از بنیاد حدیث عام است که عمارت نمود و روایتها را در مکتب
شود چنانچه از ترجمه مشکوٰۃ بمشایخ بعد از حدیث مشکوٰۃ نقل قادی معلوم میشود و انشی حال آنکه طاعی قادی بعد نقل از کتاب بولیشی -
تحت عنوان الوجوه اجماعا البنا و علی القبر یا الحجارة و ما یجری من یجری لولا الاخران یضرب علی اصحابه و نحوه و کلامها
منبیا عن عدم الفائدة فیما نوشته است قس فیستفاد منها انه ان كانت الحجة العامة منی ان یقتضی
للقرآن فلا یكون منهبة قال ابن الصمام و اختلف فی اجزاء القادی عن عبد الله القبر و المتنازع علم الکراهة بآیه
قال بعض اشراح عن علمائنا و الاضاعة المال فقال باهم السلف البنا علی قبر المشایخ و العلماء المستهودین لیزود
هم الناس و لیس یجوز البکون فیها مکیه و سیوم و در جواب سوال بنیست و نه نوشته نماز گزاردن در مقبره
منسوخ و مکروه است بوجوب احادیث و روایات فقهیه چند حدیث نقل نموده اول گفتن عمر بن الزناد بن الکلبی القبر
چون دید که نماز میگذاشت و نزد قبر مالک در نایه سال و در بعضی حصص سه سال و در مرفوع نموده است دوم حدیث ابی هریرة عن
القبر و علی القبر و لا تقبلوا البها که با مدعی است بستی ندارد و سیوم حدیث ابن عمر رضی الله عنهما و ابن ماجة قال لا تقبلوا
در آخر آن نوشته داده است حدیث ابن عمر بن ابی القری و قد کلم فی زیدین جیسرة من قبل حفظ چهارم
حدیث ابی سعید قال انک تریدی نوشته بذا حدیث فیما مضی مکیه و چهارم در جواب سوال بنیست و نه نوشته و فی شرح
المشکوٰۃ للملا علی قادی ذهب بعض العلماء علی الاستدلال علی المنع فی الرحلة فی زیارة المشاهد و قبور العلماء
والصالحین انشی حال آنکه عبارت شرع مذکور این است و فی الاحیاء ذهب بعض العلماء الی الاستکمال به علی منع
من الرحلة فی زیارة المشاهد و قبور العلماء و الصالحین و ما بین ان کلام لیس لک فان زیارة ما مورد بها
بخبر گفتن نهیتم عن زیارة القبور و الا در فرودها و الحدیث انما ورد دخیلا عن الشیخ غیر الثلاثة منی المساجد
الفاظها بالکلمة الا و فیها مساجد فلا حاجة للرحلة الی مساجد لخر ما المشاهد فلا تساوی بل بقرینة زیارة
علی قدر درجه انهم عند الله ثم کتبت شعری علی منع هذا القای من شد الرحال لقبور الانبیاء و الاولیاء
فی مفاصله و لا یعیل ان یکون ذلك من اعراض الرحلة کما ان زیارة العلماء فی الحیات من المقاصد
مکیده و چهارم در جواب سوال بنیست و نه نوشته این صورت که در سوال مرفوع است صورت استمداد است چنانکه
از کتاب کشف الخطا تصیف شیخ الاسلام واضح میشود و پس این سه مختلف فیه است و ان انبیت که استمداد نزد
تبر غیر بنیاست که شده اند از افعیای سید بنید که نیست زیارت قبر مگر براس و سائمن نفع باموت بدعا و استغفار
برای ایشان پس استمداد نموده و از غیر بنیاست نزد قبور و شیه منسوخ است و مخطوطه در بعضی فقرات که طویل اند بطوریکه فی
سوال مرفوع است باز نوشته است چنانچه از این قبض و کتاب کشف الخطا از ترجمه مشکوٰۃ ابو شیخ عبد الحق دمشقی عربی و عربی

نموده و در آن بقدر تعظیم قهر و توجیه جانب قبر بلکه بیزیت حصول مدد و از مدتی کامل شود و ثوابات بزرگت و در مجامعت و آن روح پاک حرمی
فدایک و کفرهای غیر بی پایه و تعلقی بآن سخن تمام کرد و در این اثنا الله تعالی دعا کرد و فرمود که در حق این صاحب دین است و این صاحب
بال قهر و کبر شد و اندک از بعضی فقها اگر از نظر حاجت آنست که سماع علم نیست ایشان را بزرگان احوال ایشان پس بطلان ثوابات شد و اگر نسبت
که قدمت تعریف نیست مر ایشان را در آن موطن را در گذشت بلکه جمیع ممنوع اند و مشغول بآنچه حاضر شده است ایشان را از محنت و شدت استسپا بخواهد
است از دیگر این ممنوع که این یک باشد خصوصاً ایشان عقیدت که دوستان خدا اند شاید که حاصل شود و احوال ایشان را از قرب و دین و خدمت و قدرت
بر شفاعت دعا و طلب حاجات مر از آن را که متصل اند ایشان چنانچه روز قیامت خواهد بود و حیثیت دلیل بر این آن تفسیر کرده است بمقتضای
آنیک بر این انانعات عرفا لایه را بصفتان لغوی فاشاید حال غایت از بدن که کشیده میشوند از این نشانها میکنند که با عالم ملکوت درایت
میکند و در آن پس بخت میکنند به خطایند پس بگویدند بفرق قوت از بدایت لیت شعری چه بخوانند ایشان به ستم و او را در کار غیر فکرها
از غیر این سخن بدان است که داعی محتاج فقیری الله دعا میکند خدا را و طلب میکند حاجات خود را از قرب خواجه عتیقه و غنی و سوس و توسل میکند
به و حاجت این بنده مقرب کرم در درگاه عزت وی میگوید و خداوند بزرگوار این بنده را که رحمت کرده بر او اگر اکر مرده او را و لطف و کرمی
که بوی که بر آورد و گردان حاجت مرا که تو معطر کرمی یا ندانند این بنده مقرب که ای بنده خدا و ولی ای شفاعت کن مرا در خواست خدا
که بدو مسئول و مطلوب و مقفان حاجت مرا پس بسط مسئول و با مولی پروردگار راست مقالی و تقدس نصیبت این بنده در میان گروه
و نصیبت قادر و خامل و متصرف در وجود و مگر حق سبحانه و او را خدا فانی و پاک کند و فضل الهی قدرت و سطوت وی نیست ایشان با فضل
و قدرت و تصرف نه اکنون که در قوراند و نه در آن هنگام که زنده بودند و در دنیا و اگر انفعی که در آید و استمداد و ذکر کرد و هر چه بود
شکر و توجیه با سواد حق باشد چنانچه بگویم که سبب بایده منع کرده شود و توسل طلب عازما سخنان و دوستان خدا در طاعت
حیثیت و این ممنوع نیست بلکه مستحب است بحسن و اتفاق و شایع است در دین و اگر بگویند که ایشان ابدال موت مغفول شدند
و بیرون آورده شدند از آن حالت و کرامت که بود ایشان را در حالت حیثیت دلیل بر آن یا گویند که مشغول و ممنوع شدند نه بآن
عاری نشد از اوقات بعد از ممات پس این یکی نیست دوام و استمرار آن تا روز قیامت نهایت آنکه این کلی نباشد و فایده استمداد
عانه باشد بلکه ممکن است که بعضی بنده به بنده عالم قدس تملک شده در لاموت حق چنانکه ایشان را فقیری و توجیه به عالم دنیا مانده باشد
و تدریجی در دنیا که در دین عالم نیز از تفاوت حال مجذوبان و ممکن ظاهر میگردد و نعم اگر از این اعتقاد کنند که اهل توجیه
و مستبد و قادر اند بی توجیه بجز حق و التجا بجانب و کفاله چنانکه عوام و جا بایان و عالمان اعتقاد دارند و چنانکه میکنند
آنچه حرام و منکر نیست در دین از تقیید فرموده مر آن را و نماز بسووی و حرام که از آن نمی و تخذیر واقع شده این اعتقاد و این افعال
ممنوع و حرام خواهد بود و فعل عوام اعتبار ندارد و خارج حیثیت و حاشا از عالم شریعت و محاف با حکام دین که این اعتقاد کنند
این اعتقاد و این فعل اکبر و آنچه مرویت از شیخ ابی کشف استمداد و احوال کامل و استفاده و از آن خارج از حضرت و ذکر
و کتب در سائل ایشان و مشهور است میان ایشان حاجت نصیبت که از آن ذکر نموده باشد منکر متوسل و کند و احوال

ایشان عاقلان المد من ذالك سخن: بی از و بر علم شریعت است ای امر و مسنون در زیارت سلام نبوتی و استغفار بر اعلیٰ ایشان
قرارت لیکن در اینجی انجی از استمداد نیست پس بابت برائی مدد مونی و استمداد از ایشان چه و باشد بر بقا و تواتر حال زار و مرور
باید دانست که خلاف در غیر انجیا است مملوه الله و سلام علیه هر چه که ایشان احیا از بحیات حقیقی و نبوی با اتفاق و اولیای بیعت
اخر و بی معنوی و کلام در یتقام به طاعت و تطویل کشیدیم بگویند که در قرب این زمان غیر قریب باشد مگر اندک استمداد و استغفار
از اولیاء خدا که نقل کرده اند ازین دار فانی بدار بقا و زنده اند نزد پروردگار خود و در ذوق و طرشت حال زنده و در مداران
شعور نیست و متوجهان بنجای ایشان را مشکب به خدا و عید و احضار میداند و میگوبند که بگویند و عمره باست که تحقیق و تحقیق
این مسئله منطوری ظاهر بود و الا ان توفیق الهی ماسعه کرده و گمبده و محرم در جواب سوال سماع موتی از فتح القدر نوشته که کتاب
الجباز نهذا عند اکثر مشائخنا و حضرات المیت لا یسمع عندهم علی ماصر حوائج فی کتاب الایمان
فی باب الایمان بالضرب و حلف الایکم فتکلمت الایمیت لانها یعتقد علی ما هیث یفهم و المیت لیس لک
لعدم السماع و ارد قول فی القلیب انتم بالسمع لما اقول من بعد اجابوا تا تا با تا مرد و دمن عاقلان
فالت کیف لقول عم ذلک و الله یقول و ما انت سمع من فی القبور و ذلک لا تسمع الموتی و تأدق
بان تلک خصوصیه بکرم و یأدق حصصه و قارة با تا من غیره بل کما قال علی عر و یحکل علیهم ما فی مسلم ان المیت
یسمع قرع نعالهم ادا یضربونهم اللهم الا ان مخصوص ذلک باول الوضیع فی القبر مقدمه السؤال جمعا بنه و
بین الایمیت فانهم انقیدان بحقوق عدم سماعهم فاما لعل شمه الکفار بالموتی لعدم افا دة بعد عمام
و هو فی عدم سماع الموتی حاله که عبارت فتح القدر نیست اما التلقین بعد الموت و هی فی القبر منقل یقبل بحقیقه
حار و یأ و نسب الی اهل السنه و الجماعه و خلافا الی المعتزله و قبل لا یومر به و لا ینهی عنه و یقول بافلان
بن فلا بن اذکر دنیل الدنی کنت علیه فی دار الدنیا شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول
الله و لا شک ان اللفظ الیجوز لغیرهم عن حقیقه الایدیل فنجب نغنیه و ما فی الکافی من انما انک
ما ت مسلما یحیی الیه بعد الموت و الا لم یقید علی جعله الصارف یعنی بان المقصود من التذکیر فی وقت
تعرض الشیطان و هذا الایقید بعد الموت و قد یختار التلق الاول و الاحتیاج الیه فی حق التذکیر فثبت
الحنیان عند السؤال ففی الفایده مطلقا ممنوع نعم الفایده الاصلیه منقیه و عندی ان منکر ارتکاب
هذه الجماعه منها عند اکثر مشائخنا و ان المیت لا یسمع عندهم علی ماصر حوائج فی کتاب الایمان
و بعد ان یحیی بر آن حتما نقل نموده نوشته الا ان علی هذا من التلقین بعد الموت لا ینکون
حیث ادعای الروح یملون هم لفظ موتنا کم فی حقیقه و هو قول طائفه من المشائخ هو محذور
ما عبت و ما کان نظر الایمان لان حی اذ لیس معنی الحی الا من فی بدنه الروح و علی کمال محتاج الی دلیل

فاضل علامه کامل فہمائے مولانا حکیم محمد سراج الحق صاحب نائف حضرت بناب مولانا فیض احمد قادری تحصیل
علوم عقیدہ و فکلیہ از والد ماجد مولانا محمد عسکری صاحب علم و ہمت و جلال علم عقاید و فکلیہ دیپلومی از رتبه و موصوف من علیہ السلام و تہذیب
تألیفات جناب موصوف بسیار از انجمن شرح رسائل معیات بجا آمدین عالی است و تصانیف قد القند و سرائر انکس و طبیات و دیگر رہا مستندہ
فوق طب قضاہ بلیفہ عربی و فارسی بسیار بسیار از سید السادات مجمع البرکات سید اکبر نبی حسنی جوینی سید سید موصوف سید
شاہچہا پور لدا و لدا و اتحاد موصوف سید الافراد و الاقطاب رضی اللہ عنہ بودند و تحصیل و تحویل علوم نامہری از موصوف اقدس از شرف بیت و خلافت شریف
عالی را از موصوف فیض انش سیراگردانیدند و کسند و از دہ صد و ہشتاد و ہشت بلک بچہا یافتہ و کاتفا اسرار و حقیقت حکیم عبدالغفر نصیب
کلی حکیم صاحب موصوف در حرم محترم مقام عظیم از بیت شرافت شرف شدہ اند و کہ مصلحت دیدہ بہر سبب ان فیض باطنی ایشان عارست معارف و نگاہ
ملاک الشاہ صاحب از مدینہ یمن خاص و خلفا با اختصاص حضور اقدس ہستند شہیق طلب علوم دینیہ از ولایت پشتون و دہستان سید
زیر مدینہ قادریہ تحصیل و تحویل علوم فرمودند و در ریاضت و زہد و تقوی و ایگانہ سلف انداز شرف بیت و خلافت حضور اقدس مشرف و ممتاز از پیش
ظاہری و باطنی ایشان در ملک ولایت جاریست عالم با عمل فاضل اجماع کو حاجی حافظ محمد فیاض الدینیان خاص صاحبانہ و ساعظام
حیدر آباد کن ہستند از حضور اقدس شرف بیت و خلافت حاصل ست از حضور مرشد خود و حق الحق لقب یافتہ اند و در علم و عمل شرف خود دارند
حق سبحانہ فیض برکت ایشان قائم دار و قاضی حمید الدین صاحب اوطن ایشان در جمعی ہند بود و بعدہ قضاہ و افتا منصوب بودند و
مسائل فقہیہ تجربہ کامل سید ہشتاد و از مدینہ یمن با اختصاص بودند شیخ محمد صدیق صاحب اوطن بریلی ایشان از قوم ہند بودند و ان ایام
حضور اقدس و حق افرورد بر علی بودند عادت شریف بود کہ از آنوقت ہجرت نمودہ و تا نماز چاشت در سحر مشغول میفرمود و قدری شیخ
نکور را برای حاجتہ در آن صراحتہ افتادہ ہر گاہ ہوا بہ شریف گذر نمودہ ششاد لولہ البیہ اسبغیان الاسینہ مبارک حضور اقدس ظہور فرمودہ کہ
سیدہ شیخ مذکور را برادر خود ہا لوقت شیخ صاحب موصوف تصدیق حقیقت اسلام کردہ و با حاجی حضور سرافراز گردیدہ و بنام محمد صدیق موسوم گشتند
شیخ عبدالرحیم صاحب از رؤسای ہادیون اصل ایشان قوم کاتہ از قوم ہند بودہ است بجا رفتہ شدہ بیدار گردیدہ بخیاں حاجی و در
جمہ بنالقہا علی رسیدہ آنوقت کہ ختم قرآن حسب معمول بخیر ساکت نشستہ بین بعد ختم قرآن شریف توبت تقسیم شریفی رسید قاسم و شامرا گذشتہ
خواست کہ از و شان بگذر حضور اقدس اشارہ فرمودند کہ ایشان را ہم حصہ باید و ا حصہ یافتن و اختیار خوردن ہاں بود کہ حقیقت حقیقت
اسلام جلوه ظہور فرمودہ ہاں بہ بشرن اسلام و بیت شرف شدند و داخل سلسلہ عالمیہ گشتند و تا سہ روز بیا حق مشغول میفرمودند و در ہجرت
کہ روز و شنبہ بود از ہجرت ہجرت فرمودند شیخ عبدالکامی صاحب لقب بشاہ سالارہ الدیستان از قوم ہند رؤسایا کہ ہند
شاہ صاحب موصوف را از آغاز شباب بہر مضابط قلب لاسخ گردیدہ و حاجات گوناگون ہنود و خند ملاقاتہ نمیشد کسب اتقاق حضور اقدس
قدس سرور و حق افرورد کہ ہنودند والد شاہ صاحب او شان را ہر گاہ رفتہ حاضر حضور پروردگار شدہ نمیدہد عایدہ حال ایشان معلوم گردیدہ کہ گدای مرض
جسمانی نیست بلکہ روح ایشان از معاشرت اہل شرک متاثر شدہ غالب سواہیسیل است و جوہر قوی فرمودند کہ او شان بجا رغبت دولت اسلام
قبول فرمودند و اشرقتان بالکل نایل شدہ والد شان بمعاینہ خیال سراپا دیدہ و پریشان گردیدہ بجا کان خود بردند و بموجب اساتذہ ایشان از اجار

و آید به دست کشیدند و شورش عظیمی بر سر افتاد تا آنکه شیعیان درین اضطراب غلبه کردند و سر برپا کردند و زنده ماندند و احوالات سستی از غیب پدید آمدند و ایشان را از محبت
 کرده بصحای رسانیدند حضور اقدس قلمس سرور را در آنجا رونق افروزیدند و آنوقت بشرف بیت شرف گردیدند و طریق انکسایان ملین باقیه بیشتر
 اوقات در محراب امانت میفرمودند و نگاهداران در کمالی شریف برستان بزرگان آنجا حاضر میماندند فیوض المیثان در آن فلاح بر خاص عام آشکارا بود
و در تصانیف شریفه و اقاوات لطیفه از ابتدای عمر مبارک زمانه غالی از فیض تحقیق تالیف میگذشت تا آنکه در سفر جبال و بحار
 بحال آنحضرت بجز وفات فیض کن مامور جاری میماند از تصانیف مشهور همان کتاب معتقد معتقد است که در محله غیر مالش بزرگ از بزرگان
 آنجا تالیف فرموده بودند و علمای اختیار و فضلا که بر آن تقریظها میفرمودند از آنجا قطعاً در اینجا بتمام آید - مصدرة مکتبه الامام الفاضل
 الخیر الکامل علم الهدی سند الوری سند الوقت حجة العصر الاستاد اطلاق **الکونقل** حق الخیر آبادی صانه الله من شر الاعدای متفرغاً علی الناس
 المستطاب بسم الله الرحمن الرحیم الشی علی بن ابی حمید و احمد و اصلی علی بن هوشن سائر حمادیه احمد و خلقه کلمه من خلاص غلایق احمد و سده کمالی محمد
 و احمد علیه علی که در محله صلوة الدائم و السلام التشرید بعد فقد طاعت الاله التي صنعها وصفها مولانا الاودع الاربع الاودع الباص المتجر الفکر
 المتفرع الشایع المتفرع ذوالنائب الشافعی علیة و الاظهار الشواقب الدقیقة الجامع بین العلوم العقلیه و التقلیدیه و معارف الشریعه و تحقیق طایع الفنا بیا
 و النجا و ذایع البیت فی انجالوتی - قبل قرن طلوع من الخید فی الاغوار و الانجاد العرفیه العرفیه شریفه اعطیه لصفی بنی محیی مولانا المولی الفضل الرسول
 القادری محیی متع الله العوین بصلی بقیه و صانه فی حزه و قایمه و جبل خیر یا سید یوم لقائه فاذا هی مع و جازتها باقمه تحقیق العقائد و اقامه
 اهل التقایه کلماتیان اصرار الحق اصرار حقین ملاذضاع الهدی و انضاض طالع عبادتها الفضل الصبیح الحق الصلیح صیاح و فصاح و نظام
 البطل کشف فضیله و تامل الکلم اتی سرور فیها بالانقراح الام القراح بالهام حق القراح و کلم و قرح و جرح لمن جرح الفساد و الاقبح عینه ی بها
 الضلیل الی سن اهل السنه السنیة و یرقی البطل فی شریعه الشریعه البیضاء البیضاء قد فرغ بحافرق الفرق بین العقاید الحقیقه الدینیة و بین الباطل الفرق
 الدینیة و افتتح بجاوار الاحاد و الرویة من القدره و الخدیة فاذا قد تجد بها الحق بخود و ترک کل خدی سکوداً بخود و اهل الکاسخود و احمی عینها کل من لخی فخی
 و جد و یجد بها کل من لخی و جد الشریعه به و جاد وجوداً فخر الله مولانا فیخر الخیر اورد خصه من فضله العظیم باو فی الاجازة و تقبل جیده و شکریه حسی الدین
 رعیه آمین بحمد الامین و الحمد للامین علیه علیهم انکی صلوة المصلین و سنی تسلیمات المسلمین و جزاءه و جزاءهم حسن جزاءه عن سائر المصلین من
 المؤمنین المسلمین و کتبه العبد التقیه الی سیه محیی محمد فضل حق الفاروق الحق الخیر آبادی عاظم الله بطله البادی فی العواقب المبادی و مصدرة مکتبه
 الکامل العالم الفاضل المحقق اللودعی الحق البلیغی باریدین الفضائل محط رجال الافاضل برهان الحق و هال الدین الحقی محمد صدر الدین و قاه الله من شر
 و محاسنین بسم الله الرحمن الرحیم احمد الله الذی سبک فیض و یز و فیض لعل فی ایشاد و فیض ما یرید و صلوة علی رسول الله الذی طریقه سوی و سلام الله
 من بارة نقد غوی و من جادعة نقد بوی و علی اهل الحماة و محبة الهداه الذین هم مخوم الهدی یا هم قیدی الرجل الهندی و بعد فانی بالانقراض فی الرضا
 البالغ و العبادات السانفتة فی الدنیا البر البر فی الخیر الحق الفاضل الکامل العالم البحر النظم الامنی اللودعی الاودی الاوسی مولانا المولی فیض الحق
 البیدونی الشریقی القادری فی تحقیق العقاید التي بی اصول الهدی البیضاء و قواعد الحنفیه العرفیه من غیر فی شیء کما نظر معنا بسم الله لا یجحد ان يكون
 باخرة مکنه و حیدر تهاج و لفظاً و حسن معنی و اعرف نظماً و ازهر حکماً و ارفع شأناً و اوسع مکاناً لا یدانها کتاب قد منف فی علم الکلام و ملائیساً و یبایر سالت

که او یاد فراموشی تالیف فرموده بودند و ثانیاً در روز پنجشنبه و از آنجمله است رساله فصل الخطاب و از آنجمله است
رساله الجینس الحق و در جواب رساله مولوی حیدر علی لوطی که در جواب آن فصل الخطاب پنجشنبه بودند و از آنجمله است رساله فتوح الدول
در پیش شفاعت و از آنجمله است نیز کتاب تطایب الوارف محمد ربه که بابت محبوبیت قبول اولیا کریم علماء انعام و کافانام است
و سبب کشف آنچنان بوقوع آنکه که در جزیره هند و اقدس رضی الله عنه در مدنی زیارت حضرت خواجہ ابوبکر انصاری علیه السلام رضی الله عنه
مقامی منزه شرف مدتی مراقبه این فرمودند که حضور خواجہ ابوبکر در مقامی مستعاره اند و هر دو دستهای مبارک کشیدند که کثرت
فشار اندک ارتفاع آید اندست با کینه آسان سیده حضور اقدس هر دو منحنی شدند این تکلیف کتب عالمی بیت ارشاد شد که ای شیخ
است بگیر در و در و کلی فتنه شیخ این عانت این کتاب تالیف پس حضور اقدس دست راست را بشارت و دعایت عجلت کتاب تالیف و تصنیف
فرمودند و از آنجمله است رساله احقاق الحق و ابطال الباطل سبب کشف چنانست که شخصی بود در الصلوة و
السلام علیہا ایها النبی المکرر بشفول بودی و از آنرا که در مایه مکرر بر آن قاری نمود قاری مذکور بحضور اقدس با بر اظہار
ساعت حضور اقدس جواب متروک شای و کافی بناد فرمودند بعد از آن بعضی اهل اللہ درخواست تصنیف رساله خاص در بیان نبی بودند و حضور اقدس
از کثرت مشاغل دین تدوین غیر نموده اند تا آنکه در روز زیارت حضرت بر آن اکامین سلطان العارفین خواجه شیخ شایر و شرفیاری
سهروردی اقدس سر شریف برده بود و چون بر فراز مبارک رسید ندیدند که ماه قمر مبارک آتش شیشه گردیده و در هر دو طرف صوفی انداخته اند و
قبر شاد و قرآن مجید مصروف اند با طیف حضور اقدس و بعد از فرموده بر تقدیم رسول مذکور بر دیگر امور تعمیل ارشاد فرمودند چنانچه تعمیل
ارشاد لازم الانقیاد کتاب موعوف تصنیف فرمودند و ذکر وفات شریف و در هر مبارک که نصف نهایت ستودنی شده بود و اما
در کثرت ریاضت و شغف عبادت با مخلص اتم محمد و شب بیدار بویا میو میو میو تا آنکه عمر مبارک کمال افتاد و بیست و یک سال رسید و در ماه
جمادی الاخری روز پنجشنبه آخر وقت ظهر درین شفق بوز کرمی هم ذات ناگاه در بار کمال جلاله الله گفته انجا قانی استحال فتون
ما عوفت مروان حق بوق از اطراف و قطب جمع شدند که شمار بالوف رسید تا آنکه بعد از بیست و یک سال عید گاه نماز جنازه ادا کرده شد و حضرت
ایشان از اول وقت ششاشب جمعه بجوار درگاه برانوار حضرت والد و امیده مرشد ایشان فرمودند بمیکه از دفن فارغ شدند و امان رحمت الهیه
نزل گردید حالت فروع بر اهل اسلام که از برکات آسمانی در کمالات آن مقبول ربانی آن وقت ششام بود و تحریر نتوان نمود و
تواریخ وصال آن مقبول و کجلا که ملک اعدام و شعری بانام که کثرت تحریر فرموده اند و بیاض یک تاریخ نوشته میشود
تاریخ از مولوی قاضی محمد معین الدین صاحب که از رئیسان عظام میرٹھه اند و

حضرت فضل رسول نادر	با نصیبت با کرم با حقار	کان فی عز و فضل کما لاء	انہ یسا لشد فی نصف النهار
واقف استار علم معرفت	مرشد دین سر حق را از دار	بود و عز خاندان قادرے	سال عز از لفظ عمر سیر و نبار
دویم از ماه جادی الآخره	راه دار آخرت که خوشیار	در شب جل شهنشاه رسل	شد ز دیار و نون افز و زوار
گفت با حق داخل خود ششام	بعد سال طاعت آن غنیمت یار	ششام بعد از عرفان و دیدار	هم بود تامل و سخن و از انبار

محل فروش از سرسبم اشخوان بمانی دور و با بهر تمام نشد مفهوم از زبان بخشش حجت داشت گو یا و ده اجرام فوق یافت آخر و صل با غ تمام شفت و شش از کین و ذل او پس نیا ده کن بران بخت و عار هر چه خواهی ببرد و منفرد گیسر	هر زمان کن سال صلش اختیار اسم ذات پاک حق بلیت و بار لفظ الله از در و دیوار و دار شور ذکر نام پاک کردگار با هر بخش چند اعزاز و وفا بار بخش چند آن قست برآ - با صلش با حدای او شناس یا که شمر و مصرعه کن خستیار	وقت بخت داشت شغل کثرت الله گفت دعا داد و بقیق باز چوئی آن محو شش خوش پاک جلد افلاک و هم لوح و قلم سال وصل شد به شریعان خارج قست که باشد یازده چند آن محو الله حجت آیام مرتب آن با اسم ذات پاک کن	بود از دم ضرب اذکار آشکار کرد بر نام خدا جاننا نشان یافت باغ عالم بالا بصار نیر غرض و کرسی پرور دگار گر نفهیدی بشیر حش گوش دار مرتب آن با یکصد و هفده گمار نام الله یافت تا بخش قرار زان منط که با تو گفتن شک دار
بهر ساحت این حساب آید	بهر ساحت این حساب آید	بهر ساحت این حساب آید	بهر ساحت این حساب آید

این است اندک از هزار نوشته از خروار از نایب و کمالات حضور پروردگار بر دو کتاب - و از آنجا که اهل اسلام بنایت شتاق این هر دو کتاب بودند و دستیاب نمیدادند لهذا صاحبان اعلان مجمع حسنت و اتفاق بمقتول آفاق مافظ و اول محمد و محمد سحاق سلمها الله الرب الخلاق توجه با شاعت آن فرمودند و شهب همت لطیف تجیل و طبع کن را نود و در تفحص و در سبکی کتاب از حد کو نشینند تا اینکه چون بنویسند سیاهی بزرگ بر سر بزنند ظهور جلوه گردد و در دنیا و آخرت جان حلال از شربت وصال آید

صحف بوارق				صحف بوارق			
۱	۲	۳	۴	۱	۲	۳	۴
۴	۱۴	۲۶	۳۸	۱۶	۲۸	۴۰	۵۲
۵	۱۵	۲۷	۳۹	۱۷	۲۹	۴۱	۵۳
۵	۱۵	۲۷	۳۹	۱۷	۲۹	۴۱	۵۳
۶	۱۶	۲۸	۴۰	۱۸	۳۰	۴۲	۵۴
۶	۱۶	۲۸	۴۰	۱۸	۳۰	۴۲	۵۴
۷	۱۷	۲۹	۴۱	۱۹	۳۱	۴۳	۵۵
۷	۱۷	۲۹	۴۱	۱۹	۳۱	۴۳	۵۵
۸	۱۸	۳۰	۴۲	۲۰	۳۲	۴۴	۵۶
۸	۱۸	۳۰	۴۲	۲۰	۳۲	۴۴	۵۶
۹	۱۹	۳۱	۴۳	۲۱	۳۳	۴۵	۵۷
۹	۱۹	۳۱	۴۳	۲۱	۳۳	۴۵	۵۷
۱۰	۲۰	۳۲	۴۴	۲۲	۳۴	۴۶	۵۸
۱۰	۲۰	۳۲	۴۴	۲۲	۳۴	۴۶	۵۸
۱۱	۲۱	۳۳	۴۵	۲۳	۳۵	۴۷	۵۹
۱۱	۲۱	۳۳	۴۵	۲۳	۳۵	۴۷	۵۹
۱۲	۲۲	۳۴	۴۶	۲۴	۳۶	۴۸	۶۰
۱۲	۲۲	۳۴	۴۶	۲۴	۳۶	۴۸	۶۰
۱۳	۲۳	۳۵	۴۷	۲۵	۳۷	۴۹	۶۱
۱۳	۲۳	۳۵	۴۷	۲۵	۳۷	۴۹	۶۱
۱۴	۲۴	۳۶	۴۸	۲۶	۳۸	۵۰	۶۲
۱۴	۲۴	۳۶	۴۸	۲۶	۳۸	۵۰	۶۲
۱۵	۲۵	۳۷	۴۹	۲۷	۳۹	۵۱	۶۳
۱۵	۲۵	۳۷	۴۹	۲۷	۳۹	۵۱	۶۳
۱۶	۲۶	۳۸	۵۰	۲۸	۴۰	۵۲	۶۴
۱۶	۲۶	۳۸	۵۰	۲۸	۴۰	۵۲	۶۴

ص	ظ	ع	هـ	ز	ح	ط	ث	ج	د
٢٣	١٢	مامور	٦٩	١٥	شعبته	شعبه	٩٢	٩١	افعال
٢٦	٩	شيد	٤٠	١٦	مبوبات	موبات	٩٦	٩٧	عبادت
٢٤	١٣	اسه	٤١	٨	تفصيل	تفصيل	٩٨	٩٩	بنيه
٢٨	١	لى	٤١	١٨	المنزوة	المنزوة	٩٩	١٠٠	فيحسن
٢٨	١٣	خلفد	٤٢	٨	نفس	نفس	١٠٠	١٠١	لغظنوا
٣٢	١٣	الزام	٤٢	١٠	تهافت	تهافت	١٠٠	١٠١	ابلى
٣٦	٦	جراو	٤٣	١١	الملوك	الملوك	١٠١	١٠٢	روما لاختصا
٣٤	١٣	الشافق	٤٤	١٤	طحاوى	طحاوى	١٠٢	١٠٣	بازو
٣٨	٦	فر	٤٤	٣٢	فيهم	فيهم	١٠٣	١٠٤	توبه نمودن
٥١	٨	بايد	٨٣	٢	الضلال	الضلال	١٠٤	١٠٥	استخفرت
٥٨	١٥	يعلمها	٨٣	٢٠	زحرفة	زحرفة	١٠٥	١٠٦	فصلها
٦٤	٢٠	خطيبهم	٨٣	٣٣	شئى	شئى	١٠٦	١٠٧	الفصل
٦٤	١٠	وگر	٨٣	٤	صدر	صدر	١٠٧	١٠٨	باحث
٦٣	١١	شع	٨٣	١٤	فتشاهل	فتشاهل	١٠٨	١٠٩	حلت
٦٦	١١	علم	٨٣	١٦	تنجيه	تنجيه	١٠٩	١١٠	لقد
٦٦	١٤	تقيقها	٨٥	١٩	صاحبها	صاحبها	١١٠	١١١	كاو
٦٤	٢٠	البحرية	٨٥	٤	فهد الاقترع	فهد الاقترع	١١١	١١٢	بحار هندوان
٦٤	١٠	تقى	٨٦	٢	صومها	صومها	١١٢	١١٣	باسم
٦٤	١٤	لقبها	٨٨	٢	لايكن	لايكن	١١٣	١١٤	يحملته
٦٤	٢١	كاهنا	٨٨	٥	وتنلسف	وتنلسف	١١٤	١١٥	التبر
٦٨	١١	ليحق	٨٨	١٩	خطر	خطر	١١٥	١١٦	اختلفوا
٦٩	١٨	قوة	٨٩	١	الغرض	الغرض	١١٦	١١٧	جزوا
٦٨	١٩	والجهورية	٩١	٥	امر نكم	امر نكم	١١٧	١١٨	ارغزير